

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمَعْمُ بِالْخَيْرِ

الروح القدس

حامد لمن ظهر سره بحقيقته الانسان فجعل في الارض
 خليفه وجعل قلبه بوسعة لظهور الانفاق امانته بعد
 كلماته التامات تعد من شانه حضرت الوجود الكمال
 العظيم الاعظم العلي الاعلى جل سلطانه ومصليا على من
 خلق من نور الله فظهر نذ كات السر وخلق الاكوان من
 نوره جاء توسط الفيضان لوجود الكمال الرحمن فجعل الله

منظر ربوبية انوار الله ليس صاحب خلق عظيم شافع اشد المذنبين
 وسيله اشد الميثرين بفضل البهائم اذ استغفروا دم بحجة فغفر فبعثه الله
 الرحمن الرحيم بشان المختص بوجه الاختص بمحض رسالته بعد وكل معلوم الله
 تعالى افوق مكانه حضرة الشهو والشامل خليل المحبوبي احمد ^{محبوبي} ولبل المحبوبي
 جيب الالي حميد محمود صاحب قاب قوسين او ادني عالم اسرار الاخفي
 تم برأيه بالتحيات الطيبات بالصلوة والسلام الله التامة تام البركات عم
 فيضانه وعليه واصحابه الطاهرين الطيبين المحبوبين اعلين الاعلى المحبين
 اكمل الايقان اشرف الايمان افضل النب اشرف الحب بفضل الرحمن وعليه تبا
 المجابدين المجذوبين اشرف الكلب مكرم الايقان اعجب الايمان بكرم المنان
 بعد وكل معلوم له سبحانه وعليه جميع الانبياء والمرسلين وعلايكة المقربين وعباد الله
 الصالحين قاريا للفاحة الجامعة كمال الثناء والثناء فيكون في حقيرة نذال محمد

اضعف بنی آدم بن اسمعیل بن بهو و ابن حاجی یوسف بن یعقوب بن دوست
 بن اقبال بن سعدی بن قلندر که از نسل شیخ المشایخ سید محمد که از اولاد
 سید علی ولد سید اسمعیل صاحب الاخبار ولد سید ابراهیم برادر خور و امام
 علی رضا ولد **الله** بحسی کاظم است اللهم صل علی محمد و علی آله و صحبه و تبعه بکمال
 جبارت و رضایت موصلة بکمال انعامت و فضلت لجميع امته بقدر کل معلوم کلت
 وسلم و بارت کذکت و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و ملائکة المقربین و عباد الله
 الصالحین علی ذلک برجمتک یا ارحم الراحمین. این رساله است مسمی بنکات **الار**
 برای فرزندان و برادران و طالبان صادق اهل فطرت سلیمه منصف الفطرت
 که مبرا از هوای نفسانی باشد به نکات لایقه باشارات رایتیه در معانی فایده
 تحقیقات حقایق ضروریه تکمیل ایمان حقیقی چنانچه برای حصول حقیقت بعضی
 مسایل اجمالیه عقاید اسلامیه متفق علیه برفع خدشات متفرقات مختلفه خلاصه

و اختلافیه فقهاء کرام و عرفاء عظام تحقیق تحقیق مستحق باشند مثلاً در بیان
نسبت ذات و صفات باری تعالی عقیده لازمی بر مومنین چیست یعنی لا اله
ولا غیره که متفق علیه است قوله علیه السلام والصلوة لا تجتمع امتی علی الضلالة
و ازنا و انی گفته حقیقه این کلمه اجمالی که تفصیل فقها و عرفاء متناخرین تحقیقات
اختلافیه واقع شده اند اگر چه چندان مخدور صوری نیست زیرا که بر تحقیق
طرفی از طرفین حکم اجماع است نیست و اگر متناخرین مابین خود بر یک طرفی
اجماع خواهند حکم اجماع بران محال بود چرا که تا چند کس هم از علماء بدان
سوالی متعرضانه باقی داشته باشند حکم آن متفق علیه نباشد نکته در
این چنین مسایل تحقیقی اختلاف نما از متفق علیه سلف اگر چه اختلاف خفیه تر باشد
چون بر قابلیت قبول تحقیق مختلفه خود بود و باشد اگر اختلاف فیهی نماید
بجمل استقرار خلایق محل خطر باشد زیرا که کشف سری جنائی و بایمان علم

نورایقان حقیقی متحقق گشته است که حضرت حق تعالی بر محض اطلاق صرف و بر عین
 بحث اقدس کمال عظمت و جلالت مقدره است از اینجا است که اختلاف است ^{در} حجت آمده
 پس بران طلاب اهل علم عالی و صاحب فهم متعالیه در تکمیل مراتب و ایمان ایقان
 بتحصیل درجات ^{در} کسب و معانی تحقیق حقیقی چه نعمتی خوشتر ازین و باین بنده ^{ضعیف} احقر
 در مانع بی حیل از خادمی خلق الله سبحانه چه خدمتی بهتر ازین که همان کلمات ^{احقر}
 متفق علیه در عقاید اسلامیه من حیث تفضل بمناسبت و موافقت نقلی و عقلی ^{اصلی}
 بتحقیق صحیح متحقق صریح گرداند بتوفیق الله سبحانه و بفضله تعالی منه الرشد علی صراط
 السداد ^{و نکست} واجب بر از کیا آنکه هر چه موافق تحقیق اصلی تحقیق حقیقی نتوانند دریا
 بخلاف مقرر عقاید متفق علیه نکرانند و ظاهر وجود این متصدی امی عامی را در میان
 نه بیند و بخدشات محمولات متعرضانه بهوائی نفسانی غم و غصه نخورند و بغریب و سوسه
 شیطان درین تحقیقات ملقیات رحمانی که مثبت تجرید قبول محمدی علیه و علی اله الصلو^{ات}

والسلام تم بر نامه واجابت حضرت مادی حق العلم عم احسانه بکرار کثیره السلام
 حقانی بعلم لدینی موبهی اصلی نصیب شده اند از تحصیل محقه و تحقیق حقه باز نماند
 و از بند نادانی رهایی جویند تا باشد که از پائیه تقلید صرف بمرتبه تحقیق اشرف برسند
 که قیمت هر شی بر قدر اوست و قدر هر کس بر ممت علم او و فواید که کلام ^{مکتب} حدیث متبع
^{نکته} بعضی جا که الفاظ متشابه بر امثال ظل و اصل نسبت حضرت حق و ظهور و اوقاف
 وار و کردند و در خاطر غریزی خدشه نکند و چر که پیش ازین هم در کلام اولیاء اوتقائ
 اینچنین عبارات متعلق گشته اند و امثال این اطلاقات اگر چه در ارباب طوابع ^{مسل}
 شرح واقع نیستند اما در احادیث قدسی و نبوی علیه و علی آله الصلوٰه والسلام
 نظر باید کرد که بسیار واقع شدن اینچنانچه مجرّنین کرام پوشیده نیست و آن از جمله
 متشابهات باشند اما اختیار این فقیر بحین الفاظ بنا بر ضرورت از تشکیک میدان ^{تست} عبار
 و مراد از این بمناسبت اصل و فرع و چشمه و آب و صورت و عکس و امثال آن نیست

بکات و رجنین الفاظ مراد بنسبت مجهول الکلیف است بمناسبت نور و پرتو علی هذا
 القیاس که دلالت کند بر نسبت معدوم الکلیفیه و سوائی این معنی مسطور
 حقیقت تحقیق از اطلاقات کلمات ظلی و اصلی من حیث تفصیل بحسب مراد مدعای
 بفهم خویش منقح در بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی **کتاب** لازم بر اتقان آنکه بغیر
 صاحب افاده است فاده منصف الفطانتة باب این تحقیقات را بقل و قال
 و ازین نقل عبرت گیرند تعلم الکلام والنظر والمناظرة فيه و رای قدر الحجت مکروه
 لما روي أن أبا حنيفة رحمه الله تعالى نهي ابنه حماد عنه فقال يا ابت رايتك فماتت
 فقال يا بني كذا متكم فيه وكل واحد منكم كان على راسه الطير مخافت ان يزل صاحبه
 اليوم متكمون وكل واحد منكم يريد ان يزل صاحبه وهذا كراوة ان يكفر صاحبه
 اراد بهذا فقه كفر قبل ان يكفر صاحبه المختار من الجواب في هذا المسئلة ان الملكة و اكثر
 المناظرة فيه والمبالغة في المجاوزة لان ذلك يودي الى اثاره البدع والفتن

و تشوش العقایه و هذا مکروه تعلم علم الشرعیت لیعلم الناس افضل من تعلمه
 لاجل لان نفعه اکثر و ذلک التعلیم عمل منه و دخل تحت قوله علیه الصلوٰه و السلام
 تعلموا ما شیئتم فلن توجر و احی تعلموا و اینجا نکته ایت باید دریافت فضیلت علم
 شرعیت درین قول بحکم جامع واقع است نه سواي علم عقاید ایمانیه بدکیر علوم^{بعیت}
 و اگر همچنین دانند پس این فضیلت^{بعیت} کثرت عمل است و این افضلیت کثرتی باشد
 نه قولی و معلوم است که بمناسبت اعتبار درجه قوت اعتبار درجه کثرت چه تفاوت
 مفضولیت و ارجحانچه تفاوت افضلیت درجه نفس ایمان و یقین حقیقی اگر چه
 تقلیدی باشد به نسبت درجاتی فضایل نفس و رد و وظایف از عبادات دیگر
 و از نفس این عبادت که بدرس و تدریس واقع است و الله تعالی اعلم بحقی الحق
 سبحانه و این رساله مبنی بر چهار فصل است **فصل اول** در بیان حسن عزم
 و حسن سلوک و عرفان مقاصد اصلی **فصل ثانیه** فی نکات الوجدانی با پس

حققت

الحقانی اما این فصل بر دو نوع است نوع الاول در بیان تحقیق تحقق اصلی صفات

و اسماء واجبی حضرت الهی حق تعالی نوع الثانی در بیان تحقیق حقیقت نسبت

حقیقی صفات و ذات حضرت جل و علا **فصل الثالث** در بیان تحقیق حقایق اشیا

و این فصل نیز بر دو نوع است **فصل الرابع** در بیان توحید بحقایق کلمه شهادت و

در بیان بعضی اسرار غریبه فی الایات و الاحادیث و الاقوال بنکات متنوعه

اسال الله ان يجعل نیامنا خالصاً لوجهه و مقروناً لاجابته بان یکفر الذنوب لی یا رب

یتوصل لفضله بحض فضلہ کمال فضلہ وان ینفزلنا و الوالدی و لمن نوالداو

یجمع المؤمنین و المؤمنات بحرمت محمد و اولاده و اصحابه و اتباعه و احبابه

اجمعین علیه علیهم الصلوات و التسلیمات برحمتک یا ارحم الراحمین **فصل الاول**

فی نکات حسن العزم و حسن السلوک و عرفان و مقاصد الاصلیه و ترغیب علی المنة

بانشارات المحققه متضمن حکایات اجمالی در احوال فقیری که درین زمانه محمدی المشتهر

بدان معاملة دوست و الله يقول الحق و هو يهدي السبيل محمد بن محمد بن حسين
 و نومن به و نتوكل عليه و نصلي على خير خلقه مقتدا السالكين المجيبين المجوبين
 ما مورالا مرقل انكنتم تجون الله فاتبوني بحبكم الله و يغفر لكم ذنوبكم
 و الله عفور الرحيم و قل هذه سبيلي ادعوا الي اليه ولي بصره انا و من
 اتبعني سبحان الله و ما انا من المشركين محمد مصطفى صلى الله عليه و سلم و علي
 اولاده و صحبه و تبعه و احبابه و سلم و بارك **غزل** فان الله اي شوق
 و فطانه سر عشقي بشنوا زافسانه مير و دهم چون حكاييت عامه و در حكاييت
 نكته فرزانه عرض احوال يكانه خوش بود مخفي اندر صورت بيكانه
 متقي خوشن لي تكلف مينريد فارغ از تكليف مر سومانه اين وان ديد
 مرايي بود و بس خاص آمد وجه صد يقانه هر چه ميكويي بگو از راز ياره
 خوش بود در مجلس يارانه كار بانكچي پني اغيار نيت **احوال** **غزل**

عشق کار بالغ ابله بود عاشقی کارست نی طفلانه نی می عشق است

نصیب ناقصان میرسد پر کامل الیمان عالم و جاهل ضعیف و ظالمی

آمد انسان اقبل و فمانه قصه از عشق عاشق پیش کن خواه تذکیر است و

خواه فمانه حسن القصص آمده اندر کتاب قصه احوال عاشقانه

سکایت فقیری کار افتاده معاملات حب میگوید که روزی پدر من

غفر الله تعالى و نوبه گفت وقتی آن پدر و عالم را علیه و علی اله الصلوات

والسلام خواب دیدم در میان سراپه دانی نورانی بر کرسی نورانی نشسته

مارا پیش خود طلبید و بدست خود رست کریم بر سینه خود عظیم مالین

غلوله و اری چتری از سینه مبارک بر آورده مارا داد و باذن انحضرت

بردم بعد از آن از صلب پدر در شکم ما در ظهور خلقتم شد و معلوم کرده اند

که حالت من از آن غلوله است و از ایام طفلی بشارت عجیب و اشارت غریبه

در خواب و بیداری از رو حایان مشرب بود و دام از آفت او باشتیانی
 و جوانانه مصون و با ادب و صلاح مقرون مانند و بوجه او ایسی به تربیت
 جذبه بکیفیتی غریبه مربی بودم لیکن چون مرئی خاص بودم قیام نداشت و ^{صل}موت
 بکمال نشد و چون جاذبه خاص عنایت خداوندی در رسید جد و جهر را
 و در خدمت اکابر طرق شطاریه و چشتیه و قادریه و نقشبندیه سلوک کردم
 و خدمت مابذنی و مایلی و جانی بهرکت جاه و عزت با اختیار خرابی و بی نیکی خود
 عجایب غریب بودم و ترک دنیا کرده مرکت را نصب عین نمود و بنفی مرا و چنان
 پرداختم که از اطوار دنیا دارانه و فقیرانه و صالحانه و صوفیانه هیچ ناموسی
 پنداری جلی یا خفی قولاً و فعلاً و حالاً و در حلاً و ملا از من کمتر ظاهر می شد ^{فصیه}
 چیت دنیا حق آبا و حاققت خانه کُنه دیر اهل هواش زده و برانه کس ندیده
 اهل فطرت را در واسوده بهرستی اهل غفلت رست خوش میخانه ^{لعوب طعنه}

کار و سرور پر غرور سازش تدبیر او باز بچه طفلانہ قطع او وصل
 و صلش قطع پیش عاقلان عاقل اندر ابل و چون ابل و دیوانہ زابتلا
 رنج تعلق آن مخنت کی رہد وارہد مرد و سلیم الفطرت مردانہ و ورشور
 ہوا ورنہ ببادت میدہی جمع دین و دل چو ذرات ہوا پرانہ و برابر ہوا
 افضل سکوت است کہ چہ سک نی سکوت زعم چون ابل ہوا حقا کہ کوہ سکین فی
 صفائی رست سد آپکند ری حفظ و لر از فدا و حق یا جو جائہ نوہ
 رعنا غبار آخرت معراج آنکہ کرد باد اندر تماشا خود بخود و پچانہ و نما
 چون جبابہ جاری میرود کی دل آساید بدان ابل خرد و فرزانه
 ترکہا را پس العبادۃ جہا را پس الخطا اندکش ہم بس بلا و در فہم شیارانہ
 حسن الاعمال ترک ماسوائی جب حق ایکم حسن عمل اینجا بود و مرانہ
 خلق را کاسیت ہرانی بخالق نی بغیر مرد و انار ابلین یک نکتہ و انایات

لیکن چون گویم چه گویم فطرت بشریتی مقتضی هر لحظه بر حال مختلفانه
 چون بود پاکت از تعلق غیر در دنیا کپی چون بود پاکت از سیاهی در ^{کاشانه}
 ظالم و جاہل چه گوید هر چه گوید خویش را ^{اصغف} اختر بن آدم بهم و زمانه
 فضل تو در کبر و این در مانده و پچاره را ^{یا مجیب} الدواع بر احوال مضطرانه
 و گوید اگر چه زمانی چند از غایت قبض مضطرب میماند اما آخر که تیاج
 کثیره فرا گرفت و در فطاره و سماع مبشهودات عالیہ و بنحو و بیها متعالیہ و کائنات
 تلویحات عجیبه و احوال کیفیات تجلیات غریبه رسیدم که شرح آن طولانی
 دارد و او را فی بزرگان خلافت ارشاد دیا فتم و بحسب قبول ایشان دانستم
 که بمقصد اصلی بکمال تکمیل رسیدم و بطور تاویل و توجه خیالی بجدی غایب
 دانستم که علم لدنی است بر کلام پیشینان شرهما نوشتن و بر جوع عالمی
 مجاپس کرم شد ناگاه و قتی صدق ذاتی ظنی پدید شد که ادا علم این مرا

این شعر از کلام حضرت امام رضا علیه السلام است که در کتاب
 حقیقه فی شرح کلمات حضرت امام رضا علیه السلام
 از آقا رضا علی بن ابی طالب علیه السلام
 در کتاب حقیقه فی شرح کلمات حضرت امام رضا علیه السلام
 از آقا رضا علی بن ابی طالب علیه السلام

علوم و معارف من بر طبق علم جهانی مصطفوی باشد یا نه بس دعا کردم
 خداوند آفرینگر که بر توحه محمدی علیه و علی آله الصلوٰه و السلام نباشد
 از من دور کن زیرا که حق ناقص را تو بهتر میدانی و شاید آنوقت اجابت بود
 که از همه آتمعانی و موافقید مسلوب کستم پس مضطرب شدم و بسبب سلب در خاطر
 ملتم فرمودند که بسبب آن دعاست بس هرگاه که تاب نماند میل به احوال و مواجید
 مسلوبه واقع گشت همه عود کرد و ندید جمعیت ساکن شدم اما در خاطر خدشه پیدا
 روزی بمثل دعائی اول دعا کردم باز مسلوب کستم باز همچنان کردم باز بهمان
 معانی و مراتب مسلوبه ظهور کردند آن روز بدیدل تکرار کشیدم چنان شدم
 اندوکلین و متفکر کستم که مرگ در پیش است افسوس اگر بهمین حالت بمیرم پس
 بفصل خداوندی بمتی پیدا شد میگویم خداوند اگر چه خداوند شکستم اکنون ^{بطلب}
 استقامت میخواهم که هر چه بمرضی و تبع آن مادی توحه تو نباشد صلی الله تعالی علیه ^{السلام}

چنان از من دور شود که هرگز باز نیاید بعد روزی چند باز مسکوب شدم
 حتی که از انرا تب هیچ نماند هر چند که قلع هوایی پیدا شد بر کتفم قبول کردم
 که اگر یکی از اعم عوام صرف مقلدان این امت باشم بهتر از آن که در محال غلط
 مانم او میداند تعالی و شاید رسول او را هم آگاهی باشد که از برای چنین
 خراب حالی اختیار کرده ام عیانه حال ساکن مستقر بدین خلو چند ماه گذشته
 پس هم بدین ماندم بهت فیض شد که یا با قبال قبول آن حضرت صلی الله علیه
 و آله کار را بر آید یا در طلب آن جان بسراید پس و ایام بدعا و تضرع خوانان بام
 اگر چه خود را قابل آن قبول عظمی نمی یافتم ^{لیکن} چتم میباشتم پس گفت ناکاه و قوی
 پس متعجب شدم عجب دیدم و بهد ران از آن سرور کائنات صلی الله علیه و آله
 در حضور خدمت برای خود شنیدم که این را این منصب من و او و ام بعد از افا
 از غلبه تعجب کفتم خداوند اسعادت این میکند بکه ام لیاقت شایان این مرتبه باشد

اگر بچنین است بر بانی صریح صحیح بدین واقعۀ بها لوح محفوظ بر من مکتوف نمودند

والهام کردند به بین تا نصیب توان چیست همچنان دیدم بعد ازان من ^{حسب}

مناسبت بمقاضای **قَالَ اللَّهُ فَاَتَبِعُونِي يَحْيٰىمُ اللَّهُ وَتَالِ اللَّهِ**

عَوَّلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَعْضِهِ بمقتضیات ظهور نتائج محبت و جت اصلی احوالی دیگر بطور

عجز و انکسار و افتقار نفسی مبرا از سرپستی هوای بر معمول بر مطابقت سلف ^{بعثت}

دعوت مصطفوی ^(صلی الله علیه و علی آله الصلوٰه و السلیمآت) بر مسلوک نسبت توجه

و آکابی احمدیه شیخنا و مولانا قدس سره بر طریقه علیا علانیه نقشند بر من ^{شد}

شیخ سعدی گوید رحمة الله تعالی علیه **بیت** بهنگام سختی مشو نا امید

کنز ابرسیه بار و آب سفید **بیت** بوعلی و قاق گوید علیه الرحمة هر گز ر و کند اگر باز

نیاید میدان خالی ماند شیخ الاسلام گفت قدس سره نه رو است بلکه ناز است

بازایی که قصه دراز است قال الله تبارک و تعالی **مَا تَنْفَعُ رَأٰیةٌ اَوْ نَسِیْمَانَا**

بخدمت این شیخ آفریده خود که کمال

بخش یک توجه او بهتر از سلوک هزار ساله نابود قدس الله تعالی سره بستر
سیری بعروج در عروج بسیر مراتب غطایی عروجی و نزولی انقیاد بقای مستوعده خواجه
قبل ازین از احوال مراتب عدم و وجود محمله گذشته بودیم و بعد از مدتی مرتبه

دیگر غریبه بنصب ظاهر واقع شد همه مراتب کمشوفات و مشهودات از درجا
غیبی و علمی بهم رفسد حتی که علم بهم رفت چون ازین مرتبه ترقیات کثیره کمال
بعد از مدتی توجه بهم مفعول شد تا بنح روز همیشه متواتر بر من این مصرعه از

ندامی شد چون توجه نماید حق ماند و حضرت شیخ ماقدهس سره هرگاه

در خلوة مجاپس میکردم میفرمودند که خدا ای جل و علا بر تو بسیار واجب است
این معامله که نصب است کار زمانه نیست بلکه درین زمانه کسی پیدا نیست که از این معامله

و علوم تو فهمیم تو اند کرد و این فیه در مقابل این کلمات کریمه عز و تحریف
 امری نفسی خود می نمود و عرض میکرد که هر چه از خیر و اثر کمال این ناکس باشد
 محض اثر توجیه عالی ایشانست بحسن تواضع می فرمودند که از قابلیت استعداد
 ازلی شهادت عرض می نمودم که اگر چه همچنین بهم باشد اما چون بطور آن موقوف
 بتاثر نور توجیه و تاثیر نظر عالی شما بود و هست چنانچه صریح ظاهر منیاید پس
 هر چه باشد محض از پر تو لطف این حضرت باشد و پیش از ایام این معامله عز
 ما را بارشاد و علوم طریقت اول در اجمیر بعد باز در بلده سرهند از آن عالم
 نمود و باز هم در سرهند بودیم که بتاکید مکرر ز نام خدمت محمدی صلی الله
 علیه و سلم در میان آورده ماذون و مجاز فرموده بودند و بهیچکس بدین
 معاملات احوال مازیکانه و بیگانه واقف نبود الا آنحضرت قدس سره
 و بعد از آن ایام بعلم و عرفان حقیقت قرانی و بشهود ظاهر صورت آنحضرت

و کشف مایه که بر اہتمام امور دنیاوی موکل اند در حاله افاقت مشرفند و
 بودم بعد از آن آنحضرت ازین دار فنا بدار بقا رحلت فرمودند و داغ
 آتش سوزالم فراق بر سینہ ما بجو ران گردند قدس سرہ نور مرقدہ و در
 وقت غل خارق از ایشان صریح ظاہر شد و بعد از ای چند مرتبہ یاران در
 جماعت نماز حاضر دیدند و از مجلس مجاورت قبر ایشان مرخصان ^{بکلی} نزد
 و بعد از آن بجز و توجہ بروح ایشان تا حال نفعهای صوری و معنوی ^{مربیانہ}
 میرسد الغرض بعد از دو سال و غدغہ پیداشت کہ شاید اتمام کار هنوز ^{منت} نیست
 و بعضی تحقیقات معارف سابقہ از ہر عزیز زمانہ کہ استفسار میرفت بسیح
 و جہی از ایشان تحقیق مطلوبہ حاصل نمی گشت و خود را نیز علم فوق آن نبودہ
 و لولہ فائق غلبہ کرد پس قطع صحبت خلایق کردہ و ترک تمامی از سر نو خواستہ
 سر بکوبیستان زدوم کہ یا درین راہ بہلاکت فرو شوم یا مراد برآید نارضا

ظاهراً که دند کریان و حیران بازگشته بخانه رسیدم و گفت بهدرا ان ایام
 روزی در سیر صحرا برب و ریاستا و دبووم که دست نورانی از طرف
 بالا پدیدار آمد با حلقه دراز شصت و اری برابر سینه ام رسید و بدان حلقه
 از زیر قلب از بالا بیخ رکی که در بند وی او را انکلا و در فارسی شهرت
 و در عربی ورید گویند و قلب بر بالای آن رکت است و آن رکت باصل خود
 که آن رکت را بهند وی پکمنه گویند در محل ناف می پیوندد و مثل شاخ رکی دیگر
 که از وی می برآید مثل شاخ دومی در بند وی او را پیکمانا مندوان شهرت
 دومی است لیکن از طرف ته این رکت نفس مرادان حلقه مذکوره برآورد و
 هزار پایه لیکن مجسم تر در پهن و خور و تر و طول از هزار پایه و پایش مهر چار
 طرف دیدم که بدان حلقه او نیزان و نیزان همه پائیه می جنبانند و زنگش زرد و
 چرب تر بغایت مکروه نمابود فی الحال عالم متغیر گشت و بکینه خود از هر دو عالم

سر دگشتم اما آرامی با امن خفی در باطن پیدا شد بهدران و قتم ند کرد
 که از قدرت خالق تعالی این چنین صد نفس پیدا شود و انکشاف حقیقی
 صورت و باطن اصلی نفس حقیقت این نموداریهایی و بی بصورت مختلفه چنانچه

که با اولیاء متقدمین هم واقع شده است قدس سره بهم با حقایق و فایق
 عجیبه بهدران وقت متحقق شدن و راه امن مسدود گشت و معلوم کردند از مکر

او تعالی هم از مکر او است سبحانه **اَفَاْمَنُوا مَكَرَ اللَّهِ فَلْيَاَسِرْ بِهِمْ اَلَا الْقَوْمُ**

و گفت دنیا بکرات مرآت در خواب می نمود قبولش نمی کردم روزی در باغ
 نشسته بودم که دنیا ظاهر شد آن نقل واقع مجلس آن سرور عالم یاد آمد به
 متابعت آن صلی الله علیه و سلم و باریک بهر دو دست روش کردم دفع ^{بکشت}
 دریا فتم که آن دست پاک مصطفوی بودند که فی الحال بیرون آن دفع شده بود
 بسیار غصه خوردم و کفش را اندام بعد از وقتی دور شد و نکته درین است

باید دریافت که آن اندک روان هر دو دست پاک مبرا مطلق از مکر حلی
 و خفی نفس بود و این همه رو مشوه خود از تند ویرجلی یا خفی نفسانی مطلقاً
 پاک نمیدانم و گفت بعد از آن شبی در حجره خود بر چو تره نشسته بودم که
 دنیا قریب چو تره ظاهر آمد قبول نکردم چون مکر و دیدم بسوی تف کردم
 دیدم که قطره محقری ازین تف برویش رسید و رویش فی الحال روشن گشت
 و جیل نمود و در خاطر گشت که ما را مضر نخواهد بود و ندانم که این نوشته است
 که برای مکر برویش ظاهر گشته است فی الحال متعذر شدم و دنیا مخفی شد
 حمد حفظ حق سبحانه بجا آوردم ولیکن حیران و مکران چشم بهمت بر منتهای مقصد
 محض هدایت فضل اتم حق سبحانه میداشتم عم احسانه و گفت بعد از آن روز
 دیدم که در مجمع روحانیان از اکابر اولیاء عجم و عرب عبارتی عجیبه از کاغذ
 طوری بعبارت معنی هر دو مرتبه اصلی و ظلی چیزی با پس من خواندند و آن ^{منت}

شعر قَطْعُ الْقَطَّاعِ فِي هَيْمٍ قُطْبُ الْقَطَّابِ فِي الدَّهْرِ جِرَانِ شَدْمِ كِه
 مِنْ قَابِلِ اَيْنِ مَرَاتِبِ چِه نَوْعِ بَاشْمِ هِمَا نِکَا هِ کِه بیدار شدم در بوشیاری
 بیداری بدستی نورانی بهمان چهری کاغذطوری روبرویی من از غیب پیدا شد
 بهمان عبارت که در خواب دیده بودم بدان کاغذ دیدم و یاد گرفتم بهمان
 وقت معلوم شد که این دست مبارک امیرالمومنین علی است رضی الله تعالی
 عنه و گفت بدانند آخر تحقیق معلوم کرده اند که آنکه بعضی شیخ بر سر همه قطاب
 قطب الاقطاب گفته اند که آن زیر قدم حضرت ابابکر صدیق است رضی الله
 عنه یا مراد از قطب الاقطاب اهل قطبیت فرودت باشد و یا از همین عزیز
 نادر العصر گمانه زمانه که با صالته اهل معنی آن مصراع اول مذکور است و بظنیت
 اهل معنی آن مصراع ثانی مذکور است مراد بود و الا فی الحقیقه آن عزیز الخواجه
 سلطان خلیفه است فوق مرتبه تمام قطبیت و غوثیت اگر صاحب منصب است

و خلافت باشد و الا با بلیت کمالات امانت و خلافت صاحب کمالات
آن سلطان خلیفه باشد و گفت مگر خضر علی نبینا و علیه الصلوٰۃ اگر چه از غوث
و قطب در علم و کشف اسرار زمانه قوت بیشتر دارد اما با قطب مدار بنا بر ^{تعلق}
امور زمانه اکثر هم صحبت می باشد من حیث الجلال و الحفا و کما هی همچنان با غوث
زمانه هم و اگر چه غوث افضل از قطب است اما قطب مدار را از غوث علم اسرار زمانه
بیشتری باشد و در بعضی مهمات ضروری که آن خلیفه را علم بدقایق آنهاست اگر
مفقود است آن بر سه عزیز یاریک و دوازه ابته ظاهر میشوند ولی تکلف عرض
اسرار نمایند و اینها را پیمین عظیم دست رسی است که مجرد گفتن و آسار اینها
دل این خلیفه بر رانی اینها میگرد و حتی که در بعضی امور که دل آن خلیفه در آن با
تمام نیاید آن امر صعب را از حضرت پنا مبر صلی الله علیه و سلم استدعا نماید
اگر بقدرت الله سبحانه آن کار خواهد نمود و اگر بکفر بقضائی قضائی مبرم یا در آنوقت

صورت پذیر نیست فی الحال آن عزیزان ظاهر میشوند و بان خلیفه از بنا قیاس
 وقوع آن کار رمزی ظاهر میکنند و فی الحال دل آن خلیفه بر میگرد و و حضرت
 پنجمه صلی الله علیه وسلم رائی اینها را قبول میفرمایند لیکن اینقدر بدست
 دران باب عدم ظهور رائی این خلیفه باشد بعد از ان عدم ظهور رائی حضرت پنجمه
 صلی الله علیه وسلم دران باب بظاهر آن یعنی که رائی اینها را آنسرور عالم
 بموافقت رائی این خلیفه قبول میفرمایند و نیز حضرت پنجمه صلی الله علیه وسلم
 در جواب با صواب بنظر کمال مهربانی و قبولیت خود بوجه استصلاح مخاطب
 این خلیفه را میسازد نه ایشانرا و نیز هرگز بعد م توسط خنی یا جلی این خلیفه
 از آن بر سه در هیچ امری سعی و جرات نمیتواند کرد و تواند بود که در اکثر امور
 از خلیفه زمانه اینها را علم بیشتر باشد الا در علم بالهدی بجهان زیرا که این درجه اعلی
 از علم خاص محمدی بوجه خاص نصیب این خلیفه است صلی الله علیه و آله و سلم

و دیگر مراتب حقایق قطبیت و غوثیت و امامت و خلافت در قسم ثانی باب
 ثانی فصل ثالث در خلاصه المعارف مفضلا مرقوم شده است رکعت ^{بعده}
 بروز آینده بعد از نماز فجر با یاران از صحبت اهل طریقت و مسجد نشسته بودم که
 یکمیک بصره سری بعلم لدنی اصلی نصیب من عطا نمودند چنانچه علم و عین یکیش
 و کار به بداهت رسید چنان شد که به نسبت همه معارف سابقه کونیات از شب و روز
 برآمد و علم دیگر ما و رای آن همه علوم ماضیه غیر مکرر بنصیم ظاهر شد پس بدان علم
 تحقیق مابین خلقت و بود و نمود و خلائق بطور مرتب و جونی تم کماله و شهود
 مراتب کونی مقدریه بقدری ازلی حق سبحانه بموافق عقاید شرع تشریف ^{بفضل} بر
 و حدیث تحقیق حقیق عقاید مقرر و اجماع سلفی احتیاج تاویل موضوعه ^{بهت} بداهت
 پیدا شد و دیگر معارف و عجایبات صحیح صریح که نصیب شدند نمیتوان گفتن و این
 از محض فضل اوست تعالی انکه حقیقت صحیح معلوم فرمودند آن علوم و معارف ^{ناحوال}

اولیة لطایف تلویحات عجایبات که بدعایت مصطفوی سلب شده بود و نذر
 نفل ولایت اولیا بقصیفه خیالی بعلم وجه مصدریه خیالی بودند که من حیث آن عجایبات
 فی درجات مراتب عروجی و نزولی خیالیته بکمال ولایت برعم خود و تجویز بزرگان
 اهل آن مراتب صاحبان یقین ظنی بکمال ولایت برعم خود محمول بودند و خیال
 امرست که در حقیقت شان خیال سلطان العارفین شیخ بازید بسطامی قدس سره
 میفرماید جائی که سالک بسالمان رسد سلطان خیال بیک لمحہ میرساند و آن دیگر مرتبه
 و علوم و معارف باحوال ثانیه که در خدمت شیخ آخرین خود قدس سره بابه لطیف
 تجلیات غرائب بمراتب عروج و نزول میرسد بود و از نفس ولایت اولیا بعلم فی
 ظلی بود و آن دیگر مرتبه علوم و معارف ثالثه هم در خدمت حضرت شیخ خود قدس سره
 که در آن مرتبه و ثانیه است ترقیات درجات عالیة فقدان و خفای وصول و ظهور
 آن مراتب علیا آن مرتبه ثانیه روز بروز می شد از کمالات ولایت ملائع اعلی بود و اگر چه

قبل ازین بعضی مراتب را از ان همه مراتب ماضیه از ولایت اولیا، و بعضی از
 ولایت انبیا، و بعضی را از ولایت ملای علی و بعضی را از نبوت انبیا کما مقرر می
 بودم و از رسائل بعضی مشایخ قدس سرهم مدلل کرده بودم این زمان بدلائل
 مانعه علم لدنی اصلی و نمانده اند که در مراتب نفیس ولایت اولیا، عرفان حصولی
 حضوری موجود است و ظهور علم اصلی مفقود و بطور عسrfانی و خفای علمی چنانچه
 در مراتب ظالیه این ولایت مذکور کمشوفات تلویحات و موهومات خیالیه است
 و در نفیسی که از کمالات ولایت ملای علی باشد عرفان معدوم است و علم ^{حضور}
 هم مفقود و چنانچه که علم حصولی مفقود است الا بتوسط یافت ایمانی و یقینی و در ظهور
 نفیسی که از کمالات ولایت انبیا باشد عرفانی مفقود است و مرتبه نفیس علم اصلی
 موجود و بطور علمی و خفای عرفانی سوائی مرتبه مصدریه اگر چه مرات مرتبه مصدریه
 و قوع الظهور باشد و این مرتبه علم حضوری و حضور علمی باشد و در ظهور کمالات

نبوة انبيا حضور و در حضور است باجمع مراتب حضوري و حضور ظهوري
و اين فضل كجب حقيقت است نه صورة عليهم الصلوة و التسليمات و كفت در معرفت
و درجات و لاية و نبوة و اطلاقات علم حصولي و علم حضوري و علم اليقين و عين
اليقين و حق اليقين و بيان حقيقت ظاهر و باطن و لاية و بيان صورت و حقيقت
تجريد و تفريد و طريق جمالي و جلالی و مايناسب ذلكت بايد و نسبت كه و لايه
نبوة بهشت قسم است و علم لدني برد و قسم است و كيفيت آن اقسام نسبت كه درجات
نبوت چهاركانه اند و درجات و لاية نیز چهاركانه اما در درجات نبوة مطلق
اول مرتبه عام نبوة مطلق است كه بدان نبي باشد و دوم مرتبه خاص رسالت است
كه بدان مرسل باشد سيوم مرتبه اخص عزم كه بدان اولو العزم بود و اين عزم
بمثل غرمت غير اولو العزم نسبت كه هر چند غير وي در امور ديني و دنيوي اهل عز
خواهد بود و اما مقصد وي از رخصت بطرف غرمت خواهد بود بعزم متقيه يعني غير مطلق

عزم مقبول زیرا که ماده منظریه وی که مقتضی ظهور صفت فعل است به چنین
پایکی ظهور ننموده است که از مقتضیات خصوصیات تمامی عناصر اربعه در عظمت
یکمال اکمل ظهور ننموده است پس نفس عزم او بافعال متنوعه در همه اوقات
به بی تکلفی بیک به بی تأملی چه در میرا مرما مرده و عزیمت بلکه در جمیع امور خستی
هم بعین عزیمت بمعصده واقع میشود اینجا مستحق فاعل شخص با خلاق الهی باشد
سبحان الله سبحانه الله زبی فضل عظیم حق تعالی اولیا الله را نفس الهام
و کشف ظنی است که رحمانی باشد یا غیر رحمانی و دیگر اندیا را غیر آن اکمل الانبیا
اگر چه نفس الهام و کشف شان ظنی نیست اما نفس عزم شان یعنی نفس قصد شان
ظنی است بعد از وقوع فعل در قوا و صورتی فعل شان ظنی خواهد بود که مبرا از
حرام و نامرئی حق سبحانه خواهد بود زیرا که معصوم الخلف اند اما این نفی
ظن بر حسرام از حلال خواهد بود نه بر رخص از عزیمت و آن فرد اکمل را فعل چه که

نفس عزم هم رحمانی است و بر مرضی حق سبحانه است پس **تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ**

در حق چنان عزیز می نماید که رحمانی نیست که رحمانی غیر رحمانی رحمانی

خود رحمانی است که بحق و صواب از حق است تعالی اما غیر رحمانی چه یعنی نفسانی

باشد یا شیطانی نفسانی چه یعنی که در مرتبه شهادت بشود و اول جامع

یعنی بطور اول که آنرا نور اول در مخلوقات خوانند چنانچه تقاضا و ماده

مظهریت نفس و بی ظهور صفت کلام و بصیرت مکملات و بصیرات شی ^{مرتبه} از خلا

درین مرتبه ملاذهنی و خارجی بدان تقاضا بطور می آیند و بالهام و کشف ^{ظهور}

میتوانند چه بالهام ثالثی و کشف خارجی و چه بالهام قلبی و کشف ذہنی ^{الهام} لیکن

و کشف نفسی که از برون چنان ظاهر گردد که آنرا کشف بصری و الهام ثالثی

رحمانی گمان برده شود و سخت تر است از ان کشف و الهام نفسی که از باطن چنان

ظهور نماید که آنرا الهام و کشف قلبی رحمانی گمان کرده شود اما تخصیص ^{نفس}

بدان سبب باشد که بمراد نفسی باشد اگرچه در امور مباحه باشد و تخصیص
 شیطانی بدان سبب بود که بخلاف امور مأموره شرعی باغواهی شیطانی
 بود و اگر از اطوار این جنس نباشد آنرا کلام نفی مکملات نفسی و نظایر
 مبصرات نفسی خوانند فافهم پس آن فردا مکمل است که بعاملان عزیمت اقتدار^{شاید}
 و امور غیر مأموره و از اولیاء اهل کمالات نبوة و ولایت انبیا علیهم^{الصلوة}
 و السلام در اولیاء است این مرتبه اخض غالباً به نصیب حضرت نقشبند و بعضی دیگر
 از متقدمین آمده اولیاء صحبت کیرم این مرتبه اخض غالباً نصیب حضرت فاروق
 آمده که در باب او وارد شده **كَانَ رَأْيُهُ مُوَافِقًا بِالْوَحْيِ وَالْكَلَامِ**
 رضی الله تعالی عنه وعن الصحابة اجمعین و وجه تسمیة فاروق بدین معنی باشد
 یعنی نفیس غرضش فرق کننده است از بطلان و خطا بحق و صواب و امور مر^{حظه}
 و مناجات مطلق اگرچه بمعنی دیگر هم واقع شده است اما بحقیقه الحائق معلوم^{این}

مسکین چنین واقع شد که مذکور شد چهارم مرتبه اجمع اکمل مرتبه اصل نبوت
 کما فی قوله تعالی فی طهار شرف حقیقت شان الانسان **انی جاعل فی الارض**
 ما قال انی جاعل فی الارض عالما و ولیا و نبیا و مرسلدا و اولی الغرم و این مرتبه
 اخصل الخواص است بشه صادین و در مراتب بنوة مطلق و آن بر سه مرتبه اصلی
 ضمنی خود را که نبوت عام مخصوصه و رسالت خاص و عزم اخصل باشد جمع
 اجمع است و این مرتبه با اول اصل منصب سر و بر جمیع عالم است که اخصل الخواص
 ممکنات بشه و او و صادین و آن محمد رسول الله است علیه الصلوة و السلام
 ای برابر تمام مومنین و ملائکه مطلق انبیا اخصل الخواص اند بشه صادین و او
 و بر جمیع انبیا که صاحب مرتبه نبوت عام و رسالت خاص و عزم اخصل است
 مرتبه اخصل الخواص خلافت بشه و او و صادین که اصل الاصول تمامی مرتبه
 نبوت مطلق است محمد رسول الله خاتم النبیین است علیه الصلوة و السلام و آنکه

خاتم الخلفاء گفت از نجاست که مرتبه خلافت در جمیع انبیا و اولیا و خاص و عام
 و در ملوک و حکام و علما و فضلا ملکات در هر متبوعی علی حسب استعدادهایست
 مکرور آنحضرت علیه الصلوة والسلام که بوجه کامل است و چون خلیفه اصل اکمل است
 هیچ خطابی و دیگر مخاطب نشد چنانچه انبیا و دیگر مخاطب خلیل و حکیم و روح و صفی
 و غیر آن بعضی کمال ملقب شدند الا برسول که جمیع مراتب الهیه را او منظر کامل است بحکم
 لولا که لما اظهرت الربوبیه پس اوست که شایان خلافت کامل است پس این
 خلیفه اکمل را هیچ مرتبه مقید مخصوصه کردن شایان نبود الا برسول که آن مرتبه
 بحکم خلافت کامل فی الحقیقه هیچ مرتبه مقید از کمالان عالمیان مخصوص نیست که بدان
 خطاب ملقب باشد الا بخطاب رسول مطلق که بظهور آن جمیع مراتب و لایتنو
 بحقیقه نفی و توابع نفی خود توسط همه مقبول است از اولیا و انبیا علیه علیهم
 والصلوات و حقیقت آن خلافت بحقیقت محبوبی است که خاصه حبیب آید و صلی الله علیه
 و آله

علیه و سلم نه خلت محبی زیر که خلت محبوبی و کرامت و خلت محبی و دیگر چنانچه
 در قدسیه حضرت محمد پارسا هم واقعت قدس ستره و در تمام اولیا این مرتبه
 با ولایت از اولیا صحبت غالباً نصیب حضرت صدیق اکبر است و لهذا در شان او
 وار دست **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَ صَاحِبَكُمْ خَلِیلًا لَوْ كُنْتَ مِنْ خَلِیلِ الْأَحْدَاثِ**
 و ایضا وار دست **إِنَّ اللَّهَ فِي صَلَواتِهِ الْأَوَّلِیَّةِ عَلَیْكَ وَارِثُ الْأَوَّلِیَّةِ** و از اولیا است هر که
 از مرتبه قطبیت و غوثیت بلکه از مرتبه امامت هم گذشته تا مرتبه خلافت بر
 اگر چه این مرتبه بعد از خلفاء اربعه تا محمد موعود بطریق جلی میسر شد فی نهایت اما
 بطریق خفی هم اگر فروی را نصیب شود و نا ورنه در است و این مرتبه من حیث عام
 خلافت بعامة با دشائیان دنیا شامل است و حقیقت آن مرتبه خاص خلافت در آن
 هر سه مراتب عام و خاص و اخص شامل است از اینجا تواند بود که آن مرتبه میسر
 غیر خلافت نکشت و از اینجا توان دریافت که با وجود حضرت فاروقی صاحب

این کتاب
 در کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۴۵
 تاریخ ثبت
 ۱۳۴۵

آن خصوصیت و قابلیت که در حدیث **موسی** واقع شده است

لَوْ كَانَ فِيهِ عِلْمٌ و با وجود حضرت ذی النورین و حضرت امیر که صاحب

مراتب اهل بیت اند حضرت صدیق اکبر مستحق امامت و خلافت اول آمد و بهمین

قابلیت استعدادیه بد آن مرتبه رسید که در شان او بیرون عالم مخصوص فرمود

لَوْ وَدَّ بَنُو إِسْرَءِيلَ أَنْ يَنْبَغِيَ لَهُمْ سَبْعُونَ نَبِيًّا كَمَا كَانَ فِي آلِ مَرْيَمَ

و نیک و واضح است که از جمیع مراتب دیگر چنانچه سخاوت و شجاعت و زهد و عبادت

و علم مرتبه ایمان مرعباد را افضل است اما درجات چهارگانه از ولایت

مطلق برین قسم اند اول مرتبه عام مطلق که ولایت عامه گویند و آن بضم عامه

مومنین است و بدان ولی عام باشد علیهم الرحمة بحصول متابعت علم تعلیمی
و علم کسبی با قول ظهور نور موهبی ایمانی لقیینی دوم مرتبه خاص که ولایت خاصه

و آن نصیب مومنین خاص است که اولیاء است اند قدس الله تعالی اسرار هم
 بعد حصول علم قلبی مطلق در معرفت خاص ذات و صفات عباد و رب تعالی و تقدس
 و فی الحقیقه این اول مرتبه است از علم لدنی مطلق و این مرتبه ظنی است که باین علم
 حصول و وصول مراتب ظلال است یعنی ظوورات مرتب اصلی و اجبی در مرتبه ثانی
 یا ثالث الی غیر ذلک و حقیقه معرفه اطلاق اصلی و اطلاق ظنی و ظلال بمرتبه ثانی
 و ثالث و غیره بیشتر در فضل چهارم ملهمات واضح خواهد شد انشا الله تعالی
 و اگر چه کم کسی این فرق کرده اما حضرت علامه الاسرار مطلق غر و جل معلوم این
 حقیرنی بسج شبه و شایبه چنین میفرماید سیوم مرتبه اخص که آن ولایت ^{مکات} چهار
 مقرب است نصیب از آن مرتبه خاصه مراهل کمالات ملائعالی است چهارم مرتبه خاص
 انخاص بشده صادیح آخر که ولایت انبیا گویند و نصیبی از آن خاصه ^{مرتبه} مراهل کمالات
 ولایت انبیا است بوصول علم جهانی و آن مرتبه اخیره صلی است از علم لدنی مطلق

که باین مرتبه وصول است بامتیاز طلال از اصول باید دانست که در مرتبه علم
 و معرفت که بوصول کمالات نبوت انبیا تعلق دارد حضور در حضور است بمعلم
 حضور اینقدر است کما بل کمالات نبوة من حیث نصبی که از کمالات نبوت دارد
 از کلام و معرفت حضرت حق علیم مطلق عز و جل بحضور علم از مرتبه حضور صرف^{لت}
 بتجسّی نبی خود اخذ میکند اما مورد آن علم حضوری است و دیگران بعلم حصولی
 و علم حضوری هر چند انرا حضور علم دانند و محمول الکیفیه یا بند و حضوری علم
 و علم حضوری تفاوتی بعید است شتان مابین هما و تفاوت در دیگران است
 که اصل ولایت اخض یعنی ولایت ملأء اعلی که ظل مرتبه نبوت نبی است در^{خدا}
 کلام و معرفت غیب الغیب مناسبت تبعاً با بل نبوت دارد هر چند مناسبت
 قلیل بل اقل است و اهل ولایت خاص الخواص یعنی ولایت انبیا بعلم حضوری
 از مرتبه حضور علم بالا صالحت می یابد و اهل ولایت خاصه که ولایت اولیا^{است}

که ظل و لایت انبیاست بعلم حصولی از مرتبه علم حضوری تبعاً اخذ نمایند و اهل
 ظل و لایت اولیا بکشف و الهام حصولی از مرتبه ^{علم} حصولی بهره میگیرند و متعذری
 بدانند که ولایت عام ظل و لایت اخضر است و ولایت اخضر ظل نبوة انبیاست
 و ولایت خاص ظل و لایت خاص الخواص است که ولایت انبیاست و این هر دو
 مرتبه هر یک با لاصله خود اند که ولایت انبیاء ظل و لایت ملا و اعلی بود و یا ظل
 نبوت شان باشد علیهم الصلوة والسلام و حقیقت عقیده تفارقه افضلیت و لایت
 و نبوة انبیاء پیشه واضح خواهد شد انشاء تعالی علیهم الصلوة والسلام و دیگر
 حقیقت احوال و علوم و معارف این هر چهار مراتب در قسم ثانی خلاصه المعارف
 مفصلاً تسوید یافته است اما فهم حقیقت علم لدنی چنانست که حضرة مولانا ابی عبد الرحمن
 جامی قدس سره فرموده که با صطلاح متفق اکابر مشایخ گفته است علیهم الرحمة
 علم لدنی علمیت که اهل قرب را بتعلیم آبی و تفهیم ربانی معلوم و مخوم میشود و نه بدلائل

این سخن از حضرت

عقلی و شواهد نقلی چنانچه در کلام قدیم در حق حضرت علی بنیاد علیه الصلوٰة
 و السلام فرموده که **عَلَّمَنَا رَبُّنَا عِلْمًا** و فرق میان علم یقین و علم لدنی
 آنست که علم یقین عبارة از ادراک نور ذات و صفات الهی است و علم لدنی
 کنایت از ادراک معانی و فهم کلمات است از حق سبحانه بطریق الهام و فهم
 حقیقت و قایق موجهات اطلاعات که بعلوم مطلق از حصول و حضور منطلق می
 چنانست که هرگاه از استعداد طالب مطلوب حقیقی و قابل قاصد مقصود اصل
 حجاب ظلمت و جهالت که وجود و توابع وجود را چنانچه ذات و صفات اصل
 بغیرش بود اول حق سبحانه که آن شهود بنور اول مسمی است در تمامی ممکنات
 منتسب میگرد و برخاست بر قدر آن ظلمت و زنگت از آن مراتب استعدا و دفع
 ظهور کمالات علم لدنی بر حسب تقاضای آن قابلیت هر مرتبه ظهور خواهند نمود
 و بر حسب معلومات و دریافت یافت این شخص صفت العلم که نقطه واحد و مبرا

از جمیع اطلاقات منطلق خواهد گشت چنانچه اگر چیزی از علم معلوم است علم
 حصولی است معلوم الکیفی باشد یا مجهول الکیفی و اگر دیگران معلوم مجهول^{الکیفی}

را منسوب بعلم حضور می مینمایند اما نزد این فقیر بتعالیم ملک العلام تعالی و

تقدس بتحقیق من حیث الحقیقه آن معلوم منسوب بعلم حصولی است زیرا که در

معلوم مجهول الکیفی آن معلوم غیر معلوم است که این معلوم است پس از بر قدر

آنچه معلوم باشد از ادنی یا اعلی از مراتب ممکن یا واجب از تشبیه یا تنزیه

هر چند تنزیهی که در زعم این شخص مقدس اقدس بود فی الحقیقه بمنسوب بعلم حصولی

بود پس واضح شد که موجبات اطلاق مرتبه حصول بر صفت العلم معلومات

محصولی باشند فلذا حرم بدین حیثیت آن صفت واحد که نقطه است صرف و

قابلیتی است محض موصوف و مسمی بمرتبه علم حصولی بود که همان صفت مطلق^{را}

بر حسب افهام حلیق علم حصولی گویند که ادنی و اکشف مرتبه از مراتب متعیده^{است}

کبفیه

تفسیر علم معلوم غیر معلوم

اما موجب اطلاق مرتبه علم حضوري و حضور علم بدان صفت العلم المطلق
 الواحد آن حقیقه است که بهره از دریافت این هر دو مرتبه خاصه اهل ولایت
 انبیاست علیه و علی آله و صحابه و تبعه الصلوٰه و السلام چنانچه ^{بمنه} بهر
 آخرت حصول نصیب شخص صاحب مرتبه ولایت اولیا بود است علیهم الرحمة
 و آنحقیقه جنانست که چون وجود و توابع وجود از ذات و صفات از غیر حق از خود
 و غیر خود بر خاسته محض بحضرت واجب تعالی بالتحقیق یقین صادق بی
 قرار گرفت اما یقینی که محض کشفی باطنی نباشد بلکه در آن یقین خواهش ظاهر
 و باطنی یافت عقلی و قلبی و علمی همه یک حکم گرفته باشند چنانچه در یقین
 و ایمان سماعی تقلیدی همه برابر شکست بودند اکنون درین یقین و ایمانی
 وجدانی موهبی بی سببی همه برابر بی شک و بی شبهه نی ترد باشند و حج
 معلوم نبود که چه معلوم است پس این معلوم است که ایمان و یقین بنور موهبی ^{ایمان}

ایمانی را سرّاً حاضر میداند پس همان حضور ^{مهری}ی ذهنا حاصل مینماید و مومن
 بنفسه مع توابع نفسی ای ذاتاً صفاتاً چون اقدس محض است معدوم الکیفیه است
 پس نفس ایمان نسبت بمومن بحضور محض است و نسبت باین مومن که مخلوق او
 تعالی است بحضور علم و علم حضور است معدوم الکیفیه است و واضح است که
 در امر اطلاق معدوم الکیفیه و مجهول الکیفیه تفاوتی صریح است شتان مابین
 و چون یقین بی معلوم محال است باید دانست که این یقین مومن معنوی اصلی ^{بفضل}
 رب او مومن المیمن جل جلاله من حیث حقیقت انسانیت خود است بحضور علم
 اصلی که لفظ واحد است و از تعلق معلومات محصولی فرود است یعنی که هیچ ذات
 آن معلوم معدوم الکیفیه محصول دارد و نه از صفات او تعالی و تقدس که
 اطلاق مراتب تنزلات نماید سوائی خبر قطعی بک از این چنین اطلاعات
 زواید مخدور است و این خدر لازم میداند بحکم کریمه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بِنَحْنِ اللَّهِ عَمَّا أَصْنَفُونَ یعنی هر وصف که سوائی امر مأموره حکم کنند
وَيُحْكِمُ اللَّهُ لِنَفْسِهِ أَذِينَ الْعَبَادِ هر چند در موقن بخود غور رسانی
 که ایامی معلوم شود و غیر از وصول یقینی بآن معانی عالی هیچ بهره حصولی
 از آن نصیب ایمانی خود در نمی یابد و چون میداند که یقین بعلم محال است دریا
 که آن علم علم یقین است ای برادر علم یقین اهل کمالات مرتبه ولایت انبیا
 علیهم الصلوٰة والسلام نیست که اینجا کشف محصولی و معلومی را کنجاشی نیست که هزاران
 هزار مرتبه از ادراک و کشف و حصول و حضور و معلوم عین یقین و حق یقین
 مصطلح مشهور و اعلی و مبرر و آن علم یقین اهل مرتبه ولایت اولیا بوده است
 علیهم الرحمة که بپایان تر از آن کشف عین یقین و حق یقین بوده است پس این علم
 حضوری باشد و چون تحقیق کرد و دریافت که ما هیچ از ادراک ذات و صفات
 تعالی و تقدس معلوم نیست پس دانست که فی الحقیقه این حضور با مرتبه منزه نفس

علم هست که از صفات واجبیه اذات است بجانیه و این ظهور و بثوت بعلم حضور
 باین دریافت حضور علم حقیقی اصلی در من بنا بر نیست که منظر استعدا و من بعد ظهور
 صفائی قابلیت خود از که و رات ظلماتی کسافت و جهالت که حجب حقیقی اند بعض
 فضل حق سبحانه قبول ظهور اینقدر کمالات صفت العلم واجب نموده است و بسبب این
 منظریه استعدا و ینه که بطور حقیقه انسانی منوط است این بهره یقینی پدید آمده ام
 پس بالتحقق دریافت که این حضور علم او است با و ذاتا و صفاتا بجانیه پس نیست
 دریافت که همین صفت العلم واحد صرف من حیث ظهور و منظر استعدا و من بواسطه
 آن یقین که بدان سبب را به نصب کشتی بی نظر دریافت این حقیقه مسمی و منطلق است
 بعلم حضوری و من حیث دریافت این حقیقت موصوف و منطلق است بحضور العلم
 ای عزیز من این باشد عین الیقین اهل کمالات مرتبه ولایت انبیا علیهم الصلوٰه
 که بحضور نفس العلم مطلق تعلق دارد چنانچه آن عین الیقین اهل کمالات مرتبه ولایت و

علیم الرحمة که بکشف و حصول باطنی سالک تعلق داشت و دریافت و تلقی
 حقیقت حضور در حضور چنانست که هرگاه تحقق نموده که علم غیر ذات نیست که
 حضوری بذات داشته باشد که ذات بذات علم است نه بوصف را این غیر ذات
 و حقیقه اطلاق و اثبات صفت العلم بدان ذات بحت بآن قابلیت نور ذات
 که از نفس ذات وجود اقدس عبارت با اسم صفاتی باشد چنانچه قوله تعالی
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَى آخِرِهِ که آن قابلیت مدرک جمیع مراتب غیب و ^{غالب}
 و شهادت است و آن قابلیت همه قابلیات آن نور که غیر نفس وجود مقدس
 قابل الظهور بمظهریه و منظریت اندیش ذات با کمالات خود و خود بخود
 حاضر است نه صفاتی غیر ذات باشد که بذات حاضر و اندیش نیست سر حضور در حضور
 که بوجه اختصار در بیان آمده و نیست حق یقین اهل کمالات مرتبه ولایت انبیا
 علیهم الصلوة و التسلیات و التیمات حضور صرف است بی علم حضور و حضور علم

چنانچه آن حق یقین اهل کمالات مرتبه ولایت اولیا بود و هست که بحصول مجهول
 الکیفه تعلق داشت هر چند که آنرا بنا بر جهالت بر کیفیتش غیر معلوم میدانست
 معلوم است که معلوم بود اکنون باید فهمید که تا هر جا که ساکت و وصول بحصول
 و علم حصول است بهره مندی از آن مرتبه علم لدنی است که آن مرتبه مسمی و منطلق است
 بعلم لدنی ظلی بنا بر اطلاق معلومی و محصولی ساکت و چون از آن درجات فوق کثرت
 و بعلم حضوری و علم رسیده بمرتبه علم مشرف شد که اینجا وصول بغیر معلوم و غیر
 محصول است آن مرتبه منطلق و موصوف است بعلم لدنی اصلی بنا بر حقایق مصدور
 یقینی حضور غیر معلومی و غیر محصولی چنانچه که پاره از آن تحریر یافته است و دیگر واضح
 باشد که این وصول آن هر سه مرتبه شخصی کامل اکل را در آن واحد میسر است نه بآیات
 متغایره تعلق دارد و اندامها ندانند اگر چه دریافت این حقایق در عروج من
 ترتیب بآیات و از آن مقدم و متأخر تعلق داشته باشد اما بطور این همه معانی

مذکور و در آن واحد نصیب قلب و کمال زمانه است که فی الحقیقه نادراست

والله تعالی اعلم بما هیست الامور من حیث کما هی حقایقها و چون مکرر

چون مکرر استفسار مینماید ما فقیر مسکین را چه مناسبت که محض منطبق کاری خود

بیج امری غیر از آنکه بهیچ نعمت و تپایمی نعمت منظور کلیه این فقیر احقر حضرت حق سبحانه

و تعالی باشد بمنخواهم که بهیچ وجهی به پروا و ازم لیکن بنا بر درخواست برادران

سخنی گفته میشود و باید دانست که غوثیت بر سر قطبیت ارشاد و قطب مدار است

و فوق قطبیت افراست و افوق است بر قطبیت او تا دو پایان است

و پایان تر است از خلافت اما انسب بخلافت است هر چند مناسب است با امامت

و در امامت بطور کمالات احمدیه است و در خلافت بطور کمالات محمدیه است

زیاده و اینماید که در غوثیت و امام بخداوند سبحانه بودن است بجل باب

شفاعت احوال دینی و دنیاوی خلق و در قطبیت نیز و امام با خدا تعالی بود

اما بجل بار و ساطت مدام دینی و دنیاوی خلق و اینها که اهل امامت و قطبیت اند
 گویا برای خلق اند و آنها که اهل خلافت اند و غوثیت اند با خلق و بسا که
 عارف کمالات این مرتب خود را صاحب این مراتب داند و نداند که هنوز بکمالات
 آن مرتب مشرف نشده ایم و بمنصب آن مرتب ممتاز نشده ایم پس بدانند که اهل
 معرفت کمالات این مرتب ناظر و عارف این مرتب است و اهل معرفت این مرتب که
 صاحب منصب این مرتب هم باشند که از کمالیت به اکملیت و مکملیت رسید
 بعضی غوث زمان با قطب الاقطاب و درست و بهم ناظر و عارف کمالات این مرتب
 و معلوم میشود که چنانچه وجود قطب ارشاد و جمیع الازمان واقع نیست همچنین از وقوع
 غوث هم بعض زمانه خالی باشد و بقطب افراد هم هیچ زمانه تعلق ندارد اما در
 زمانه که باشد که از برکات او افاضه خفیه بر عالمیان واقع است و واقع است
 که هیچ عصری از وجود قطب او نماند و قطب مدار خالی نباشد و دیگر روشن باد

عالم با این مراتب اند

که در علم بالله تعالی در اهل کمالات غوثیت و سلطان خلافت اینقدر تفاوت ۷۱

که درین مرتبه توجبه و متوجه بعلم معرفت حضرت اقدس جل و علا در درجۀ توجبه

ایه چون ینما پد و در مرتبه خلافت نفس توجبه معد و مست بعلم بالله و بجای توجبه

بعلم ازلی حاضر است پس عالم حق است خود بخود سبحانه و معلوم ^{نسبت} به ^{نسبت} محمول

محمول مثل غیره تعالی مگر حضور است صرف و بهره از ان بحب و وصول ^{نفس} ایقانیست

و هر چه معلوم است همه از دست سبحانه که از ظهور کمالات و جویبه او در مرتبه است

امکانیه ظاهر است معلوم ذهنی باشد یا محسوس خارجی و بداند که حضرت سبحانه خود

علم است اما ازین علم و پیش از صفت حضور صرف بیان نتوانیم کرد که آنحضرت ^{مطلق}

بی کیف است ذاتاً و صفت پیش ازین ندانم که بعین کمال بکیفی او تعالی با جمع کمالات ^{خود}

خود بخود حاضر است تعالی ذاتاً و صفت پس نسبت معلوم محمول ^{بود} الکیفیه را کجایش

و آنکه حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی در جواب سائلی فرموده که الغوث

و در محمول الکیفیه را

هو القطب و القطب هو الغوث چون ما لقطب و الغوث فرمودند عبارت و

ان يكون موضع نظره ذات الله سبحانه في كل زمان من العلم و در نظر این فقیر این

جواب مشتمل بر دو کیفیت است یکی آنکه جواب بر حسب حال خود بوجه اختصار فرموده

و در بعضی خود دیگر آنکه بر حسب فهم بر سیه حقیقه تفاوت و درجات غوثیت و قطبیت

فرمودند شاید که اوقات بلیت فهم الحقایق نداشته باشند لاچار اشاره بیک صفت

در معرفه علم مابعد تعالی که اهل هر دو مرتبه را آن صفت بر سبیل دوام واقع است

بحسب اختصار جواب فرمودند و الله تعالی بکمالی حقیقت کلام اولیایه و هو سبحانه

علمهم للصواب فافهموا رموزنا یا اخوانی و بدانند که بطور ولایت انبیا در حضرت امیر

کرم الله وجهه علی وجه الاتم الاکمل معلوم میشود بعد از آن بحضرت فاطمه الزهرا و حضرت

حسنین و در اصحاب دیگر هم قلیلا و کثیرا علی حسب اختلاف مراتب رضی الله تعالی عنهم

از اینجا توان فهمید **انما هیئة العلم علیها** و دیگر تصریح حقیقت این حدیث و حقیقت

ان فسم

در قول

خلفاء را شنیدن در کتاب خلاصه المعارف رابع و در فصل ثانی و در فصل ثانی از آن

کتاب واضح شده است بعد از آن در هر پشت امام و یک بعد از آن ثوبت بخیرت

غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی علی حسب استعداده رسیده و باز بدیکر تامة

مذیده کمتر رسیده و اگر آخر نصیب ناوری باشد اما وی با وجود آن مرتبه در کمال

غوثیت نماید بلکه بابامت برسد یا بخلاف یا بکمالیات این و مرتبه و ایشان با وجود

آن مراتب ولایت انبیا علیهم السلام غوثیت بر ثقلین دارند و این معامله باین حقیقت

در و یکری کمتر مینمایند و بدانند که در حضرت غوث الثقلین ظاهر ولایت خاص ^{المن}

که ولایت انبیا باشد نسبت بباطن این ولایت بغایت ظهور اظهر کرده و غایب ^{ظهور}

آمده حتی که بعضی خصایص ظاهر این ولایت بر انسان باطل بیت هم رضی الله تعالی ^{بر ایشان نسبت}

عنهم ظهور غالب نموده و ظهور بباطن این ولایت در آنحضرت علیه الرحمة والرضوان

نسبت بآن ظاهر که در آنحضرت واقع شده است و نیز نسبت بآنکه چنانکه در ایام ^{عشر}

من حیث کمال کامله باطن این ولایت بنطور غالب غلب و افق کشته قلیل آمد فافهم
 مضمون قوله رضی الله تعالی عنه **شعر** افلت شموس الاولین و ثمننا ابدًا علی
 العلی لا تغرب و قطب الاقطاب مدار که کار و بار زمانه با و تعلق دارد و در هر عصری
 بمطلق ولایت خاصه و بظاهر ولایت خاص الخواص نایب مناب آنحضرت غوث الثقلین است
 بلکه هر دو قطب الاقطاب دیگر هم که قطب الاقطاب دیگر هم که قطب الاقطاب
 و قطب افراد باشند نایب مناب او نیز و دیگر هر همه اقطاب ارشاد و مدار و اوقات
 و افراد که هزاران تواند بود در هر زمانه نایب مناب آن هر چهار قطب الاقطاب
 علی حسب اختلاف درجاتهم و غوث ازین هر چهار فایق است و او کوئیا ویراست
 و در مدار مهمام و انجیح مرام کوئیا مطلق التوسط است و آن هر چهار کوئیا را که
 و کوئیا ایشان نیز در ملک مطلق العنان هستند و کار و دینی و دنیا و بی برادر
 و برکت شان اکثر و نه است اما همه اقطاب را خصوصاً قطب الاقطاب اوتما در احوال

قطب اقطاب افراد را مناسب صفات کمالات امام بیشتر معلوم میشود چنانچه
 ۲۹ مناسبت قطب الاقطاب ارشاد و مدار کمالات خلیفه و مخفی نماید که قطب اقطاب
 ارشاد و مدار زیر قدم حضرت امیر اند و هم زیر قدم حضرت فاروق و بهره از
 علم قلب نبی علیه الصلوة و السلام در قطب اقطاب ارشاد بیشتر است چنانچه بهره
 از حکمت او صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در قطب اقطاب مدار زیاده است و
 قطب اقطاب او تا در زیر قدم حضرت عثمان است و قطب اقطاب افراد زیر قدم
 حضرت صدیق اکبر است و آن شش دیگر از اقطاب او تا بسته که پایان تر از آن هر
 چهارند و فایق تر از همه اقطاب دیگر اند زیر قدم آن سته از عشره مبشره اند و امام
 در اولیاء است نایب مناب حضرت امیر و خلیفه نایب مناب و هم زیر قدم حضرت
 فاروق است و قطبیت ظل امامت است و غوثیت ظل خلافت و امامت ظل ولایت
 احمدی است و خلافت ظل نبوت محمدی علیه الصلوة و السلام و صاحب مضب امامت

برائی استغاده خلق امام خلق است بسوی خالق عز و جل بفضل تمام او سبحانه
و صاحب منصب خلافت خلیفه خالق است تعالی بسوی خلق برائی افاده خلق او عز
بفضل تمام او تمجید و اکثر اقطاب را تعلق بحضرت امیر مثنیّه باشد تعلق زیر
و همچنین غوث را بحضرت فاروق و بحضرت امیر نیز باشد که وی بی کمالات^{قطبیت}
هم نمی باشد اما در شخص واحد اگر هر دو جانب غوثیت و قطبیت در وی برابر باشند
زیر قدم حضرت امیر مثنیّه است و اگر جانب غوثیت غالب بود زیر قدمی حضرت
فاروق زیاده تر و ان عزیز اکمل نادرا العصر سلطان خلیفه که قطب اقطاب افراد^{است}
مناب اوست و اوله و از کمالات قطبیت و غوثیت گذشته بفرویت و قطعه
اصلی رسیده است از کمالات حضرت خواجه اویس قرنی متیغه است و فوق جمیع
اقطاب او تاد و مدار ارشاد و افراد که قطب الاقطاب گفته اند همین سلطان^{خلیفه}
را توان گفت اما من حیث ظاهر و لایت او در و هر بحسب الصوره من ظاهر کمالات که

بحسب معنی من حقیقت کما له چون شخص واحد سلطان خلیفه است بکسب مبت کماله
 خود در بهم تمام خلایق آنوقت و مرتبه غوثیت را که بزرگان قدس سران هم
 کرده اند و بر قطبیت مطلقاً موقوف گشته سرش این چنین باشد که قطب
 هر مرتبه را از مراتب اقطاب او تا دور مدار و ارشاد و افراد شمولی کمالات
 غوثیت هم واقع است در امور تحصیل آن مرتبه بنا بر حصول کمالات آن مرتبه که
 هیچ قطبی بی کمالات این غوثیه قطبیت اقطاب آن مرتبه نمیتواند شد پس چون
 تمامی کمالات غوثیت مطلق کامله ازین کمالات غوثیت این چهار مراتب
 قطبیت که مذکور گشته بر و آید زاید و در نفس خود زاید نیست پس بلاغ از اطلاق
 نسبت غوثیت توقف کرده منحصر بر عبارت مخصوصه سمیت بقطب الاقطاب
 اطلاق کرده باشند و بر قطبیه و غوثیت وی فرویت اصلی و قطبیت خلقت
 حقیقی غالب آمده باشد و در مرتبه تربیت و ارشاد و در واقع و معامله در عالم ان

از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و در عالم ملکوت در خواب از روح
 الامین تربیت یافته باشد و یا بعد از آن از روح خلفاء راشدین خصوصاً
 از روح حضرت صدیق اکبر و حضرت امیر و اما از ارواح اولیاست محتاج تربیت
 مکتوبه و در باب وی بسااست که بجمع روحانیان کبار از اولیا و ملائکه مجلا
 یا خفا و بلا یا خلا بعد از طور آفریده و آن نسبت مناصب یا پیش از طور آن
 این خطبه خوانده باشد **شعر** قطع القطع فی هسم قطب الاقطاب فی
 الدهر **مصرع** اول شعر بر حقیقت باطنی اوست و این حالت او را محض **لبا**
 و مصرع ثانی مبنی بر معنی ظاهری اوست و این حالت او را محض الخلق بود و
 قطب الاقطابی کو بنیاط حقیقت المصراع اول است و قطب الاقطاب فی دهر
 آن بود که بقطبیت کامل و غوثیت شامل فرد کامل زمانه بود و قطع القطع
 فی بهم آن عزیز اکمل بود که منتها همتش و مقصد نهش بقطع نظر از کمالات **قطبیت**

و غوثیت مرتبه خاص فرویت و قطیعت و خلّت اصلی حقیقی بود با صلاّت
 تبعی نه بطلیت ظنی و چون نقد نصیب امامت و خلافت با مرتبه اصلی خلّت بر
 اگر چه طفیلی بود این زمان این عزیز اکمل مادرالد هر در مرتبه کمال سلوک سپهر
 و خاص حضرت خواجه اولیس قرنی بود و من حیث قطع همت از تمامی علایق ^{حسائی}
 و روحانی تجلیص خالص سّری و در مرتبه کمال منصب نایب مناب حضرت صدی ^{بزرگوار}
 وزیر قدیمی حضرت حبیب حق احمد مجتبی محمد مصطفی باشد که بوجه تفضیل مراتب
 الرّحیم الرحمن حقیقی است علیه الصلوٰة والسلام اگر چه بوجه مطلق نبی الله و رسول ^{الله}
 و حبیب الله مطلق اکمل است علیه الصلوٰة والسلام از پنجاه سترین مرتبه رانیز
 توان جست که پیش ازین حضرت حبیب را صلی الله تعالی علیه و علیّ آله و صحبه و
 و بارک از اولوا العزم بهم با وجود اثبات هر سه مرتبه نبوة و رسالت و عرف
 ممتاز کفیه ام و در اولیا بهره خاص از انوار است احضار الخواص بلا صلاّت ^{بجای}

صدیق اکبر گفته ام و این مرتبه را مسمی به پسر اسمعی علاحد و جز اسم خاص ساله
و خلافت نیافته ام که بهمه کمال مشتمل مساویت در هر سه نبوة و رسالت و عزم
خاص بطریق خلقت در نهایت هر کمال مراتب نبوة و رسالت و عزم و بهره از مرتبه
اولوالعزم بحضرت فاروق بالا صالة نوشته ام الغرض مذکور را قبل اتمام بیان
واضح باد که آن هر چهار قطب اقطاب متنوعه رابعه یعنی مراتب او تا دو مدار
ارشاد و افراد را واسطه نیابت حضرت شیخ محی الدین جبلی نیابت است قلّه
کثره بعد از ان نسب زیر قدیمی آن اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم ^{جمعین} :
بالا گذشت و حقیقه کیفیت این همه اقطاب چنانست که مثلاً قطبیت مدار ^{بعضی را} است
این قطبیت برد و دویه و یاد و شهر است و بعضی را بر چند دویه و یا چند شهر است
بعضی را بر یک دو و یا بر چند سر کار و دیار و بعضی را بر یک دو و یا قلم و یا چند
ایلم باشند و قطبیت قطب اقطاب این مرتبه بر هر هفت ایلم است و علی هذا القیاس

کیفیت آن هر سه قطب الا قطاب و دیگر هم توان دریافت و باید فهمید
 ۳۲ تواند بود که بعضی کپا از کمالات این مراتب بهره ور شده باشد و بمناسب
 آن مراتب مخصوص نشده باشد و بمناسب آن مراتب و کمان برده باشند که بدان
 مخصوص شده ایم و جایز است که از آن همه قطاب و دیگر متشوعه بعضی اعلم
 بر کمالات و منصب خود باشد و بعضی را نه اما آن چهار قطب را البته
 و حقیقت قطب الا قطاب را البته باشد و حقیقت قطب الا قطاب ارشاد برین
 چنان ظاهر ساخته اند که ارشاد بدو مرتبه است یکی عام و کفر خاص اما ارشاد عام
 کونیا و ریائیت منجد که زیر قدم این قطب الا قطاب ارشاد است که هر منکر
 و مخلص این صاحب آن مرتبه از انجا بهره می یابد بر حسب استعداد خویش و آن
 ارشاد عام بر طل لایت اولیاست و بر اکثر کمالات نفس این ولایت اولیا
 نیز واقع است و دیگر مرتبه ارشاد و خاص که بر بعضی کمالات کامله ولایت اولیا
 است

اما خاصه کمالات ولایة انبیاست حواله این اقطاب الاقطاب ارشاد حاجی
 آن مرتبه است فی الحقیقه و آن حکم نبی است علیه الصلوة والسلام و بطغیل زیر قی
 حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه یعنی بدانند که قطب الاقطاب ارشاد از نبی
 علیه الصلوة والسلام محکوم و مامور است باین امر که هرگز استقیم بمتبعیت آئین
 یا بدین و بدین سچ پس بوساطت وسیله این کامل نبضی نتواند یافت و جایگاه
 اقطاب دیگر که تابع این قطب الاقطاب اند بر حسب قطبیت خود و بر سائر
 هر دین یا هر شهر یا هر قایم علی هذا القیاس حکم این در بانی دارند و آن ^{حلقه}
 شان داخل مجلس اندرونی اندرجه است بفرق اصالت و تبعیت و آن
 مجلس اندرونی اشاره از مرتبه و لا انبیاست علیهم الصلوة والسلام و این
 خدمت که آن قطب الاقطاب بدان محصوص از صاحب آن مجلس است بالا صالة
 علیه الصلوة والسلام از تابعان او بیام جاریست بتبعیت التبعیت و این کار

از روح این اشخاص می براید و معنی وسیدت بار و اح اهل استرنا و علما و ۳۳

جمله که بعضی را علم درین حقیقه خود باشد و بعضی را نباشد و کشف اینهمه عالمه

برین یکین پیش ازین بد و سال گذشته است که حالا در تحریر آمده و یکسر بد

که کمال ولایت اولیا است یعنی ولایت خاصه یا غوثیت است و کمال ولایت اهل

تمام است

ولایت انبیا در اولیا است و کمال در کمال نبوت و بغیر نبی را تا خلافت است

و نزد این فقیر طور سراسر این معنی بود و است فی الحقیقه که خلافت حضرت شیخین رضی

تعالی عنهما بی تردید بر پا ماند و قبول همه آمد و بغایت عدل و قوه و شرف زیرا که

جانب کمالات نبوت نبی که در ایشانست اکمل و اغلب است از جانب ولایت ایشان

در ایشان و در خلافت حضرت ذی النورین رضی الله تعالی عنه که بر سر است بن

الولایت و النبوة بنی علیه الصلوة والسلام منور و شرف و روح شد و در خلافت حضرت امیر

کرم الله تعالی وجهه که در ایشان جانب ولایت نبی غالب است خلل کمال ندارد تا چون

صاحب یکمرتبه که امامت حقیقی باشد مستثنی بوده اند مقبول در باب خلافت
 نشاند و حضرت ذی النورین بقبل رسیدند و در باب خلافت که برزخ بوده است
 بین حقیقه الامامت و الخلافة و هیچ یکی ازین هر دو مرتبه مخصوص و در نظر این
 مسکین از حضرت امیر امامت فی الحقیقه شروع افتاد و در ظاهر ختم خلافت شد
 که صاحب کمالات بنو قاسم بر کمال بوده است و در دیگران که والی ظاهر در کمالات
 باشند سایه خلافت می آید من وجه که فی الحقیقه صاحب کمالات بنو قاسم و ولایت
 در اینان که بعد حضرت امیر باشند کمر کسی نمیناید فلا جرم این دیگران مسمی به باد باشند
 اما امامان عشره از اهل بیت چون در کمالات خلافت که اشارت از کمالات
 بنو قاسم است بهره قلّه داشتند نه کثره مخصوص و ممتاز بخلافه نشاند و منشی
 با امامت آمدند و چون در هر چهار خلفاء راشدین و حضرة مهدی از کمالات بنو قاسم
 هم بهره بکثره است اگر چه طفیلی است بخلافه برسند که فی الحقیقه سخن خلافت باشند

اگر چه خلافت آن دو خلیفه بشور و شر باشد بنا بر اساس مسطور و حضرت حسین
 رضی الله تعالی عنهما من حیث استعداد اکمل خویش که جز نبی بودند علیه الصلوة و السلام
 کونیا فی الحقیقة در راه اکمال و تکمیل این مرتبه حقیقی شایسته شده اند و بعد شهادت
 در کمال مرتبه ولایت نبی علیه الصلوة و السلام قریب اقرب بوده باشند نسبت
 حیات خویش بحقیقة معارف بعلم الله تعالی و چون در حیات نبی یا بالغ بوده
 و استعداد انسانی تا جن بلوغ در دنیا کامل نمیشود و فلا حرم از بهر آنکه در صحبت
 نبی در ظاهر پستند مانده بودند بعد شهادت یافته و داخل اصحاب عظام شدند
 پس این پسخنا کونیا ریاضت بود و برایشان فی الحقیقة برای ظهور آن نعمت حقیقی
 اگر چه بطیفیل جد و پدر ما در خود طفلی و پستی و عطاءئی صرف بوده است اما بعد از
 ریاضات شهادت بتعبا با صالته و کسب نیز مروت و مزینتی دیگر پیدا کرد و فوراً علی
 حاصل شد رضی الله تعالی عنهم و حضرت امام محمد موعود و من حیث معنی الحقیقة فی الباطن

امام باشند و فی الظاهر خلیفه و مرتبه خلافت شان کوته بود و بمرتبه امامت شان نماند
 چون مرتبه امامت عظیم است و مرتبه خلاصه اعظم پس شهود و نجایه باشند بشرف استعداده
 خویش و یرنند بید و لت مدعی بدیخت بمعنی نالایق و عوی خلافت کرد و قاتل آن قاتلان
 اهل معنی حقیقی آمد محروم سعادت گشت و اللہ سبحانہ اعلم بحقایق حکمت و امر و فی
 وقوع الامور بقضایہ تعالیٰ کما می که حقایق الغرض بر سر اصل سخن مذکور باید
 و باید دانست که مرتبه کمال ولایة اولیاء است که ولایة خاصه است بکمال غوثیت
 و اکملیت و یرن مرتبه غوثیت جن و انس است و این نصیب خاصه حضرت شیخ عبدالقادر
 جیلی است که غوث الثقلین است و ابدا غوث الاعظم اکمل حقیقی است و خود اهل ولایت
 انبیاست که فوق ان مرتبه باشد و این مرتبه را که اهل بیت ولایة انبیاست مرتبه امام
 اگر چه خفی باشد و داخل و از ده امام بنشیند اولیاء است باین این دوازده امام
 این امام باشد در هر عصری که باشد سر قد می بده علی رقبه کل ولی الله را اینجاست

جست بهر دو معنی یکی معنی کمال غوثیت و دیگر بنظر ظاهر و لایة خاص الخواص ۲۵
 که در ایشان نسبت بهم اولیا، اولین و آخرین غالب طور آمده بود و لفظ کل
 ولی الله بدی معنی فرموده باشند پس در اولیا، اهل ولایت خاصه بنظر امامت که
 بوصول ولایت انبیا منوط است اگر چه مخفی باشد قدم آنحضرت بر رقبه اهل مرتبه
 عامه و خاصه لایق مطلق باشد یعنی تفوق ایشان بر آن همه دیگران و اقمه باشد
 و اولیا، اهل کمال باطن مرتبه اخص و خاص الخواص و لایة مطلق این نیز قدم
 بیرون باشند و چون ناورست که در اولیا، امت فردی بولایت انبیا برسد
 که این مرتبه خاص الخواص از ولایت مطلق است بلکه بولایت ملاء، اعلی هم که این مرتبه
 اخص از ولایت مطلق است پس حکم مرا کثر رست لا چار کل اولیا هم توان گفت و
 رسیدن بعلم و کمالات و لایة انبیا آسان ندانند که برانش آنچه پیش ازین نوشته است
 در کتب و رسائل اکثر اولیا، امت نیاب است و دیگر اکابر قدس سرار هم بنظر کل

مطلق مخصوص بر زمانه ایشان گفته اند رضی الله تعالی عنه و معلوم این است که این معنی
گفته اند که مذکور شد و یک روز بیشتر از روز توید این حقیقه قبل از این بچند سال
همین هر دو وجه که بالا مسطور شد ندی طریقی می گشته که بعد از آن وقت روح آنحضرت
غوث الثقلین حاضر شد و باین فقیر این عبارت فرمود که فرزند ابرو و وجه خود را
عاطفی میت بعد از آن معلوم شد که این کلمه از آن حضرت بی نظر و تفکر بطریق ^{بفصاحت}
بالتقاء ربانی از غیب ظاهر شده است و حضرة شیخ الشیوخ هم در عوارف فرموده است
قدس سره که این کلمه از حضرت شیخ عبدالقادر در سر کبر برآمده ای برادر نزد این فقیر
بر تقدیر سر کبر هم باشد و این سر کبر مدوح است نه مذموم از پنجه که به سجده ترقی خالی
از حالت مستی مطلق نمیشود مستی طبعی باشد یا خفی و چون آنحضرت بدان مرتبه خاصه مخصوص
خود مشرف شده اند بقدرت الله سبحانه و بی تکلف و بی قصد بالتقایی ربانی فرمودند
قد می نه اعلی رقبه کل ولی الله من حیث آن تفوق ظاهر و لایست که بر وجه تائمه ^{نصحت}

یافتند و روشن است که در کلام صوفیه بطور متکرر عبارت از آن حالت است که

صاحب آن حالت نتواند پوشیدن چیزی را که پوشیدن آن خبر پیش از آن حالت لایق لازم

بوده است پس واضح شد که حضرات اصحاب کرام و حضرت مهدی و بعضی افراد دیگر هم

من حیث کمال باطن مرتبه اخص و خاص الخواص و لایة ازین زیر قیامی پروان باشد

و فوق بکالت افوق بوند اگر چه هر همه اولیاء اولین و آخرین غیر اصحاب کرام من حیث

جمع آن هر دو وجه مذکور که کمال و لایة خاص الخواص و کمال غوثیت باشد که منصب

اکمل مستوجب بکمال مرتبه خاصه و لایة است تفوق آنحضرت غوث الثقلین واقع باشد

اما کسانی را که من حیث کمال باطن و لایة خاص الخواص برابر ایشان باشند یا بزرگتر

هم تفوق داشته باشند امانت پیدا نمیکند و آن تفوق مبتلزم افضلیت غوث

الثقلین بر ایشان نمی باشد فامضوا سر کلام الاولیاء یا اخوانی و اکراین وجوه مخصوصه

بگذریم و بر حکم علی العموم ایتمه عامه او لیا آنوقت باشند از مبتدی تا منتهی و لایة

مطلق چنانچه حضرت حماد و باس هم که پر صحبت ایشان بودند فرموده است که این عجمی را
قدیمی است که در وقت بی بر کردن همه اولیا خواهد بود هر آینه مامور شود با آنکه بگوید
قدیمی بذه کل ولی الله و همه اولیا کردن نهند و بدانند که لفظ مامور بنظر اثبات سکر که
حضرت شیخ شیوخ علیه الرحمة فرموده است مراد بامر خفی باشد تقدیر و ارادت بامر
جلی الهاماً و آنکه حضرت حماد و باس گفت که این عجمی را قدیمی است الی آخر دلیل بر تبه محضه
ظاهر میکند از مراتب ولایت مطلق قدیمی گفت که بقید حرف یا بکلمه قدم تکلم کرده و معبر
ساخت یعنی چنانچه اثبات مرتبه غوثیت تامه که اکملیت مرتبه خاصه است با وجود مرتبه
خاص الخواص از ولایت مطلق و نیز از عبارت شیخ حماد و باس مذکور زمانه ایشان
بعبارت وقت ایشان هوید است و نیز نقل است که از حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر
نخعی پرسید که شیخ عبدالقادر فرموده است قدیمی بذه الی آخره شما چه میفرمایید فرمودند
که اگر من در آن وقت می بودم بر چشم میگردم بپایان شیخ فرید قدس سراجم که تواند

این اشارت به تخصیص زمانه ایشانست بنظر کل مطلق به اولیاء آن زمانه و زمانه چهار
از مدت صد سال است و نیز چون محد و آن مایه خود ایشان بودند و در آنوقت دیگر
همقرین ایشان و واقع نباشد لاچار قدم ایشان برکردن همه اولیاء آنوقت بود
یعنی در آن زمانه تفوق ایشان بر همه آن اولیاء واقع باشد و این تفوق مثل تفوق
و یکمرتبه است بکثرت فوق است دیگر باید دانست لازم نیست که در هر زمانه دیگر یکس
افضل از مجده و آنمایه بنود چنانچه حضرت شیخ مقدس سره که مجده این الفاظ است و
الف حضرت مهدی افضل و اکمل از ایشان و از همه اولیاء است مبعوث شدنی است ^{تعالی} الله
و نیز باید دانست که هر مرتبه ولایه مطلق را ظاهر است و باطن ثمره ظاهر تصرف ^{بست} خلق است
و لفظ ولایت بر حسب نظر این حیثیت و او باشد و طور صفت جلای در آن ^{ثمره} بنسبت و
باطن قربت و علم بحق است و لفظ ولایت بحسب نظر این حیثیت بکسر و او باشد و طور
صفت جمالی در آن زیاده تر پس واضح کنیم که تحصیل ظاهر ولایت عامه منوط بعبادت ^{ظاهر است}

بشرط جمعیت قبلی و وصول باطن و ولایت عامه منوط بعلم کسی است بشرط وصول هر
از علم لدنی و حصول ظاهر ولایت خاصه منوط بعباده و ریاضت ظاهر است بصورتی

اگرچه آن تجسید در باطن هم بود اما بشرط جمعیت قبلی و وصول باطن ولایت خاصه
منوط بعلم لدنی است اگرچه این علم لدنی ظنی بود بعبادت و ریاضت باطن است که
خالص اخلاص و ترک هواست بصورتی که تفزید اگرچه تفزید باطن از جمیع خواستهای متفرد

باشد خواه خواست دنیوی خواه اخروی و وصول ظاهر ولایت خاصه الخواص منوط
بعباده و ریاضت و جهد و مجاهده با شرایط کامله است بحقیقت تحریر و وصول باطن این

ولایت منوط است بکمال علوهست که موصل فقیر حقیقی اصلی است بقطع نظر از جمیع تجلیات

و جمیع تعلقات معلومی بکشف باطنی مطلوب حقیقی و حاضر بودن بحضرت غیر معلوم یعنی علم

معدوم الکیفیه که فوق علم معلوم الکیفیت و محمول الکیفیه است بعلم لدنی اصلی بحقیقت تفزید

بقرب ابدیه بخلو متخیله خالص آن طرفه کلمه کامله است رمزاً تماماً در نظر این فقیر از کلمات

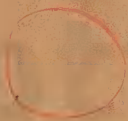
قدسیه حضرت خواجه نقشبند که فرموده است قدس سره فی فقر ظاهر و باطن کما
 تمام میشود و پیر روشن است که افضل منتی حقیقی بهمانست که بعلم باینده اکمل باشد اگر چه
 در مراتب و یکمربا نچه قطبیت کامل و غوثیت اکمل غیروی بر وی مرتبتی داشته باشد
 زیرا که در جمیع علوم و مراتب مرتبه علم باینده و مرتبه کمال حلت اصلی با و تعالی ^{فضل}
 و اقرب است چرا که اسم حبیب بر غیر اهل حلت منتهائی محبوبی که بدین اعتبار محمد ^{لله}
 حبیب الله است منطلق نشده علیه الصلوة و السلام و این مرتبه مرا اهل کمال در کمال
 باطن و لایة حبیب الله را علیه و علی اله الصلوة و السلام بکمال نهایت علم باینده
 بکمالی که ما به سبحانه ذات صفاة بر تقدس پر مدی جل و علی با وجود ظهور کمالات
 خویش براتب الخلق بقا ضار، مراد **کُنْتُ كُنَّا خَفِيًّا** الی آخره و بکمال علم حقایق
 نیستی اشیا و اولیاء مرت میسر باشد پس فضل حقیقی مرسل باطن آن ولایت را
 و شرف صوری مرا اهل ظاهراً آن ولایت را من حیث حقایق المذكوره اینجا بود که فقیر

حقیقی تبعاً و طفیلاً میسر کرد و اینجا بود که سر الفخر فخری دریافت بشود که فرمود
 علیه الصلوة و السلام الفخر و فخری و اصلاً بمراتب دیگر اشاره بهم تخصیص
 فخر فرمود و الله سبحانه اعلم بکما هی حقایق الامور کلها و هو غافر الخطیات
 و الملام للصواب و اهب العطیات تم افضاله ثم اعلم هذه الاسرار العا^{مصة}
 من کلام حضرت قطب الولاية شیخ شیخنا و مولانا خواجہ محمد باقی قدس

سید القاضی محمد
 لعله ادریس
 دایرة تکمیل کمال
 مطلق ای القدر
 حقه

عوث الثقلین و ختم الولاية و اخلان تماماً و کلاً لا مشایخ اربعه فتنه یدیه تمام
 و اخلاند و المتأخرون من مشایخهم تحت هذا المقام متصلین بمحیط الدایرة بل^{مقدم}
 ر و سهم و اخلافه مولانا محمد قاضی ملا خواجگی خواجہ کلان شیخ تاج مزار احسام^{الدین}
 و جمع من اصحابنا بدخلون تحت المقام بتوفیق الله تعالی الا الشیخ احمد فانه

الى الصدر واخل في المقام وبالمآل الى مقدم الفخر وكذا الكاتب باوئي زنة
 حالا ومالا شيخين سهر وروية الاول الى الصدر والثاني القرب من الترتيب
 خمسة حشيتية تامقدم فخذ والمتاخر ون من اهل التوحيد الصوري منهم ليسوت ^{المقام} هذا
 كما كانوا خارجين من كماله ومن تحت مقام الكمال ^{بضحة} وايمره معرفة وولاية



لوا و مراتب اللاهوت واليسير في الهدى

خير من مراتب القرب

خواجه اسرار ورمز معرفة وجه الافراق من النقشبندية فان لهم فيها اقداما
 راسخة وخطوطهم منها وافرة وجه الافراق من حشيتية في الولاية بكسر الواو
 ومقامات السلوك وكلهم من الفريقين من خلص عبادة الله تعالى واحضاد ليلانية



ايمره تكميل بالكمال

المضيقات واليات

مشايخ اربعة نقشبندية داخلون تماماً والغوث والحتم ايضاً والمشايخ الخمسة

الي باين الصدر والسمرة شيخين بسهروردية الاول الي مقدم الصدر والثاني

الي موخره الشيخ الاحمد والكاتب داخلان تماماً في التكميل قبل بقي من القدين

خارجين عن الدائرة **والجمعة كمال مطلق**



خواجه بزرگ تمام داخل قريبه خواجه محمد بارسا نیز داخل لیکن رفیق خواجه حرار

تاساق سلطان المشايخ تانصف فخر شيخ نصير الدين تاساق لیکن باریک شيخ

الشیوخ تاکف شيخ بها والدين تاقريب ناف لیکن این هر دو به نزدیك شيخ

نصير الدين حضرت غوث الثقلين تمام داخل شيخ محي الدين اين عربي تمام داخل

بمنه شيخ نجم الدين كبريا تاکف شيخ علا والدوله تمام داخل ميرسيد علي تدا

تانا ف شيخ احمد بالفعل سرد داخل بالمال تمام كاتب بالفعل نزدیك مكلف تانا

اربعین تاناف بالمال تمام و اصل شیخ تاج و مرزا حسام الدین تاربعین کتاب
قدری از سر بالمال تمام سر لیکن سر هر دو یکت کز فوق شیخ الهدا و نزو یک
بابین دو با لفعل و بالمال آن دو و خلی فائق و ایتره کمال با سی



در مقام خواجه علی الدین باند تر از خواجه حسام شیخ چشتیه همه محاذی خواجه
علا و الدین سلطان المشایخ قدری فرو و تر شیخین سرور دینه از مقام اول
اندکی فرو و تر بک متقبل بدایره لیکن ستر می محاذی مشایخ چشتیه شیخ اینتر
تا اکثر فخر و شیخ احمد زیر مقام متقبل بدایره قدری فرو و تاربعین کاتب تکلف
تا آخر تا پاره از فخر و شیخ احمد تا آخر مثل همین انتی کلام قدس سره بداند که
بدنش قاصر این فخر این کثوف معارف و کشف ظهور انوار آن مراتب اند که تمثیل
و و ایتر از ان مراتب و به بیان احوال اعضای داخلین آن مراتب آنحضرت قطب الزمان

کامل العرفان قریب الله تعالی سره مقوم فرموده اند و درک حقیقه کشف
 این چنین معامله بنظر انوار بعضی مراتب ازین اقسام بدین غیر در مجامع روحانی
 اولیاء الله چنانچه حفرة سلطان ابراهیم و رابعه بصري و غیره مذکوره معرفت
 حقیقت نفس و معامله انوار و مرتبه بعضی خصائص که بعد فناء نفس نصیب شود بنظر
 آن انوار رحمت آلی که بعد آن فانی متحقق اند پیش ازین مدت سه سال که است
 و آنکه آن حضرت خواجه قدس سره در آن مرتبه جز معامله حال و مال آن بزرگان
 فرموده اند حالا بکشف نفس آن انوار و بکشف مثالی هم میتوانند بود اما مالا به الهام
 و یا من حیث کشف قابلیت استعدای شان باشد بحسب ادراک فرشته **و الله**
 اعلم بحقی الصواب و بکمالی حقایق الامور کلا و هو غافر الخطیات و ملهم للتوابع
گفت اکثر مشایخ مجتهد و بعضی از صوفیه بر آنند که نبوت افضل از ولایت است **چند**
 ولایت همان نبی باشد و بعضی از اهل اجتهاد و اکثری از اهل تصوف با فضیلت ولایت

هر ولایت بر نبی بر نبوة اوقاتند و در آخر کار این پکین چنان فرموده اند
 که نبوت بر نبی افضل بر ولایت اوست و لا بهر بهان نبی اشرف بر نبوة است
 اگر چه بر مرتبه ولایت مرتبتی پدید آید اما دلیل افضلیت نبوت اقوی کنت زیر که
 با وجود آن مرتبتش نیز فضل نبوة ثابت شد باید و نهت مابیت کما بهی حقیقه نبوة
 و ولایت نبی بهمان نبی و اند صلی الله تعالی علیه و سلم با مرزلی اور رب العالمین
 سبحانه اما آنچه با فردنا و در از اولیاست بعد از طی مراتب ابتداء و وسط و لا
 نطی و اصلی و رانتهای رسیدن کمال بر اندازه او بدرجات و ولایت نبوة انبیاء
 میشود و پاره از علم آن در حین تحریر می آید که بوجه کامل اکمل من حیث مرتبه مکملیه
 مرتبه ولایت اشرف است از مرتبه نبوة و بوجه اکمل تکمیل من حیث مرتبه مکملیه مرتبه
 نبوت افضل است از مرتبه ولایت اگر چه ولایت بهمان نبی باشد بر چند بعضی از
 اکابر دانسته اند و فرموده اند که ولایت بهمان نبی افضل است از نبوة او زیرا که

در ولایت روح است و نسبت بخلق و در نبوة روح و بخلق است و نسبت بخالق چونکه
 در مرتبه نبوة رجوع بخلق است از خالق برائی و دعوت اگر چه مرتبه تکمیل است گویم ^{است}
 در مرتبه ولایت نسبت بخلق است و روح بخلق تعالی بخلاف مرتبه نبوت و درست است
 که در مرتبه نبوة روحی سبحانه معلوم نمیشود اما چه منفرد میزند مگر ندانسته اند که در
 نبوت روح بخلق از انجذبت نیست که به خالق است سبحانه و برائی و دعوت بعد حصول ^{تکمیل}
 روح بخلق دارد بنظر انصاف باید دریافت چه قدر تفاوت است در حال شخصی که روح
 بمحبوب دارد و نسبت بخال مردی که با محبوب باشد اگر نیک فهم کنی هنوز طالب ^{است} آنکه
 روح بمحبوب دارد و بالحققة الحقیقة و اصل همانست که با محبوب است فلا جرم ^{حب} نبی
 مرتبه نبوت خود را مونسیت نمرتبه ولایت و یکدیگر دلیل افضلیت نبوت بر ولایت
 همان نبی است که نفس وجود و نبوت همان ولایت نبی بشبوت نبوة آن نبی است
 که اگر همان نبی را نبوت نباشد ولایت وی از ولایت اینها نباشد بلکه از ولایت

اولیا بود و نیز لازم آید که بعد مبعوث شدن آن نبی را به نبوة در مرتبه ولایت
 ترقی نشود بلکه ولایتش همان حالت اولی باشد و آن غیر واقعه است هرگاه
 بعد بعثت نبوة ولایتش مزیتی یافت البته افضلیه نبوتش بر ولایت او ثابت
 گشت که بطفیل وجود نبوة وقوع غرابت و لایة است و دلیل اشرفیت ولایت
 آن نبی آنست که نبی پهلایة نبود و اگر گویند تبعه بر او فرضا باشد پس گویم
 که ناقص باشد بلکه هرگز نباشد و آن ناقص هم هرگز نبی نباشد پس نبی مرکز
 پهلایة نباشد علیم الصلوة و السیئات و باید دانست که نبوة را صورت است
 و حقیقه زیرا که این امر حقیقی است و ولایت را صورت است و معنی چر که این امر
 مغفولیت و حقیقه نبوة آنکه حق تعالی بر مظهر نبی خود خبر دهنده است بی توسط
 بحض خفا یا بجلا هم و استعدا اهل این مظهریه را شرط عصمت است و صورتش
 آنکه حق سبحانه بمظهر نبی بتوسط خبر میدهد اما صورت ولایت بمطلق ایمان بالنداست

مبدی و منتفی را **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِالْذِّنِّ آمَنُوا** و معنی اش آنکه از علم حقیقت ایمان

بمطلق باله مضرب باشد و آن بر درجائست **أَوَّلُ الْعِلْمِ دَرَجَاتٌ** و ابتدای

اهل این را محفوظیه شرط است پس هر که علم وی در ایمان باله از عقاید حقه

قطعیه شرعیه برخلاف بود از محفوظان نیست اگر چه در دقائق معارف و مواجده

و بکشفات عجیبه و تصرفات غریبه معتقد جهانیان باشد اما اگر کسی از ان

عرفا با وجود آن نقض صحیح معارف خود را بدلیل و تاویل موافق عقاید متعزیه

اسلامیه میسازد نه آن عقاید موافق معارف خویش پس او از محفوظان ^{نیست} محسوب

و نیز باید دانست که از مراتب مطلق ولایت مرتبه اولی که مسمی بولایت عامه

مومنین است ظل و لایة ملائعه علی است و مرتبه ثانیه که مسمی بولایت اولیاست ^{است}

ظل و لایة انبیاست که این مرتبه چهارم اصلی و اعظم است از مطلق ولایت

و مرتبه ثانی که مسمی بولایت ملائعه علی است ظل نبوة انبیاست و این بر دو مرتبه ^{و نبوة}

نبی مرنی را بوجه اصالت و بحیث تخصیص اند نه بوجهی من الوجوه و طلبیت
و نعيم و باید دریافت که اگر ولایت نبی به تبعیت یا بطلبیت ملک مقرب باشد
پس بعلم حضور و قرب باطنی بحق سبحانه مرنی را توسط ملک لازمی ذاتی باشد
و آنحال است زیرا که انبیا افضل جمیع خلایق اند و این افضل بحسب حقیقت است
نصورت علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات **نکته** غامضه دریاب هر کرا ولایت ^{یظلم}
نبوتی باشد علم و معرفت او واضطراری خواهد بود نه ختیار هر چند بر سوغ
استقلال باشد زیرا که سیر کمالات نکات نقطه نسبت اشرف که مسمی بولایت
مطلق است و وصول بحضور حق است با جتبه پسجانی اگر جمله هم باشد **فصل**
علم مقربین و سر کمالات نکات نقطه نسبت افضل مسمی النبوت مظهر
نور و جبر هایت خلق است از خلایق با صطفائی رحمانی پس اگر اهل کمالات این
نسبت افضل صاحب کمالات اصالت است اگر چه تبعیت است لیکن بی کمالات ^{نور}

در هر وقتی اثری بطور خوابه آید اما ظهور کمال این معنی فی الواقع بحسب
 ظهور کمال فقرای تمامی فقر واقع خواهد بود هم بدان تمامی فقر کمال مرتبه
 ولایه مطلق است و روشن است که نفس ولایه مطلق را چهار مرتبه است
 چنانچه بالا تحقیق یافته است عامه و خاصه و اخضع خاص الخواص اما شروع در
 مرتبه عام از اول طور حقیقی بوصف کرده وید کی حق است سبحانه و اول تقوی این بود
 که از نفس کفر مطلق و ناسی یافته بایمان مشرف شده و این مهم محض موبی است
 که هر وقت معزّه از لی مقضی الطور است زیرا که تا زمانی که نور ایمان بر بطن
 بنده ظهور میکنند هرگز از ظلمت مستوجبات اماره من حیث مقتضیات طبعی خلاص
 نمیشود فلا جرم از کفر غمی برآید اینجا باید دانست **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي**
أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ پس از پنجا است که با وجود جلال
 و تعالی
 علم قلبی بحقیقه غیب ایمان با غیب بحضور سنری واقع میشود و بنا بر این بمنفر مایه سبحانه

(مستطاب)
 (مستطاب)
 (مستطاب)

آن وظایف تحقیق کشتی سَری نخواهد داشت اگر چه تعلیم اجرب استعدادهایش
 رسوخ راسخ ایمانی میداشته باشد و شروع در کمالات مرتبه خاصه از ظهور
 ذاتی است و اگر این کس را محبت صفاتی بهم باشد در پرده محبت ذاتی خواهد بود
 و در شروع ظهور این مرتبه طلایی انفرادی است پس بآنکه وقوع قبل از این شروع
 شروع ظهور ظل مرتبه خاصه مذکور است و تجلیات صوری و معنوی و انمازی
 با انواع لطایف بسته بوجه نورانی و ظلمانی متنوعه و معنی خاصه اینسانست حتی که از
 تجلیات صوری از مراتب متنوعه موالید سه گانه گذشته قلّه او کثرت از تجلیات
 برقی و نجی و ارسته در آن شهودات و هستی مثالی نورانی و ظلمانی ناکمان چرب
 و لاهوت و باهوت و باهوت یقین بسته اند و بعضی ازینها که به پاره ترکیه و تصفیه
 هم با بخلائی قوای عنصری صاحب خارق شده اند ظنّ او را موجب کمال استحکام
 راتی هوایی برای خود و برای دیگران آمده است چنانچه بعضی ارباب توحید را محض

از باطنی زمانه تعلیم عالی الباطن
 تعلیم کثیف نموده پسندیده اند

تکمیل عوام منحصر میدارند اگر چه فی الظاهر خود بهم تقید تکالیف شرعیه میکند زنده

اما بعضی از آنها این تقید را محض صلاح ظاهر برای خلق میدانند و بعضی برای خالق هم

و ارباب مرتبه عامه و ارباب ظل مرتبه خاصه تفریق قلبی را از نفس در باطن خود

هنوز انکشاف یافته و حال آنکه دریافته اند و اینها نند که تصفیه قلبی ایشان متعلق

بکشفات تصفیه خیالی اینهاست و بعد ازین ظهور نفس مرتبه خاصه است و در مرتبه

انکشاف معارف مراتب احدیه و واحدیه علی هذه الیهامیس به ثبات ختمه و مرتبه

سسته واقع است کمالاً و نقضاً و اکمل املی این مرتبه شیخ ابن عزیزی مینماید که

و کمال علوم و معارف شیخ ما در علم با هند بسیار بسیار از ان بالاتر است چنانچه

ابن رشد کلام شیخ کمان برده اند ز زبان تشیع و از کرده اند و بعضی از صوفیه هم

که بر دآن کلام شیخ آمده اند نیکت واضح شده است که در طی مراتب مرتبه عامه و لایه

مراتب ظلالی مرتبه خاصه و لایه منکشف ایشان شده است چنانچه از کشف توحید خود

خبر داد و اند که من عالم را در دریای وحدت مثل حس و خاشاک و برک اشجار
 یافته ام و یا بغلبه فرط محبت **مَا دَأَيْتَ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتَ اللَّهَ** بعد و عقبه
 و فیه **وَمَا دَأَيْتَ شَيْئًا إِلَّا اللَّهَ** منکشف ایشان شده باشد و ریافت مراتب وحدت
 بتصفیه ضالیّه در وجدان قلبی ایشان حصول پذیر باشد نه که نفس مراتب سربلندی
 یا قلبی بحضور حقیقی واقع بود و بهین حقیقت عرفانی را کمال عارفان کمال برده
 و صل عریان و وصل بایس در همین مراتب عرفانی شخصی کرده باشند چنانچه
 از کلام اینها پستفا میشود و بعد از آنکه بهمال ظهور آن انوار صفات و جوهریه
 بتقاضای کمالات مرتبه اخفص ولایت رسیده اند مطلقاً از ماضی و مراتب خاصه
 که رئیس اهل این مکتوفات شیخ ابن عربی مینماید و خدمت مولانای عبد الرحمن ^س جانی
 در تفصیل تحقیقات وحدت وجودی که خاصه اهل کمال این مرتبه است صاحب کشف ^{مضمون}
 مینماید قدس شریف انکار کرده اند و الله تعالی اعلم اگر بهمال این مرتبه خاصه چنانچه

شیخ در کمال این مرتبه است میسیند چطور از کر وید کی باین کمال و ار اخصار
 الملیه درین کمال میگذشتد و باید دفت که مرتبه علم ظلی از علم لدنی مطلق
 طی کمالات مرتبه خاصه ولایه است اگر چه آنها اصلی دانند و با بنجذب ثابت
 جذبه بکار و بار حصول و حضور و وصول نشان تا طی انکمالات است و بعضی که این
 معارف کوینند که وجود مطلق بلا موجودیه بقیدی من حیث الخارج موجود باشد
 حاشا و کلا بکات این اطلاق بر وجود و خلقی که موجود امکانی است نیز بدر چرا که در
 موجود امکانی با وجود نفیس کمال اکمل لطافه نورانی هر چند مر چند که مجهول الکلیفه
 چنانچه در خلقت اول باشد که آنرا نور اویس نور محمدی گویند علیه الصلوٰه و السلام
 نفیس بقید نفی و اقمه است زیرا که مغنه معدوم الکلیف نیت و حقیقه حقیقت موجودی
 موجود امکانی چنان واقع است چنانچه او نشان بر حضرت موجود واجب مطلق سبحانه
 کمان برده اند ای برادر نمکنه سری اینجا باید دریافت که اطلاق نفیس هم موجود
 موجود

امکانی از حیث معنوی مفهوم ترا و فی بعضی ثبوت است چنانچه اطلاق نفس
 اسم موجود بر وجود واجب عز شأنه از حیث معنوی بمفهوم ترا و فی بعضی
 ثابت باید و است که قایلان آنچنان معارف شطحیه در آنوقت از همان
 امالی مرتبه ظل ظلالی آنمرتبه خاصه اند که آنها اهل عرفان در مراتب شهود جامع
 اول آنمرتبه اند مابقی الوجود از نور مطلق اقدس اند که آنمرتبه مقتضی الظهور بوجه
 شهود و شهادت بسیط مطلق عرفانیت خواه این طور شهادتی آنمرتبه را یا بعضی
 نور جامع اول خواه بعضی نور محمدی یا روح محمد علیه و علی آله الصلوٰه والسلام
 آنها خواه بعضی عقل گویند اما معلوم شده است که روح محمدی یقین اول
 قابل الظهور بوصف تفصیلی مراتب اجمالی را از آن نور جامع اول است
 قابل الظهور بوصف اجمالی مرجع مراتب را بوصف تفصیلی مراتب اجمالی
 از آن نور جامع اول است که مبعثر نور محمدی باشد علیه الصلوٰه والسلام

اگر چه بعضی مراتب از ان مراتب احمالی در پرده موجودیه ظهور کمالات قائمیه

جلالی مقتضی الموجودیه و المستودیه باشند بمشهودیت اولی اوثمانی اولی^{است}

او غیره و در کشف همین مرتبه نشاندی اول که کیفیت وقوع وجود موجود

بالکنه مبرا از ادراک باشد نفس آنرا محض بحث سازج انگارند و من حیث این

عرفان بر حضرت اقدس مطلق سبحانه چنانچه بمعنی ظهور صفاتی اطلاق ^{الماسط} اسم

به چنان بمعنی ظهور **فَإِنِّي أَطْلُقُ اسْمَ الْبَسِيطِ** لی تگاشی بنمایند و نظر بمعنی لغوی کنند

طور اصطلاحاً مفهوم اسم البسط را مقابل مرکب فهمند بر آنحضرت سبحا^{منها} اطلاق

عجب است نمیدانند که مقابله حیثیات مرکب مفهوم حشیت مفرد است مفهوم حشیت^{حشیت} نفس

تعیّن فردیت مطلق اسم الفرد از اینجاست که این فقره برادر آنرا از اطلاق مشتقی غیر

از اطلاق قرآن و حدیث و اجماع سلف احترامینماید **لَا أَسْمَاءَ الْحُسْنَى**

فَادْعُوهُ بِهَا این آیه کریمه با حجاب از ان جراتها هدایت کافی است **وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ**

الغرض از همان نور جامعه اول دیگر مراتب مد که محمول الکلیف عقلی علمی^{۴۸}
 بوحدت و واحدیت خوانند و مراتب محمول الکلیف عقلی را بعضی با عیان ثابته
 و بعضی بصور علمیه خوانند و این ظورات خارجی همان مراتب اند ما^{نور} جبه آن
 اول شهادی را که عالم امر و عالم مثال و عالم خلق است چه از ارواح^{و ملائکه}
 و چه از مثل عکوسی و چه از مثل نفوسی و چه از اجسام و اجسام بوصف جامعه عالم
 شهادت خوانند و در مرتبه کیفیه و لطیفه همین عالمیان نورانی و ظلماتی^{اطلاقی}
 حیثیت خلا و ملا متعین نمایند و ازین معرفت غافل باشند که این همه بطور زمانیه
 که مرتبه ملاست بطور ثانی قابلیت همان مرتبه خلا از مطلق عالم و بعضی ظورات
 لطیفه لطیفه الطف را در ظورات عالم انقبس عقل و بطورات عقل با بسیامی مخصوصه
 مستقر کردند و بعضی ازین عرفا و عقلا کاهی این عالم را آثار و احکام انفسور
 مصطلحه خود دانند و نفوس آن صور علمیه را محض موجود علمی و با نفسها معاد

خوانند و کاهی نفوس آنصور علمیه را محض موجود علمی بنور وجود مطلق مانه
چنانچه مشهور است و برابر باب فطرت سلیمه نیک روشن است که در تحقیقات^{خود}
آخروم بر تعریف حقایق اشیا چه تدقیقات خیالیه متفرعه مینمایند کاهی که^{حقیقتش}
معلومیت معدوم و کاهی گویند که حقیقه عالمیان وجود و اجزای تعالی و بر
مطابره لطیفه و کسبه بوجه کشفه خیالیه مثالیه خود مراتب بقیه مشروطه سازند
و حیثیات و عبارات را سه بقیدی نظر خود میگیرند و همان اصل شهادت که
نور جامعه مخلوقه لطیفه را که در رایانشان مستقر است بقان بطن غالب خیال واهی
بذات بخت میگرد و و مجول بحال متنوعه الظهور میدانند و کمال غلطی اهل بخت
مکشفات آنکه بعد م عقل و نفوس اصول عالمیان عالم بطن واهی قایل گشته
بتاویلات و همیه قیاسیه گمبسته اند و حضرت حق قدیم مطلق را سبحانه غیر از ذات^{تعالی}
بقدم زمانی معدوم گفته حیفات هر چیزی را که مخلوق گویند محدث ندانند

و اگر بوجه نسبت اثر و عین آن منتبت نمایند پس عقل را از جمله صفات قدسی ۴۹
 کمان خواهند برد و حق تعالی را سبحانه از عاقل گفتن هیچ مخدوری لازم نخواهد
 و نهست و آن غلطی از آنست که این غلطی از آنست که این کشف فوقانی که آن
 ایشان همه در مرتبه منال پس قیاسات ایشان همه درین مرتبه و اینها
 هرگاه که در کشفاته قلبی و ذہنی خود که از کشفات مثالیہ مراتب لطیفه و کشف
 بر سه مرتبه بلا قله و کثره گذشته در کشفاته مراتبه لطیفه الطف مرتبه خلا
 در افتند آنجا این غلط پذیری واقع شود و نمیدانند که این همه مدارک مثالیہ
 عکسی از مرتبه مثل و عکوسی عالم مثال که اعلی و مخفی تر از مرتبه مثل نفوس
 آن عالم است بر مدار که مثالیہ مرات حیالی و واهی ایشان واقع شده اند و
 قوت عقلی و علمی بدان تعلقات پراکنده گشته است ای برادر عالم مثال
 عالمیت که از محققین بعضی صوفیه آنجا این غلطی واقع آمد که گویند در عالم ^{نفس}

مراتب و جوی قدسی را بر مثالی واقع است و ندانند که این طور لطف
 مراتب اند ما چه مرتبه خلار از مطلق عالم در مرتبه مثال واقع است و این
 غلطه ایشان با نظر اعتما ویه هوایی خود من حیث بجلای مراتب لطیفه
 مثالی خود که مسمی بخیا است و دیده کشائی نور بصیرت قلبی را بر مرتبه مثل
 عکوسی عالم مثال که مقتضی الطور جمیع مراتب جلی و خفی اول از مراتب
 مثل نفوسی که در عالم مثال واقع است بعد از ان از مراتب جلی و خفی عالمیان
 متشوعه عالم خلق بعده بحسب کمال انجا مراتب مثالیه خیالی و نصفیه قلبی عارف
 از مراتب جلی و خفی عالمیان عالم امر همچو کلید آمده پس هر چه بصیرت قلبی از ان
 منکشفات بعلم حضوری بهره گیر و آن همه را بر وقت و حالت مقتضی الحصول
 همین مرتبه مثالیه خیالی آغارف و عاقل خود منظر آمده باعث گرفتاری و پاپ
 از علم غیب نفسی ذات صفات باری تعالی که مقتبس از انوار مشکوه مرتبه انحص

و مرتبه خاص الخواص از ولایت مطلق کامل است بکلیت بعضی را باعث ضلالت
از صدق و با فضیلت نبی و لزوم متابعت آن معنوی و حقیقی برخود گشته است
قوله علیه الصلوة و السلام و علی آله بنسب العبد عبد ابوا یضله و کمال این ضلالت
بعضی را با نکار صانع عالم میکشد ای عزیز من زمانی که این فقیر را تقاضای ظهور است
مندرجه مرتبه خلا از عالم مطلق بطور اتم کماله این مراتب متنوعه مرتبه بلا کمشو
در آنکه با کجائی درین تحقیقات کدشت که همه اطوار متنوعه که منفی و اثبات کمالات
صانع و حالات مصنوعیت مصنوع کرده شود از فردی که نقل و عقلا از هر وقتی
از هر جانبی که ظاهر شود همه تقاضای ظهورات و هر است خواه آنرا نفیس کرده مجمل
خواه نفس اصل الاصول عالم خود و هر گویند بزودی زود و بمحض فضل موهبی غنی
بوسیله وجود صدق اتباع کسور عالم وسیله المیترین صلی الله تعالی علیه و علی آله
و سلم هدایتی واقع شده که در ماصفت فعل با اختیار صریح ظاهر واقع است پس از هر مرتبه

که از من واقع میشود اگر اینجا با اختیار ثابت بنفسم نیست از وی در میان چطور
 باین حیثیت بنوع مخصوصه طور نماید بکلیت هرگز فی الواقع واقع نشود و اگر قدر
 بقوت قدرت نفس امری خود واقع هست و بمراد و بفعل و بایجاد و غیر آنست پس

هر چه بنفسم فی الواقع موجود است خالق مایان و خالق مایان و خالق همه عالم است

لِخُسْدِ اللَّهِ عَلَىٰ ذَٰلِكَ يَتَخَذُ تَعَالَىٰ الفرض بعد شروح در مرتبه اخلاص و لایزال است

و اهل آن بایمان بالغیب با کشف فستری اجمالاً منصف میشود و استعداوتش کمال

نطور میکنند که بمعارف اهل ظلال کمالات مرتبه خاصه چه که بمعارف اهل کمالات نفس

مرتبه خاصه هم هرگز نخواهد کردید و بکمال منزیه ازین نهیج مومن حقیقی خواهد بود

که چنانچه امور متقابل اسماء و صفات و جویبه را از حضرت تعالی و تقدس مستبعد است

همچنین نفس تعین اسماء و صفات را از آنحضرت تقدس متقابل حیثیات آن امور

متقابل موجود و اشترای از منزهات خواهد داشت و بر حسب حال خود همچنین امثال

نظم چکویم با تو از مرغی نشانه که با عفتا بود هم شیانده ز عفتا بخت
 نامی پیش مردم ز مرغ من بود و این نام هم کم و درین مرتبه توجه و متوجه
 در زکات متوجه الیه چون میداند اما جهان مینماید که نهایت اهل ایمان کامل از این
 خاصه که مومن و مشغول ذکر الله بحضور نقطه قلبی بنفس بخت مطلق است بی اهلیت
 بهره از خصوصیتی خاصه از مرتبه اخلاص نیست حریفی پس است بعد و شروع در کمالات
 مرتبه خاص الخواص ولایت است و درین اهلیت حضور علم بنور ستری در حقیقت
 حقیقه و حقایق همان نفس بخت مطلق است که نفس غیب است و مراتب نفسی آن نفس
 غیب الغیب که ملزومات صفات ذاتیه حضرت حق اند تعالی و تقدس و خضوع
 حقیقی را بکمال بخت قدس و موصوف و مسمی بصفاة و اسما قدس بایان محققانه
 حقیقی مومن است و در غیر مرتبه نفس توجه بحضرت اقدس مفقود است ای برادر تقوا
 کثیره صریح ظاهر است بجان الله نیک باید دریافت اهل مرتبه خاصه غیب الغیب نفس ذوات

را میدانند زیرا که صفات ای تعینات ای کمالات ای قابلیت ذات را
 و تعینات صفات را از مراتب قابل الادراک می شمارند چرا که میدانند که این
 ظهور مراتب نفسی حضرت حق مطلق اقدس بر مراتب مراتب منزله نفس ذات ^{منست}
 و اهل مرتبه اخلاص از کمال تجرد در تقابل مطلق باین و آن هیچ اطلاق نکردن ^{نمی توانند}
 و اهل مرتبه خاص الخواص ذات و صفات را غیب مطلق و قابلیت صفاتیه ذات
 را غیب الغیب برحق میدانند و تفاوت درین هر دو و غیره که اهل مرتبه اخلاص اهل
 مرتبه خاص اند نیست که آن مآدر العصر صاحب علم حقایق و حقیقه انحضرت اقدس ^{تحت}
 مطلق نیست که بحقایق اشیا هم کما حق الله بهی نوعی که عین حق بدانند و با ^{نفسها}
 همه ظهور شهودی نفس همان قابلیت صفات واته که غیب الغیب اند بدانند ^{نیست}
 بخلاف الغریز و العصر فرد کامل مانده که اهل کمالات حق عالیه مرتبه خاص الخواص
 ولایه است که این مرتبه اعظم آنها معروف و مستمیر بولایه انبیاست علیهم و علی مغربهم ^{الصلوة}

والتیلمات مشتق من نمونه خرواری بود مثل مشهور است و برهان ابدیت این ۱۲

مرتبه اعلی و افوق این علم حضوری حقیقی است بحضور سرب ای سرالانسان^{ای}

حقیقه انسانی که مطابق عقاید ایمان بود چه که بی احتیاج تاویل قیاسیه و جنالیته^{حقیقه}

حقه صادقانه علامه باشد منکشف باشند و اهل کمالات این مرتبه را علم لدنی

اصلی خواهد بود و کار و بار و حصول حضورش با حجاب خواهد بود و اگر این فرد کامل

غیر الوجود زمانه را متغیر ندکرا مدسبحانه بحسب کمال اکمل خود از علم کلی و کمال^۱

یقین صادق شامل بحضور حضرت واجب الوجود اقدس کامل با یگان مطلق مبراز^{حیات}

اجمال و کل منزله از علم و آن یقین که شامل علم بحضور یقین صفات یا ذات انسانی باشد^{سینه}

خواهد بود و در آنوقت بهره مندی از کمالات مرتبه اخلاص خواص که بشده صادق است

و آن مرتبه مسمی به نبوة انبیاست خواهد بود علیهم الصلوٰه و التیلمات این است^{عظیم}

در داریا که گفت قلهم اجر غیر منقول^{قدت} سرایت کریمه که در اول کلام محمد و

از اینجا باید دریافت قوله تعالی **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ مَا قَالِ لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ**

بِالْبَيِّنَاتِ که بکدام متشوعه احاطه حقایق احوال علوم و خواص دارد زیرا که آن

که مبتدی و متوسط اند ایمان بالغیب جماله و تقلید دارند و بعضی را که در تجلیات

و قوع کمان وصول بالغیب بحق سبحانه واقع است از آن راه است که بتوسط منظره

هر آن طور کمالی از کمالات خود که مقتضی الطور بحیثیت آن تعیین که در آن وقت بدان

طور وصولی آن امر خلاصه انسانی که منظر سر ربانیت بوصول حق سبحانه واقع ^{است} شده

و یک طور مختصر بوجه خاصه از آن محبوب حقیق بجا ذبه این طور فوط محبت از طور آن

حب حقیقی قدسی مخفی کقولہ تعالی **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ** تجلی بستی بر حقیقه انسانی ^{شان}

کرده است و از اینجا که مغربه اصل این شخص است بر فروع این مرتبه که علم و عین و

عقل و خیال و وهم و فهم این شخص باشد ظهور نموده است و تمثیل این معنی چنانست

که گفته است شیخ سعدی علیه الرحمة **بیت** تشکلا نرا نماید اندر خواب همه عالم ^{بجسم حسی}

زیرا که نفس صفت آبی که با قوای احاطه دارد و بقا ضار و تشنگی که از مستوجب طهور

غلبه صفت آتشی و بادی است بر مراتب کمائی ازان کمالات وی که در جوار

مقتضی الطور بدان حقیقت نمودن صفت بهیست که نفس و یا سرایان یعنی احاطه

مخفی دارد و موجب وی طور خفی نموده است و غلطی در آن یافت یعنی که بر

نور بستی وی واقع شده است بنیت زیرا که این مرتبه از مراتب وی هم نور

مطلق آن طور قدسی بدین قابلیت از سر این شخص ظاهر شده است که مظهر

آنطور مخفی را ستر قابل آمد و بکث غلطی از نقص طور علمی و عقلی است بمخلوط

آن غوط محبت که استعدا این کس در غوط جذب استقلال تاب ماده ندارد پس

مظهر را مظهر میداند نیست وصول حضوری ایمان عرفانی غلطی غلطی اضطراری کج

که هر چند طور را مظهرتیه بدان مظهرتیه الطف و محمول الکیف ظاهر شود و ما ورائی این

ایمانی علمی تقلیدی است و آن وصول حضوری علمی اصلی ایمانی یقینی حقیقی ختیار است

بحق سبحانه که خاصه مرتبه اخص بالغیب بعدم علم حقیقه این حضور معدوم ^{الکشف}
 بالغیب و خاصه اهل کمالات مرتبه اخص الخواص بوجوهی که بالا مذکور شده و ^{بقعت}
 ای برادر هر چه ازین ابواب گفته و نوشته میشود گویا یک حرفی است از دفاتر
 این علوم که ظاهر میگردد و چه گویم و چه نویسم که آن هم بر حسب مراتب و
 پستمان ظاهر خواهد گشت من حیث الحقیقه اللهم نور مرات اخوان الصادقین
 خلص فظانتم بخلوص حقایق عقاید الایمانیه بجلو المیخله و تخلص السری تماماً و کمالاً
 ازینجا باید دریافت معنی حدیث مسطور **مَنْ قَبِلَ أَنْ تَمُوَّلُوا** ^{بانت} باید دانست
 که بعثت انبیاء عظام علیهم الصلوٰة والسلام و رضایق بعد کمال این مرکب معنوی
 مذکور و کامله است که برای تکمیل برکن افراد پان در نصیبه طور نمود و همچنین
 این عزیزان مکمل اهل دعوت خلق را باید دانست علی حسب درجاتهم من حیث
 قابلیت استعداد و **کفایت** که از سماع و نظاره نزد اهل کمال حقیقی اکمل

۵۴ سوائی آن احترام که خوف بهره نفسی واجب است زیرا که اکاهی تفریق نفسی
 از دل منوط بکمال متعالیه کمالان است بدین معانی نیز تقوی ضروری بود که حقیقه
 انسانی که سررہایت منظر نفس حقیقه اقدس پس بود مطلق سبحانی است و مرتب
 آن حقیقه انسانی مظاہر مراتب از آن حقیقه اقدس پس اند که بعضی مقتضی الظهور
 بوجه اطلاق چنانچه اسما و صفات و درجات بعضی مرتب سرانسانی باطلاق
 مشهورند **جَمَلٌ عَلَی قَسَائِنِ عِلْمٍ وَنَیْمٌ حَسْبُ** و بعضی مقتضی
 الظهور بوجه تعقیدی چنانکه ملزومات صفات و اسما و صفات وجوه بقیدی
 مراتب اکثر مراتب حقیقه انسانی مقتضی است و ند پس هر مرتبه که بطور حسن کیفیت
 یا لطیفه از آن حضرت لطیف مطلق حقیقی تعالی از مظاہر مخلوقات مختلفه بر مراتب
 بر کمالات این حقیقت انسانی ظاہر شود و بوحی که اشمن نبوی از انواع
 تعقیدی مقتضی بحیثیت مستمیش می تواند شد احترام کرده بعدم لذات و ذوق مرا

جسمانی و روحانی مخلوقان منجمله تجلیص و خلوص ستری بوجهی که وجه آن ^{حقیقه} نفس
 انسانی خالص بنفسه بنا بر منظریه آن اطلاق حضرت اقدس مطلقاً منتهی و مشهور
 اطلاق باشد شاغل فکر الله سبحانه و مستدعی بهمت صادقانه و ام این ^{حسنت خجسته}
 و رکمال اهل مرتبه خاص الخواص از ولایه مطلق تا بحلیه و کرا الله تعالی بهره از کمالات
 مرتبه اخلاص الخواص که بشه صادین است مسطور گشته است باید بود و اگر گفته شود
 التذات بحسن صورته و در بهشت کلمات را خواهد بود و جواب مختصر نیست که ماسیه
 باین بدن در بهشت و کار و بار او بجای تعلیمی پیش گرفته و در از انصاف
 بخوف هوایی نفی در مرغوبات طبعی است زیرا که ناقصان را بر حسب این و کمالات
 بر حسب شان لطافت بدنی ازین حیثت کینه بدان حیثت لطیفه خجسته که در حدیث و نص
 مذکور شده است ظاهر خواهد گشت پس بهر گدای را خوف و پوشی از طور انوار
 این مظهر فروغی حقیقه انانی بآن طور آن حضور حقیر اقدس این منظره ^{نفس حقیقه}

انسانی که ستر ربانیت نخواهد بود بخلاف این ظهوراتی که درین دارد نیائی ۵۵

واقعہ باشند و دلیل صحبت است و در دار آخرت انبیا کجا که اولیا هم مشربین

آیه کریمه اند **لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و در اینجا فردی مخد

آیه کریمه است **أَفَأَمَّنُوا مَكَرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْخَاسِرُونَ** و گفت اگر بعضی

علماء مذہب منت جماعه در آیه کریمه **لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَجَعَلْنَاهُمْ**

فِي السَّمَوَاتِ وَجَعَلْنَاهُمْ أَهْلًا لِّلْأَرْضِ وَأَخْرَجْنَاهُم مِّنْ بَيْنِ يَدَيْنَا مِرْثَاتٍ لِّأَهْلِ الْبَيْتِ بنا بر فضل خواص

انسان بر مخلوقات لفظ کثیر اراتا و بی گنجل کرده اند روزی معتزله شنیدیم

که منصف کشف قصد این تاویل آن بعضی را انکشت نما ساخته چنانکه همه این

همه اهل مذہب علیه ناجیه سینه سینه یعنی اهل سنت سینه بحسب اتباع اجماع^{جماعه}

سپنیه صدر اول علیه ناجیه رضوان الله علیهم اجمعین تفسیق نکرد و حیران

ماندیم که صاحب بجهان تصانیف را هم اینقدر سبکساری می بایست لیکن میگوید

حضرة حکیم مطلق جل جلاله خبث هوایی منخفه بعضی اهل غرور خیالاتی را بآنجین
است باین طریق بی باکت نموده ظاهری سازد **وَجَعَلَهُمْ وَلَا تَبَاغُهُمْ مَعَادًا**

سُبْحَانَهُ اما تقاضای چنین ظن چنانست که آخر از ان اطوار توفیق توبه

یافته باشد مکرورین آیه مذکوره صریح ظاهر غی یا بند که این فضل عامه عام
انسان را بر خلائق کبیره در مرتبه عام است زیرا که در ضمن بیان مطلق نبی آدم فرجه
و کفره هم داخل آمد **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ مِنْ أَصْلٍ** و فضل خاصه فی فضل

عظیم بعض انسان بر تمامی مخلوقات و وضوح حقیقه افضلیت آن امر خلاصه
نفس حقیقه انسانی که منظر سرسبز ربانی است و بناء علیه فضلا از لیا و در سر
وار و است **إِلَّا أَنْفَاسَ سِرٍّ وَأَنَا سِرٌّ** بر امور خلاصه خاصه حقایق خلائق

اجمالا از کلام حضرت آدم در جواب فرزندان خود چنانچه در نسخه حصین
عبدالاول که متقی محدثین متأخرین است علیه الرحمة و از صحف حضرت ابراهیم
خلیل الله

و رجا می که بتقریب ذکر حضرت آدم فضل محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه

مکتوب است و از توریة و انجیل ظاهر و باهر است و بوجه جلی اجمالی بوجه خفیه

تفضلی از خلافة مطلق و از آیت سجده ملائکه ملائکه که لا اوم که امر آئی اوم شده و کمال

نور پیشانی از سوره نور و حقیقه فضل انان از سوره احزاب و از آیات دیگر

و از آیه امید تقارر ربانی و از حدیث روایت حقانی اخروی و از ان آیه

و هو الیقین مطلق نیک واضح است و اگر متعصبی در خلافت

قید جن و غیر آن و از آیت سجده ملائکه مخصوص و از آیت امانت نظر ظلم و جهل

در پیش کرده اینقدر هم نه پسند که به نفس مسجودیت و خلافت در تمام خلایق

محض کمال انسان ممتاز است غیر از بهر لیاضاتی نباشد آری بحصول علمی که از سر

تعصب باشد به تحقیق حقه چطور بر بر پذیرا که **اِنِّی خَلَقْتُ الْاَرْضَ**

نکفته است بلکه **اِنِّی خَلَقْتُ الْاَرْضَ خَلْقًا** کفته و اینجا اسرار بر ضایر

اولاً البصار واضح باو که نفس آن خلاصه خلیفه را در خلقت اول در مرتبه
 خلا خلق مطلق ساخته برائی ظهور بوجه الا تم بر وقت مخصوصه علی مزاولی
 بنا بر حصول قابلیت ظهور تمامه کمالات صفات ذاتیه آن خلیفه تمام الاستعداد
 که قابلیت جامعیت جمیع کمالات مراتب عالم امر و عالم خلق و عالم مثال بوجه
 الا تم بوجه مخصوصه خلاصه و هشت تکمیل است کمال بطور کمالات کمال عجبیه
 عظیم نفه بمرتبه قابل الظهور بوجه جسمانی بودیعت خاص غریبه در نفس حقیقه
 آن حشیت لطیفه کرد در ظهور ملا در آخرین خلقت یعنی در آخرین بیدایش یعنی
 در آخرین بیدائی بوصف جامعیت باوصاف عجیبه غریبه عظمی عظمت خفی از کمالات
 اندامیه وجودی و توابع وجودی مطلق مقتضی الظهور بغیر خاکی است و منظر ^{نفس}
 صفت الوجود بنده ت ظهور است چنانچه نفس حشیت غرضی منظر صفت الجوده ^{نفس} کما قوله
 وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا مِنَ اللَّاهُوتِ كَمَا يَحْتَاجُ وَنَفْسِ حَشِيَّتِ غُضْرٍ هَوَانِي يَدِي مَنَظَرِ صَفَاتِ

و نفس حشیت عنصر ناری منظر صفت القدرة بتقاضا: ظهورات اوصاف عجایب
 غرایب کمالات انصافه مطلق قدسی بوصف جامعیه واقع اند و روشن
 است که یکی از مقتضیات حکمت مطلق بحسب ظهور قابلیت است بود و بعین و ران حشیت
 خاص لطیفه خاصه از ان لطایف که قابل الظهور بمراتب عنصر خاکی اند که قابل الظهور
 بمنظوریت اوصاف عجایب غرایب کمالات کامله اخس صفت الوجودی است این
 باشد که هر چه بقبول کامله قابل ظهور اوصاف عجیبه کمالات مند مجله مخفی الوجود
 البته اند ما جانی ضمیمه بقبول ظهورات اوصاف عجیب کمالات مند مجله مخفی تواج
 وجودی هم واقع است بتقاضا: استعداد افراد انواع متنوعه ظهورات قابلیت
 خود قله او کثره چنانچه ظهورات آخرین خاکی و آلی با انواع واجناس موالیه کانه
 بنظورات آیین بادی و آشی چنانچه جنیان همه بوصف اوصاف متنوعه عجایب
 مختلفه بکات تاثیر قابلیت حقیقه این حشیت قابل الظهور عجایب غرایب کمالات

صفت الوجود مطلق را من حیث اصلیه در تمام عالمیان اولین افوق اعلیٰ هم
 باید دانست بزرگی فرماید **خاک شو خاک تا بر آید کل** که بجز خاک نیست
 منظر کل امیر و علیه الرحمه فرماید **تویی آن حسن تقویم حرف** از خود
 سرگشت از تو مستخرج حساب چرخ و درخش **مثال تو که تو قیوم ذوی الانسان** سر
 چه بی افتد ازین مُشتی بهایم طبع حیوانش **الغرض نفس آن خلاصه منظر سر** بر
 قابل خلاف را از نور اولی که خلقت اول بقابلیت اندامی منظر جامعیت است
 براتب جمیع خلائق و آن نور محمدی باید دانست علیه الصلوٰه والسلام من **حدث**
 تعین اولی کامله قابل جامعیت ظهور کماله قابلیه آن نور بسطه که آن
 تعین مقضی الظهور کماله ظاهری و صوری و معنوی و حقیقی نفیس محمدی است
 و این از کمال قابلیت جمالیه که متوجّب است کمال تکمیل کمال اکمل مکمل تامه بود اگرچه
 بعضی از آن بلباس جلالت هم باشند ظهور بدست چه قابلیت نورانی و چه قابلیت

جسمانی پس از نورشانی که منظر عالمیان عالم امر است لطیفه قابل الظهور است.

روحانی آنرا پیدا کرده آن امر خلاصه مذکور و اصلی حقیقت انسانی را انداماً

بحقیقه انسانی بکره مجمل غرضی طبعی بناء لظهور تنوعات کمال حکمت خود سبحانه ^{خواجه}

تَقَا ضَاكُتْ كُنْزًا مَخْفِيًّا قَا حَبِثُ أَنْ أَعْرِفُ خَلْقَ لَاحِظٍ مَوْجِعِ خَتْمُ بُو

در وقت ظهور هر مرتبه از مراتب مفصله آن کمره مجمل که کرمانی ناری و غیره باشد

بمان امر خلاصه مستغلب الظهور مستوجب الوقوع به این ظهور اتم می آید چون در ^{خسته}

کره خاک رسیده و وقت ظهورش بوجه کمال رسیده بود حکم شد **إِنِّي جَاعِلٌ**

فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً پس چون بقا ضاء ظهور کمال مرتبه مستوجب الظهور جسمانی

جوانی مقتضی الصول و ضول اتحادیه بمان لطیفه قابل الظهور بوجه روحانی بمقتضا

متنوعه کامل باشد بمان لطیفه ظاهر اولیه روحانی مخلوقه مسمی الروح به تنزل استجلاء

در علم خالق لظهور استیکمال ظهوره کمالات عجیبات حقایق قابلیتات نفسه چون

بعضر هو انی رسید و بعد ران پیکر جهانی منقوخ گشته بهیات و حدانی طوریت

بجب استعدا و استحقاق افضل اعظم مو بهی مفضل مقبل ازلی واقع شد علم آدم

عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ پس اگر فردی از ملائکه اعلیٰ هم

قابل و قادر بآن بنا می بود چرا آنجا مخصوصه رانی معتزله اشارت به و نکردند

زیرا که در باب انسان خود در جواب حضرت حق سبحانه و تعالی مجیب شده بودند

أَجْعَلْ فِيهَا مَن يُشْفِي فِيهَا ای الاخر الایه پس ظهور آن افضل افضل حقیقه

ایسانی لقوله تعالی **أَنْبِئْنِمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ**

إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَاتِ ای الاخر الایه برای استحقاق سجده ملائکه بود که سجده

نی تردد و توقف شایان باشد و برائی طور خبت ابلیسی بود که با وجود آن

بر آن بالغه در غرور خود مانده و تخفیف ملائکه در باب بدلیل صحیح آیه مرتکه

واقع مثبت هر چند بعض ملائکه در مقام اعلیٰ باشند و اگر در محل امانت از لفظ طلوع و جهول

همه اینها را از همه مخلوقات بنظر قبیح بنظر خف است درینها انبیا کرام
 معصومین اند بلکه درین بیان مدح خاص تجفیف انسانی مراد باشد زیرا که آن نور
 که بآن عمل این بودن که مستلزم اهل خلاف است خصوص امینی در صنف خود با
 آن قابلیت تمامه مستوجب الظهور با مورستلزمه موافقت و مخالفت با فواید
 این صنف واقع شود محض امر سري عظم پس انسان چون که بجموعیت قابلیت تمامه
 حیثیات عجایبات طلومی و جمولی را نیز مقتضی حمل طور است بقاضای حسن فطری
 که در حسن تقویم واقع است لا تنحصر من قبایح الطلومی و الجمولی که بنا بر عجایبات
 صفات جمالیه در پرده و از پرده ظهور عجایبات صفات جلالیه که منظریه آن
 وقوع عجبیه از عجایبات لطیفه نصیب نوع استعدادی قابل الایمان که بمؤمنین
 انسان ظاهر آمده است واقع شده و بهم بنا بر طور عجایبات همان صفات
 برعکس وقوع مذکور که منظریه این طور ثانی از عجایبات قهریه نصیب نوع

استعدادی قال الکفر که کافرین انسان ظاهر گشته است واقع شده علی حسب
قابلیاتهما بنور حسن فرست استعداده موهبی از لیه اطاعت حل آن نور است بر
لازم و ثمت تا این چنین ظورات کمالات اقدار عجمیه قدرت سبحانی را در تحصیل
عجایبات تزکیه و تصفیه و نیقه تجلیه تمامی بهمت بحجت ذاتی بالمر و عشق جوهر
قلبی بزرگ ماسوی الله بخون فرط حتی کمال بیان بانه کما قوله علیه الصلوة و السلام
أَنْ يَوْمَنْ أَحَدُنَا نَفْسٌ أَرَادَ أَنْ يَمُوتَ بغدای فنا و نفیس استخضار
حضور محبوب حقیق تم کماله و اہم مقام و استه در مراد بخشی مقتضیات روحانی
و جسمانی نفس خود را ظلموی و جوی نموده چنان بخلوص پرسی از جمله
و حسنات با شعراق آن استحضار منظر آن کمال علم سر فایه میکرد و که بدان
عظیمه وارد است **لَا يَسْتَعِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي** ولیکن یغنی قلب عبدی
المومن و او ن مخلوقات جنی و حیوانی اضله کالانعام که برای طور عجایبات است

این افراد خواص ^{اصل} آن امر خلاصه ازلی در ضمن حقیقت انسانی مقتضی التحقیق
 بودند بکار و بار آن عجیبه جلای بغذاب متنوعه میگردند مولانا بی عبد الرحمن
 جامی علیه الرحمة فرماید **سبح** هیچ موجود نیست در عالم که شناسد ^{حقیقه}
 آدم **و** اند آدم حقیقت همه چیز **عین** حق از حقیقت همه نیز **اینجا** ^{تست} **است**
 نسبت **جانب** آنکه حضرت حق گفت **بر** سموات و ارض و ما فی بین **قدر** ^{ضنا}
 الالهانه فاین **لیس** فی الکلون کاین **ما** کان **کافل** حملها سوی الانسان
 غیر انسان پیش نگردد قبول **زانکه** انسان ظلوم بود و جہول **ظلم** او آنکه
 هستی خود را **ساخت** فانی فدای پسر مد را **جمل** او آنکه هر چه بنده حق بود
 صورت او ز لوج دل نبرد و **نیک** ظلمی که عین معدلت است **نفر** جہلی که
 مغر معرفت است **ای** نکرده دل از علایق صاف **مزن** از دانش ^{حق} **حقیقی** لا
 زانکه در عالم خدا وانی **جمل** علم است و علم نادر **سبحان** الله سبحانه ^{ظهور}

بکمتر به حکمتی چند آن طهورات مرتب متوجه آن حکمت کامله واقع میشوند که

اکمل عرف راجعانی اکمل می باشد پس اگر بشناخت صوری فضل مراد باشد

عام ملک هم از خواص انسان افضل باشند اما نظر بهمان امر خلاصه تحقیق

انسانی باید کرد که از تاثیرات متوجه بهمان امر خلاصه اگر باکی خواهند بقبض

افراد انسانی را این قوت است که تمام عمر خود اگر بخواهند چیرگی نخورند و اگر عروج

فوقانی خواهند عروج روحانی بعضی این اعلی تر واقع است و اگر علم

خواهند علم آدم **الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا** و مشهور است از آن سرور صلی الله علیه و سلم

عَلِمْتُ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ و از حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه

سَلَوْنِي مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِ الْعَرْشِ و اینجا که قید دون العرش واقع است باب

تقدیس اقدس که از اذن حاضران مجلس بعید الاقلام و آنچه قوله علیه الصلوة و السلام

أَنَا مَدِينَةُ الْعَالَمِينَ درین حکمت است باید دریافت که علم مطلق فرموده است

وقوله عليه السلام **صَلَّيْتُ فِي صَلَاتِي الْأَوَّلَى حَبِيبَةً فِي إِنْجَانِهِمْ**

باید دانست که لفظ ما صلب الله مطلق گفته است چه علما و حکماء پس بر

بعضی تابعان محمدی نکته خاص سري باید یافت **الْعُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ**

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اللهم صل على محمد وآله وصحبه و تبعه وسلم وبارك

وعلى جميع الانبياء والمرسلين و ملائكة المقربين **فَاخْتَارُوا آلَ الْأَنْبِيَاءِ**

لَا حَسْرَةَ مناسب فطرت انسانی نیست که سخن طفل ملک کافر را بزم

تحقیق حقایق بوجهی که در حسن خلق خود مقهوری نرود جوابی شافی باید

اگر معقول شود فهو المراد **وَاللَّامَةُ عَلَى الرَّسُولِ لَا تَبْلُغُ** بمقتضای وقت

و حالت بکاری ضروری به پردازد و بشود و ببرد و بتخیلات و قبایس

شبی خود را ضایع نکرده اند اما ازین ادایای این فریق متفرقه چه عجب

عجب نفسی جلی یا خفی به بعضی اهل علم و تقوی بنا بر ضرور غنادی از متابعت

صدر اول بعضی خلا فیان هوایی را با تابع قیاس و کشف خود بر خود مباح

بوسعت تا ویلی از قرآن و احادیث همچنان واقع است **فَأَمَّا الَّذِينَ**

فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلَةٍ طور اجتهاد

کرده معقول تعقلی تخیلی خود گشته اینتی و روایتی که موافق مدعا خود

نیافتند با اول با منسوخ با موضوع ظن برده یکطرفی مخصوص گرفته تعیین مقتدا

خود نامیدن ضروری و البته از خوبیهای اطراف دیگر محرومی قبول کرده باشند

چنانچه بعضی محض بطرف جبریه و بعضی محض بطرف قدریه رفتند و بعضی

اهل بیت و بعضی بعض خلق را تشبه بتقاضا، خبت نفسانی بفریب شیطانی با

طبعی قیاسات و منامات بقیل و قال از استبدال هوایی مبتلا کنند و این

را سهل و آسانند لغو و باله نظر نکردند قوله علیه و علی آله و صحبه الصلوٰه و السلام

مَنْ أَجَبَهُمْ فَقَضَىٰ أَعْمَلَهُمْ وَمَنْ أَبْصَرَهُمْ فَعَصَىٰ أَمْرَهُمْ و ایضا قوله علیه و علی آله

و صحبه و تبعه الصلوة والسلام **مِنَ آذِي إِلَى وَأَصْحَابِي فَقَدْ أَدَّاهُ فَقَدْ** ۶۲

آذِي الْحَقِّ وَمِنَ آذِي الْحَقِّ و در مسئله جبر و قدر امام حسن بصری در حضرت امیر المؤمنین

امام حسن رضی الله تعالی عنهما عریفه نوشت جوابی باین مضمون فرستادند

که قدری کافر است و جبری فاسق مذهب اعتدال دین هر دو طرق متابعت دین

محمدی علیه الصلوة والسلام است و همچنین حضرت امام ابو حنیفه از حضرت امیر المؤمنین

امام جعفر صادق سوالی و اختیار بولی خستیا نمود فرمودند رضی الله تعالی عنهما

بین بین چنانچه نقل است لایزال و لا تقویض و لیکن امر بین ذلک پس ایشانان

باین حیثیات از روی اعتدال بران مذهب ناجیه اهل سنت یعنی آنچه بر تحقیق تبع

صدر اول است متقرر مانده و اگر در بعضی جزئانه بعض علوم که با ایشان اجمالا

رسیده بود مذسب بعضی ضروریات همان اجمالی را تفصیلی اجتهادیه لازم میشد

چه مخدور است آری چه عجب اگر کسی از تعصب هوای غناه و هیمنان احادیث

و اقوال را موضوع بگویند و آنچه آن آیات را باؤل خیالی خود سازد و بپایین
 که ادب و روش استحقاقی تقدم و تاخر عزیزان بهتر دانند که در وقت آن نور
 عالم علیه الصلوة و السلام بودند مخصوص بعضی کسان که مقرب تر و مقرر تر و اولی
 از همه بودند و او شان با این کسان که بسخنان سماعی یا جهادیه هوای از
 مقررات آنوقت بهر کیف که او مقرر شده و متفق شان آمده و اتفاق که
 بنده بپایین اختراعی بر تفرقه مخصوصه طبعی متفرق باطن شوند انتباهی ضرورت
 که در مذاهب مکرران شیخین و ختین و اهل ملت ظاهرین از آنوقت بفراغ مذ
 اما اینوقت چه بلافتهاست که افزودند و می افزایند و همچنین در مذاهب دیگر
 از هر به و اغزالی و قدریه و جبریه الی غیر ذلک پس اگر مذاهب ناجیه این نباشد
 و یکر چه باشد که بدو پستی آنسر و عالم دو پستداران طرفین و بدو نشن هر طرفی را
 از آن طرفین کفر میدهند و با وجود آنکه بفضل شیخین قابل اند لیکن حب اهل ملت

از شرایط سلامتی ایمان میدانند و می افزایند اولاد حضرت حسین را بر اولاد
 حضرت شیخین و بر اولاد همه اصحاب کرام محبوب و معظم و افضل میدانند صلی الله
 تعالی علی محمد و آله و سلم اجمعین و به برکت این اعتقاد و این اخلاص اولیت که حق
 تعالی بر ایشان و در مسئله جبری و قدریه بمیان نهاده و در مسئله امید تقاضای حق سبحانه
 و در مسئله نفی قدم از غیر حق سبحانه و از امثال آن تحقیق شافی و اگر و پس از آن
 قضا که محقق کردن یک طرف و بانکار طرف دیگر منتهی می آید چنانچه اهل هر طرف
 بر اهل هر طرف ثانی خود بیان کرده اند محفوظ و مصون ماندند اکنون بالضرور
 برائی و ضوح حقیقه این مذهب عدل ناجیه متبع صدرا و اول حقیقت همین است مثله
 فاعل مختار بودن بالقی اختیار از خود اختصاراً واضح سازیم برادران اهل
 فطرت سلیمه منصف الفطانه مشکل نخواهد ماند انشاء الله تعالی باید دریافت که
 صفت اختیار ما بهم ضعیفی است از صفات مابین نفی کردن هیچ صفت خود محض چنانچه

و چون ذات مایان امکانیت پس جمیع صفات مابطریق اولی امکانی اند و ^{سبب} ثانی
 که هر موجود امکانی در هر آئی از آنات بهر حالی از حالات دایما عاجز و محتاج
 نفسی ذاتی بنفس موجودیه خود است با اختیار و اجبی غرضشانه پس واضح شد
 که چون با اختیار خود فاعل بهم مختاریم لیکن بنفس اختیار ما که صفت فعالیت را ^{است}
 و قدرتی ماست از حیطه عجز فدی ذاتی که بنفسه ما باشد بر کمر هیچ وجهی ^{الوجود} من
 نمی برانند زیرا که هر چه مخلوق است بهر کیف در هر حالی عباد الدوام مقدر و ^{است}
 مطلق تم اقداره پس با وجود این اختیار صحیح ذاتی امکانی حکم فی ^{خست} اختیار
 بفر نفسی خود در پیش اختیار و قدرت کامله و اجبی سبحانه بر خود و ^{حدا} انیم
 و آنکه بر استحقاق تکلیف امور ماموره بعد از تخلیق تفویض اختیار مکلف
 میکنند و بعضی صفت این اختیار حق را تعالی کلی میدانند بچنین است بکلمات
 تکلیف بدان سبب است که در افراد بالغه انسان غیر مجنون بتقدیر از بی منزل و ^{است}

حصول آثار اثبات آن مواد که مظاہر ثابته صفات نمایان و واقع اند
 وقوع اثر اثبات ماده مظہر ثابت صفت اختیار ہم بتعقل و تحفظ و تفعل حیث
 متنوعه از حسات و سیات فی ازمان مختلفه بمنزله عقلی بحسب نقص و کمال
 قوای محل و مکان ظهور و وقوع منظریه آن ماده واقع است بخلاف غیر
 که این اثبات مخصوصه مذکوره را هرگز قابل نیستند اگر چه از مراتبه عقلی
 هم نصیبی داشته باشند چرا که هیچ ذی علم را از مخلوقات بغیر از نصیب از مرتبه
 یعنی از وجود مطلق نفس عقل در مرادات و مرغوبات طبیعی خود از خلایق
 آن تیز واقع نیست اگر چه در بعضی ذی علم این نصیب قلیل الظهور بل اقل الوت
 باشد چنانچه نزد اهل بصیرت سلیمه عقلا و عرفا مقرر است هر چند که بعضی
 وقوع این حیث را جبلی گویند آری این معنی هم که همچنین میگویند من حیث جبلی
 آن هر کس همچنین میداند و آنکه بالا از وجود مطلق نفس عقل گفته شد یعنی از قابلیت

مند مجبه ذاتیه عقل مطلق که وجهی مخصوصه از ان وجوه منظر صفت الوهم ^{فقت}
 چنانچه وجوه دیگر منظر صفت الفکر و الخیال و الفهم و الحسن المشرک و حوه
 واقع اند و نفس عقل وجوداً منظر بعضی قایدات عجبه مخفیّه مند مجبه ذاتیه ^{نفس}
 صفت نور ذاتی قدسی یعنی امر ذاتی یعنی امر وجودی مطلق که بنفس امری ^{بنفسه}
 حیث وجودی موصوف الالهی و اقیّت و بنفس صفت ذاتی قدسی یعنی امر ^{صفا}
 یعنی امری از امور تابع وجودی مطلق که بنفس امری بنفسه حیث وجودی
 موصوف الصفتی واقع است واقع پس ازینجا است که بطور عقل در غیر انسان ^{در همه}
 حیوانات و بیکر کالوهم واقع است **مصرع** پس کنم خودیر کار این بن است
 مشتق نمونه خرواری بود و حقایق مفضل این مسله در تبسم ثانی خلاصه المعارف
 در فصل ششم واضح تر گشته و نیز بیشتر در بیان معارف حقایق اشیا بر این ^{بصرت}
 جدید و واضح تر خواهد شد انشاء الله سبحانه پس از تابعان محمدی علیه و علیّه

و صبحه و تبعه الصلوة والسلام عالی همی چون بفطرت سلیمه با استعداد
 عالی نیک می دریا بد که به ترکیه نفسی و تصفیه قلابی و تجلیه روحی که اهل وقوع
 عجایبات چنانچه بسمل نشیری و غیره علیم الرحمة خبر داده اند از وقت خلقت
 روحانی آگاه شدیم و بر مراتب فوقانی و تحتانی کردیم و اگر صاحب الهام
 و کشف از حالاته عالمیان و صاحب قدرة و مراد بحسب خواهش امر کن میگو
 از قدرت خداوند سبحانه هیچ بعید نیست اگر چه کرامته بالیقین هم باشد اما برا
 نقیص خود چه سود کرده باشیم پس هر آئی که بفروماند کی طعنان نقصانی بدین
 بیجان مقصیات طبیعی جسمانی و مرادات مستوجبات لطایف روحانی باطنیان
 اماره بجمع کلیه خود سلامتی تمامی بتخیله خیالی تجلیص پیری بدکر الله سبحانه
 بوصف جدیت حقیقی بعلم حضوری کامله ذاتی بحضور حضور صرف بهمان امر خلاصه
 که منظر آن امر حقیقت انسانی است بگذرد غنیمت هر غنیمت است پس بداند اگر قلب ^{مومن}

ازین امر خلاصه حقیقه انسانی که از جمیع امور حقایق مخلوقات و یک مرتبه است
 مذکوره صدر افضل و اعظم است مراد باشد قلب مومن را خلقت اکمل اتم علی
 توان و نسبت که هزاران هزار فضل بر تمامی عالمیان دارد خواه ارباب تابدیل
 بوجود مؤله حقیقه انسانی را عالم کبر کویند خواه عالم صغیر و در هر فردی
 که بعد از موصوفیت بدان بهمت مذکوره آن علم حضوری خاص و آن حضور ص
 خاصه که با صالیه بنصب اهل مرتبه خاص الخواص و اخلاص الخواص است بنظر آید
 بقاضائی ظهور آن امر خاصه که منظر آن غیر از حقیقه انسانی نیست خواهد بود و
 بهره مندی خوب است از کمالات آن هر دو مرتبه مسطور البته باشد و شبهه بر
 آن ظهور همان امر خلاصه بر غیر خود افضلیت ذاتی دارد اگر چه آن غیر او شرافت
 عجیبه صفائی ذاتی بروی داشته باشد و انشاء الله تعالی بدریافت تقابله
 برویت اخروی که اجر عظیم و موهبت اعظم است علی حسب استعداد هم که در

آخرت بر حسب ظهور آثار ان امر خلاصه خلاصه خواهد بود و افضلیت و ۴۴

مفضولیت هر یکی ظاهر خواهد شد و آنکه بنا بر محذور وقوع جبهه و مکان
از رویت اخروی انکار کنند گوئیم که الحال هم حق تعالی بر نفس تقدیس
محض اطلاق صفاتی ذاتی خود است و لطیف مطلق است و مایان همه کف
مقید و بطور حضوری نورایمان از غیب در دل مومن بعلم حضوری با نیا
پستی سجائی و معیت و اقربیت و احاطه او تعالی مبر و منزه از تمامی ملزما
کما و کیفی که از حیثیات جتی و مکانی و اتصالی و اتحادی و غیره باشند
یقین صحیح و اقدم است و برهان این علم حضوری نیست مقرر بنظر عرفا^{ست} و
که بعد اتمی نورایمانی بعلم حضوری است ملزم اطمینان قلبی که محض موهبی^{ست}
هرگز یقین نمی باشد و حقیقه نجات مومن و وصول جنت او با وجود عدم
صالحه نیست که بر حقیقه انسانی این فرد انسانیان در آنوقت بطور نور موهبی

ظهور آن امر خلاصه خاصه که مظهر خاص سرربانیت واقع شده است که این فرد
 انسان مومن بالله گشته و چون حیث علمی مندرج الوجود و بصفت النور مطلق
 قدسی واقع است پس هر مومن بنی آدم را بر قدر ظهور بهمان نورانیاتی میوه
 که ظهور آن بر قلب هر مومن انسان بتوسط بهمان امر خلاصه خاصه سری است
 ایمان و یقین من حیث النقص و اکمال علی حسب ظهور قابلیت استعداده
 فی الواقع واقع باشد و امور خلاصه حقایق اصناف ملائکه و مومنین جن
 و غیره اگر بقیامت مخصوصه از روح محمدی اند علیه الصلوٰۃ و السلام بجا نهد
 در حدیث آمده
 لیکن اندماج مخصوصه
 ضمنی الوجودی بدان امر خلاصه خلاصه حقیقت انسانی که یقین خاص از نور محمدی^{است}
 معلوم میشود و بمناسبت اقبلیت و اکملیت این یقینی خاص خود روح محمدی قابل
 الظهور در صنف محمدی انسان آمده و روح محمدی علیه الصلوٰۃ و السلام این یقین

اول اکل از آن نور جامع خفقی اول است که در جمیع تعینات آن کالغین صفت

الوجود است و در صفات دیگر پس چنانچه اثر امر اولیت و اصلیت و قیومت

و احاطه و غیره مضموم الکیف از صفت الوجود و جمیع صفات واقع است

همچنین اثر امر اولیت و اصلیت و قیومت و احاطه و غیره از تعین اولی

بر تمامی تعینات آن نور جامعه خفقی اول شهادی مجهول الکیف واقع است

بعد و قابلیت مخلوقات و صفاته و سلم

و بارت کذ لک الفرض اگر همان ظهور نور موهبی سربایانی بحسب ^{قابلیت} ظهور

کامله انسانی غلبه کند که بحضور سربای بعبه ظهور بصیرت علمی چنانچه حکمت و حد و کرد

و برین واقع است پس اگر فردا که در جنت انشاء الله تعالی همه قوای جسمانی مایان

ظهور خاص نورانی خواهد شد حتی که چنانچه امر و جنان من حیث لطافت خفقی

با وی و آتش نشان هر مومن را دیده نمیشوند و انهمای بنیند همچنین معالیه بر عکس

خواهد بود و همه معامله علمی غیبی باطنی و ظاهری مایان علی حسب استیقاد و تکمال
 در کمال خواهد یافت اگر صفت آن قابلیت قلبی که بدان حضور بی کیف کامل واقع
 باشد خلاصه چشم را که منظر بصری است چنانچه منظر علمی خلاصه قلب نصیب واقع
 از اقدار قدره کامله واجبی چه عجب ای برادر اینجا بقبول رویت اخروی تو
 آن بی نصیبی را باشد که محالات عقلی را محالات قدره کامله سبحانه و استیلا
 آن مینماید و این از نقص است او عقل است اگر کاملی اهل عقل کامل محالات
 بر حضرت خالق العقل تمام القدره غرضانه محال نداند معقول عقل کامل باشد
 زیرا که خالق همچو انوار عقلی همان قادر کامل اتم می شناید آری تعقل عقلی دیگر است
 و معقول عقل دیگر شتان ما بینا والله **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و بیل قاطع
 ای برادر ما وجود این وضوح اوضح این سپهر را غامضه انکار رویه و
 کمال انسانی مرهمان کسی مانند که از رویه حق تعالی محروم ازلی و از ظهور آن امر

خلاصه حقیقه انسانی خاصه سرربانی معبودم الاستعداد ازلی باشد و بقا ۹۸

ان استعدادها قابل و بنا برطور معنی ان حدیث قدسی در آخرت این
 مابوسی مستوجب طور برلی نصیبی محض محرومی و محض پسر از ان اجر عظیم ایمانی
 فی الآخرة من حیث این عقیده فاسد و نقصان عظیم ایمانی بسبب تکلیف
 تعجب از اقدار قدرت و واجب الکمال نامه در وقوع رویه مطلق بی کم
 و کیف که اہم جمیع مهام و مطالب و مقاصد لقاء محبوب حقیر است غرضانه
 و ر خاطرش نمکنند و باشد **کَمَا وَدَّ اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِتَقْوَاهُ**

بِاللَّهِ مِنْ شُرُودِ الْفَسَا عرک منس پیچیدن ریش دارست در مجوری آن دلبر

چو جبل مسمد فی جید با جبل الورید آمد بخزدیدار آن دلبر کل خندان خستیا
 چو کاخن آن بهشتی چون صدائی تو پدید آمد چون عالم بر فضایل بخیز از رویه آن
 یارست کلامش از فضل پرنزل چون ہزل آن ولید آمد کمان جنبش و فروخ

نوامید رویت را که در ایمان اوجب تلقاش ناپدید آمد ^{نظور} لفظ

محبوبش هم از وی بر عیان ناپدید که نظر از حب ذاتی ثابت است

و حید آمد ^{نکونید} از هوا و زنگنه عاشق را بدین صوفی ^{سوی} الله و الله پس ^{کش}

هر قطش چون باز عید آمد ^{ضعیفی} از نبی آدم ز مدح ال ^{محب} او چه گوید ^{بمعنی} بعضی ^{افضل}

و روشن است که در حدیث آمده که شیطان بصورته انبیا و ملائکه نمیتواند

و بنام ایشان خود را نمیتواند بیاورد پس آن واقعه عظیمه و لیل صحیحه است که ^{کشی}

بخواهد دیدم در بیداری امر عطا ^{ای} انخواب را دریافتم و این سخن ضروری ^{ازان}

واقعه گفته میشود که آنسرور عالم ^{عالم} و اکمل عالمیان علیه و علی اله الصلوة

و ابسلام بدان حال از ان معنی مخصوصه از وجه خاص جابجه لفظ ^{الم} مقطوعه ^{است}

سوائی آن حالت آنجمله جلی که بوجه کمال اخض ^{خاصه} بعضی افراد عالم است اما از

سر حقیقه کامله مخفی از ان حالت باظهار سر حقیقه آنجمله مخفی این حالت کامله حقی که بوجه

کمال خاص الخواص و اخص الخواص و زوکر الله بعد از حصول توجه مخصوصه
 ویکر طلی آن حالت که از طور طلی این حالت اعلی تر است از نعلیت آخرت
 کلماتی آن معطیات خاصه بعض افراد عالم خلق است توجه فیض اعظم خود را
 که لقب حضرت جبرائیل علیه الصلوٰۃ و السّلام ساخته اند بوجه خفی جهان
 که این فقیر را با اطلاع آن با فضل عرفان مشرف و منفصل ساخته بنصب ازلی در
 دل این فقیر جمیع آن هر دو حالت عظیمه حالتی اعظم غریبه بطور آوردند
 بنانچه در بیداری در خود یافتیم و وقوع و ظهور نصب این مرتبه مخصوصه اعظم
 در ملایکه ملائع اعلیٰ و از ان فضل افضل مخفی حقیقت حثیت بهم خلقی استعدا و
 بر حقیقت حثیت خلقی آن مقربین خلاصه ملائع اعلیٰ با وجود آن شرفها که بروی دارند
 و استعداد ایشان بوصف غالب است آن قبول نفسی خود را بلیت بطور انزکمال خلاصه
 حقیقت خلقی حثیت آبی و بادی و آتشی که در او وافر طور حلیق نشئت

الظهور العجائبات متنوعه کمالات قابلیه تعیین صفت الوجودی کامل مطلق
واجبی آمده غرثا منها و بهم بدان مناسبت علیه مخصوصه خاصه مرسل بابنیا
عظام کشته و ظاهراً بناء علیه قابل رویت بهم آمده که در حدیث نبوی محض
بنام او و در تمام ملائکات واقع شده که فرموده است یکد و مرتبه از رویت
بهشتی حق سبحانه جبرئیل را فیض باشد علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات العجا
بر کسی را باید که از ان افضلیه عظمی بر نفس خود و بر نفس همه اولیاء مرتکبان
بر وزیر که در نظر ان فقیر زمانی که بر قلب عزیز میستعد بعباده ازلی عظمی
هر دو اصل انخالت و اینخالت عظمی یعنی آن خاصه ملک و این خاصه انسانی که با
تحلیق انسانی را اولاً در عالم تکمیل انخالت باشد آنخالتی غریبه اعظم الم منظر
حقیقت خشوع و خضوع و تضرع و خوف و انکسار نفسی و محبت و شوق و اخلاص
خالص و افتقار ذاتی که حقایق عبادت اند پیدا آید آنزمان عزیزنا در العظمی قابل

الا قبل زمانه بحسب ظهور این حقیقت عظیم که اتم و افضل تمامی مراتب جمیع عباد
 عالم امر و عالم خلق است هر مرتبه که مستوجب الرحمت و الفضل و القرب حق باشد
 سبحانه بسبب ظهور این حقیقت عظیمه مندرجه همان امر خلاصه مصدوره مذکور
 که خاصه حقیقه انسانیت من حیث افضلیت این اهلیت کبری که اگر دل ^{من} مو
 را بحسب این اهلیت عالم کبر کویند صادق اند که بنا بر علیه هر مومنان
 قابل ظهور روئے آخری علی حسب استعداد و داخل اهل قبول حلی یا خفی
 بعض مرتبه از مراتب اهل خلافت آمده است افضل بر غیر اهل آن اهلیت ^{خواهد بود}
 بدانند که غیر مطلق مومنین هر فردی از مخلوقات بقا بهیت قبول آن ^{بهیئت}
 کبری مطلق معدوم الاستعداد است **وَلَا تَكُنْ كَالْعَنَاقِ أَصْلًا**

یعنی نه که انسانند کالانعام بکات او نهانی الحقیقه و ابداً اصل از دواب اند که بحسب
 کوشش و چشم و قلب کالانعام اند و دلیل اصل آنکه انعام در مستوجبات خیر خود ^{بسیک}

جزوی سمیت و بصارت و تقابست دارند و او را بقدر هم نمی نصیب اند

بِعَازِلِ اللَّهِ جُفِّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ وَ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ

و گفت یاران متوسلان و فرزندان مخلصان مرا باید که تا زمانیکه نخفی را در علم

بالله بران صحیح و مجتہاء صریح مقرر و متقین سلف تشکر الله تعالی بعمم

افضل العلم ازین علم که نصیب این فقیر درین زمانه شده است ولی صبح ^{لف} کجا

موافق بتوفیق صحیح صریح بعقاید قطعیه ایمانیه اسلامیّه در معرفت صفات

ذات باری تعالی و در عرفان حقایق اشیا واقعیه است نمایند زنده زنده

بعرفا این ابناء زمانه هر چند بتغذیفات اوفه مالوله توجی خیالی بصفاء ^{لطفه}

مثالیه خیالیه که موصل لطفه محضه قلبیه و آنمو احدی ظلاله کمالات مرتبه خاصه

از ولایت مطلق است بمتمیلات عجیبه مقتضی الشرح اهل طبیعت زیر کانه

بانتساب علم لدنی در علم توحید سبحانه در مسئله وحدت وجود و بوجی ^{نقش}

۷۱ بر وجود مطلق اطلاق نمایند و منتها عرفان اینها فی الحقیقه نیست

که وجود مطلق من حیث الخارج بی موجودیة بقیدی موجود نیست فلا جرم

یکمرتبه متعین خود را بنفس ذات بحت کفایت مبرا از جمیع نفیات نامیده ^{بسبب}

صفات از نفس تقدیس مطلق جرات نمایند و هر چه در خاطر آید بگویند و ^{حقیقت}

این غلطی پیش ازین مرقوم شده است و با بعضی آن اهل عرفان که بی ^{سبب}

عالم را اطلاق اسماء و صفات واجب میخوانند متوسل نشوند بلکه دیگران

از اولاد و از مخلصان خالص الصدیق مایابند زمانیکه این فقیر را ^{سجده} بنده با

صا و قانه مصافحه توسل بیاری زیاران مافزون و مجاز متوسل برخیزد که

بوسیاط کثیره باشد بکنند و اگر کسی از یاران اهل ارشاد این کمالات که

مقتبس العلم از مشکوٰۃ انوار کمالات مرتبه خاص الخواص از ولایت مطلق اند

و مقتبس الحضور را از مشکوٰۃ انوار کمالات مرتبه خاص الخواص که بشده ^{ست} صادق است

واقع اند بیا بند و عزیز یی دیگر هم علم افضل ازین علم و با اهل همین علم باشد

نیابند راسخ البطلون بعقاید اجمالی معتره ایمانیه اهل اسلام یقین است

در خلا و ملا و عبادات و عادات عامل بفرمیت بوده و از معارف ^{موا} حیه

خیالی بلک قلابی هم که در اهل ظل مرتبه خاصه از ولایت مطلق باشد

انحاض عین نموده و سمت خالص بدان نیت بسته که اگر مارا خبری از علم ^ع فان

اصلیه محمدی علیه و علی آله الصلوٰه و السلام اتباعاً بفضل الله سبحانه میسر ^{شود}

فوالله و الاخلاف آن باشد بهتر قطعه تیمم چون بجا کت پاکت فرض اندر نی

که از قهر آب باشد این عمل بر نفس خود رحم است پس ایمان مقلد به بدان ^{حال}

تقلید از تحقیق خیالی چون تحقیق از سر و هم است پس بکر باطنی بو قوف قلابی ^{شد}

و خالص باطنی انجانب بوده از توسل این فقیر بر بند زیرا که آن سرور عالم

وسیله الامم صلی الله علیه و سلم اهل مصافحه این فقیر را بمصافحه خود نسبت کرده

قبول فرموده است و حضرت حق سبحانه و تعالی در طریقه نقشبندیه که از ب
 طرق است چنانچه حضرت نقشبند قدس سره فرموده و جهت طریقه ارباب
 طرق الی الله سبحانه و نیز بزرگان این خانواده گفته اند نهایت و بیکران
 بدایت ماست و نیز گفته اند **مَا فَضَّلْنَا هُمْ** نهایت را در بدایت
 و رنج میکنیم و در راه مامشقت کم فتوح بسیار و نیز حضرت غوث الثقلین ^{سید}
 عبدالقادر جیلانی باین فقیر مطلق فرموده است که قرب خدا را بسبحانه بجهو
 این طریقه و بیکر نیست و بر مان این مذکور بر اهل فطرت سلیمه من حیث حصول
 اعمال غریبت بلی تکلیف و تصدیع باطنی بدان در ابتدا ^{حقیقت} سلوک و حصول
 بالتداز ذکر و مراقبه قلبی در خلأ و ملاوهم و حیث نتائج و بیکر نیست ^{و واضح خواهد بود}
 این طریقه مخصوصه افضلیه موبتیه این فقیر را از مسلوک جذبه و نتائج محض
 فضل خود بانابت و اجابت و نتائج مفرد و نمود و بنور توسط ظهور خاص

محمدی علیه الصلوة والسلام بحضایض غرائب ظاهر ساخته است بوجهی که مستوی
ظهور فضل افضل تبعاً ضائی ظهور علم و حضور را بحد سبحانه که خاصه اهل کمالات^{مرتبه}
احصا الخواص از ولایه مطلق است واقعه آمده و نیز بحضور صرف اقدس که خاصه
اهل کمالات مرتبه احصا الخواص بشد الصادین است مقتضی خاص بود که ظهور
ان قدین مبارک معظم مکرم بر فرق این فقیر تا دو نیم سال و دیگر علامات
طورات عجایب به فضلی قبل ازین برین مسکین واقعه شدند و کیفیت بعضی
حضایض این طریق انابت و این عرفان اجابت مخصوصه غیر مکرره زمانه بنابر
نخواست بعضی یاران حاضر وقت تحریر یافته و فقم الله تعالی بمرضیات و^{محبت}
ذاته و اکرمهم الله سبحانه بکمال الایه کمال الشریعت و الطریقت و الحقیقه
عنه و علی اله و صبه و تبعه الصلوة و التسلیمات و البرکات التامه الزکیات^{بی}
اجمالاً و امود و شود چنانچه اول تعلیم ذکر باطنی بعد از با ذکر و قلبی با حضور^{حضور}

بسم الله بوجهی که سوائی نظر مدلفی من حیث وجه تسمیه اسمی این تعین اسپسی را غیر
 مسمی نه اند بوسع امکان خود و وعتت خالص صا و قه تعل بغزمت در جمیع عادات
 و عبادات بصوم و آمرتبه بترک هوائی مطلق از طعام منام و بلبیس و تکلم بطور
 غیر بانه اهل احرام کعبه معظنه بنماز دایمی که جمیع حالات بی حرکت مباحه ضروریه
 اختیار حرکت زیادتی بر نفس خود کرده و فضولی دانسته چنانچه گفته شد **مشو**
 همین یک لقمی پکینه بهتر **❦** همین یک خرقی دیرینه بهتر **❦** رضا را پاکی دل از نوا
 لقار صافی آینه بهتر **❦** جاکمی روز و شب بر روز و شب **❦** فوکی حزن بر ایلم
 نی ضرور این برین بحسب ضرورت **❦** هر چه باشد بامر رب شکور **❦** از کفر جلی و خفی
 که بهتر و استبار ذکر الله از غفلت حضور ری سّری و قلبی و حضور ری احقر از بایده
 نمود که گفته اند علیه الرحمة **❦** کسی که غافل از حق یگزمان است **❦** و راندم کافرا
 که چه نهانت **❦** و بر آنی را آن آخر وقت خود سمرده از ترک خفی ذکر و تعلیم

بکلت ذکر و علم غیر تمثیل شرک جلی اگر اکرده با مختار یکی هست جمیع خواطر جمیع
 خواطر جمیع تمامی قابلیت عین و علم باطنی محبوب حقیر غرضانه محبت ذاتی در
 بود و بدو امت و ملائمت بذكر الله جمیع جمیع لطافت س خود بگوشت خباکه
 گفته شود و تذکره غیر خوش حلق ت تذکر حب حق شرک است الحق و در لذت و س
 مقرر بزرگان است علیهم الرحمة که گفته اند شاید تقاضا بطور تمامی اوقات مصلیه
 اگر بغفلت بگذرد پس با جناب از مقتضیات غفلت اتنا بی تمام نصیب عین و س
 و ایم الاوقافه بخنوع و خضوع باطنی که حقیقت عباد و بخلافت بطورات هوای
 طبیعی نفسانیت حتی الامکان حاضر وقت بود و بیاد داشت بکسبه انسانی قلبی و
 باسیم و اذ که اسم الله حقیقی است در عین با ذکر خبا بی تبعی اثبات نی ضرب
 کلمه لا اله الا الله بکلت بوجبی که در تمام کلمه طیبه محض اسیم الله بنظر صادق
 تا میوه بعلم یقینی مبرا از کمان غیر مستی دانسته از حقیقت جوهر قلبی ظاهر باز دیا

اندرون دل اندرونی کلمه اسپم الله را بگویند و بکلیه خود با جمعت لطفت

سه انسانی چه روحی و چه جسمی بحضور سر قلبی یا بحضور محض لطیفه قلبی حاضر و ^{قربانی}

و با تصرف همت کامله ساعی صادق وجه با پست دوام این سلوک باشد و هر که را

درین سلوک این اسن طریقه که غیر مکرر من حیث این وجه خاص خلاصه طریق ادکا

در جمیع اهل سلوک طریقت است چنانکه پیشتر مفصلاً ظاهر کرد و خواهد شد ان شاء ^{تعالی}

چون علمه شهود پیش آید تا بکمال مراتب کمال مرتبه خاصه از ولایه مطلق چه

مراتب مقتضی الطور کلمه سبحانی ما اعظم شانی و امثال آن وجه مراتب مقتضی الطور

معارف عالیّه و بکبر بر حسب ظهورات مقتضیات هتقد و خویش خواهد رسید

حتی که اگر همت صادق باستحضار حضور دائمی سر قلبی استغراق کامل جمعیت کلمه خود

بنفی مراداة قلیله و کثیر و روحی و جسمی علی الدوام یا به منظر قدره و ارادت کم

کبفیکون و منظر این معارف که همه عالم را از خود یا به بحسب معانی این حدیثه قدسی

كَوَيَعْرِفُ الْإِنْسَانَ هَذَا مَرْتَبَتُهُ عِنْدِي فَقَالَ الْإِنْسَانُ فِي كُلِّ نَفْسٍ لَمْ يَلْعَمِ اللَّهُ

در همین مرتبه خاصه ولایه میثو و انشا الله تعالی تا خبر او تعجلا و بعد از ان اهل فطرت
عالمه را باید که بوجه این تعلیم عرفان موصل الحق بالا جابت عن النجس بحسب آن
تمثیلی مثلثی مثلثی و مثالی که از ملاقات مخصوصه این فقره تحقیق مثالی وقوع خالیت
و قیومیت و اقربیت و معیت و احاطه اوست تعالی بوجه بی کیفی صرف چنانچه بشیر
و فصل ثالث در معرفه حقایق اشیا واضح خواهد شد انشا الله و بحقیقه حق و امان
و صفاتی خود ظهور مراتب و وجودی اقدس مطلق و جودی تهافت منظره ظهور مراتب
معبده نما مصدریه الطور و جودی و توابع وجودی امکانی روحانی و جسمانی خود
باستحضار حضور علم و عین نوری خود که عین و علم در نور پتری غیر که مکرر نیستند
یعنی که بدان مرتبه اصل الاصول انکشاف محض است بلا وقوع بمنزل حقیق قطب هر جنبه بحسب
منظایر مختلف الطور نمایند مکرر که این حکم هستی مازی من حیث ظهور آن حضور مذکور

وضعاً بحصول حضوری مراد باشد بعرفان حقیقه حالی خود بنظر فانی نفسی خود و تجلیش
 سَری بجمع کلمه بس خلوص سَری بنظر وجه بلا وجه بوحی که نفس توجه حق سبحانه و تعالی
 با صلیته ما هیئت امر خلاصه حقیقه انسانی از لی سَری بعلم العلم خود بقصد آفران کُنه
 علمی مطلق از علم خود پس از علم نفس خود مطلق بنظر سراجانی از وجود مطلق حق
 صفاتی ذاتی اقدس حضرت حق سبحانه وجود و قیام خود حالا و نیت همیشه بین
 خلوة و راجحین باطنی حتی که از انجمن ظهورانه آن مراتب نفس ذات خود که مقتضی الطهور
 معانی و معارف باشد که این خلوة حقیقه آن خلوت در انجمن ظاهری است و خلوة
 باستیفات تمامی اوقات بهیچکدامت کامله ماده بگویند که حاضر وقت باشد و کمال
 آخرت بهیچکدامت که در آن وقت منظر سَری ایسم الله بوجه کتب نفس مطلق مسمی سبحانه با
 و باید که برادران بتخیلات و قیاسات خود بغور رسی فهم این کلمه متوهم و مصدع
 وقت خود نکند و نذیر که در آن وقت وصول بطور خاص سَری حق سبحانه بدان

ظهور حضور سَری از مراتب اخلاص الخواص بشهادت حق سبحانه و تعالی
 کلمه **إِنِّي أَنَا اللَّهُ** نیز آن مثل بالحق و سبحانه و **وَأَنَا الرَّبُّ** و اما لان بر منظره

مراتب حقیقه انسانی بدین فردنا و را اعصار متوسط بهمان امر خلاصه حقیقه انسانی ظاهر
 بطوننی خواهد شد که این فرد خاصه خلاصه خلایق زمانه خود است کلام حق را محض کلام حق

محض کلام او تعالی از منظره بهمان امر خلاصه خاصه سَری اصل حقیقه خویش خواهد یا
 کلام خود و بجهت و حی من الوجود ظهور آن کلمه را غیر از وجه منظره تنفس خود

منتسب نخواهد داشت و در سمریه او را استغنائی خفی سَری نفسی ذاتی کامله سَری کمال
 انسانی خفی سَری نفس ذاتی کامله سَری کمال انسانی از هوایی جلی و خفی خارق امر

هم نی تکلف و لی تا مل تخلص خالص باطنی بخلوص حقیقی سَری خواهد بود و نیز در نیت
 حقیقه وجودی تعین متعینه اطلاق انا هر مخلوقی را مثل حقیقه قابلیت وجودی تعین متعینه

اطلاق انا وجود خود و بمعنی ظهور خاص خالص به مرتبه از مراتب جلی و خفی تمامی مراتب

جلی و خفی تمامی مراتب امکانیه حیثیات خلا و ملا از جمله عالمیان از نظورات ^{مستجاب}

ضمنی الوجودی سرری تعین انا وجودی مطلق و خوبی قدسی که مستوجب الطور

بمقتضیات مطابری خود بطورات انتهائی تعین انا امکانی مقید اعتباری ^{مصدریه}

وجودی اصل هستی خلایق که محض بودینهار ^{مصدریه} از نشود بود و مطلق ظاهر ^{شهادت}

درین عالم شهادت اند خواهد داشت چنانکه گفته شده ه نحن و انما نطلب ^{تنکرود}

ز سر خودی ه سرری بود بهر دوسر از سر واحدی ه و همچنین حقیقت مراتب ^{توابع}

وجودی هر موجود امکانی را از طور شهادی توابع وجودی مطلق قدسیه امور ^{موجودیه}

اعتباریه باعتبارات نفس امری مصدریه من حیث منظر هر مرتبه غیر منجری این مرتبه ^{موجوده}

شهادت امکانیه خواهد یافت و یکمرتبه از حضور خاصه اهل مرتبه اخلاص ^{مستجاب}

الصادقین این فرد خاص الخواص زمانه را اعلی از ازان مرتبه بنابر آن حدیث ^{مستجاب}

بعبدیت و اخلاص خاص اخلاص خواهد بود و این حقیقه از معنی این بر دور باقی ^{توان}

که گفته شد **انسان چو رسد بعلم عرفان** ولی **کوید لمن الملکات** ولی **الآلی**

وانه دید از حقیقت نمیش درخت **انیت** بیان آن حدیث قدسی **کامل المکل**

از همه نقص **لی** چون رفت ز عرفان بعلم اصلی **اسرار حدیث لمن الملکات** ایوم **بنید**

لله اگر چه دید **الآلی** از پجالی توان بردن کمال هدایت معنی حدیثه ولیکن بسبب قلب

عبدی المومن و این آیات قرآنی تکمیل ایمانی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ**

وَبِالنَّبِيِّ إِذَا قَالَ صَلُّوا وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ واخلصوا **رُءُوسَهُمُ**

و کمال صدیقی **وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ**

تَثْبِيثًا وَاذْ أَلَّا تَقْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَلَهْدَيْنَاكُمْ حَرْطًا

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ

وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءَ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ذَلِكَ

الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عِلْمًا نکته از سر غامضه دریاب که هر چند بار که

بتجديد و از دياد و خلوص و اظهار برهانى برايمان دين و صدق در كلام مجيد
 اشاره واقعه شده است همان قدر مراتب مخصوصه كامله كه جامعه به كمالات^{مستوفيه}
 عاليه اند و تكميل ايمان و اخلاص و صدق واقع اند پس شكر العطيه اظهار شكر^{الحكم}
أَمَّا بِعَمَلِكَ فَقَدِيتَ بنا بر درخواست مكر بعضى باران^{خصوص}

انحوص مغوى توفيق انار مبر متصدر الكرمه الله تعالى بكمال الايمان نجبوص^{خلاص} الدين با
 الصديقين باتباع المحمدي عليه وعلى آله الصلوٰه و السلام نوشته ميشود كه بدین وجه
 مذكوره اين طريقه عرفاني فضيلته اين فقير را حضرت حق سبحانه و تعالی طريقه اجابت^{ست}
 افضل العرفان الهام نموده است چنانچه وجه سلوك باطني مذكوره الصدر مخصوصه
 اين فقير را كه في الحقيقه انابت واقعه است حسن طريق في طريقه اقرب^{الهام} الطريق
 ساخته پس اين طريقه اسما و صفة مسمى موصوف باشند بدین عبارت طريقه تابعه صادقه
 صادقه جامعه على عليه صديقه افضله حسن طريق افضل العرفان طريقه اجابت^{ست} الانابت

متبع المحمدي من سلوك الجذبة في طريق النقشبندية وخفية معني اين عبارة
 ملهم از حقائق معاني اين نسخه براهل فطرت سليمه نيک واضح است والله ولي ^{التوفيق}
 ومنه الرشاو وعلي صراط السداو ومنه المغفرة من الخطايا والاجابت بالرضايا
 بحرمة حبسه شفيخ المذنبين وصيلة المتخيرين خير البرايا محمد وآله واصحابه واتباعه واولاد ^{حبابه}
 اجمعين عليه وعليهم الصلوة والديکات والبرکات اتمنها وفضله سبحانه وکلفت ^{بر صبح}
 حق است بنصيب هبش فرديني وقوع احتيار فليد يا کثيره مرکز واقع نيست ^{زيرا که}
 سر به مراتب وصول مابده سبحانه که نقش ايمان مطلق است محض موهبي است و ^{موت}
 لي اجابت واقعه لي پس نفس توفيق سلوك حلي يا خفي مراتب بدلي يا رومي ^{منظر}
 اخفا مراتب رابت و منظر خفي مراتب را و مقضي بوقوع و ظهور جذبه است ^{حسنت الجلا}
 والخنفا و منظر حلي مر جذبه رست و نفس جذبه منظر خفي مراتب رست و مقضي الوصول
 محبوب و مقصود و جزوي و امکانی تجليات طلاي است بعضی افرا و تجليات اصلي هم در

مراتب مرتبه از مراتب بطایف سنه انسانی بر مقتضای هر حالت موقوفه لیکن
 جذب مستوجب الظهور بطور جلی اجابت نیت اگر چه رحانی باشد والا مقتضی^{قوع}
 بنفس اجابت اصلا نیت و نفس انابت مقتضی الظهور اجابت است بطور جلی یا خفی
 چنانچه نفس سلوک مقتضی الظهور جذب و واقع است بطور جلی یا خفی نفس اجابت
 مقتضی الوصول من حیث الجلا و خفا مبرا از توسط تجلیات چه تجلی ظلی و چه ا^{صلی}
 از تجلیات متبوعه حتی التجلی ذاتی بنفس حضور نفس امری واقع است بمراتب^{نفس}
 ستری آن امر خلاصه حقیقه انسانی که منظر خاص سر ربانیت تعالی اگر علما و جهلا
 عرفانا و نکاره واقع گردد و لیکن هر فردی از طلبه صادق که درین حسن طریق
 داخل است شده بعد ذکر بوجه این طریق باید داشت مخصوصه از یاد کرد کلمه طیبه
 خاص مبرا از جمیع اطوار سلوک که محض طریق و وجه انابت خالص موصوله^{ست} الالجاب
 علما باشند یا جهلا بتعلیم عرفانی مذکوره مصدوره که مخصوصه این طریقه تابعه فضیله

صا د قیة واقعه است از شخص متوسل و مازون مشرف و مفصل شود و بطور
عرفانی بعلم لدنی اصلی حقیقی حقه وقوع حضور وقوع حضورشهودی و ^{حضور}شهودی
نفسی بحسب خالقیه و قومیه و معیت و اقربیت و احاطه کمایی بکیف صرف آفرین
صفاتی ذاتی و ذاتی و لزوم صفاتی بسبحانه ظاهر محض مبرا مطلق از نفس حجاب
بحسب قوه استعدا و خود البته اهل علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین صا د ق
بطور وقوع شهودی بدیهی حقه نفس وجود مطلق کحققه شود و نفس وجودی
و توابع وجودی متدرج بهمین شهود مراتب وجودی الظهور بهذه المراتب صا د ق
العرفانی فی الحال محقق صا د ق خواهد گشت من حیث ظهور شدت اوضعا قله
او کثرة بحسب شدة و ضعف قوه قبول قابلیت باطنی خویش زیرا که فی الحال
از نفس علم عرفان اهل کمال مرتبه خاص الخواص و لایت بهره مند خواهد شد
مگر که تفاوت اسباب نقص کمال از کمال کامل واقعی واقعه بود چنانچه در نفس مطالعه

بسم الله کیست عزیز می بقیه نظر هجا عالم مقیو اند بود و دیگر کثرت استعمال
 بی تقید نظر هجا عالم باشد حرفی بس است **گفت** اگر چه سخن سلوک بر انواع
 متنوع کثرت یافته است اما سوائی اطوار اذکار و اشغال طرق دیگر در طور ذکر
 و شغل طریق علیه نقش بندیه نیز اکثر اختیار اعمال ایشان بمقتابت صدر اول ^{محبت}
 غرمت است و قوف قلبی و زبانی و عددی و یاد کرد و یاد داشت و بازگشت
 و هوش در دم و نظر بر قدم و سفر در وطن و خلوت در انجمن و غیره گفته اند
 اما سر و تاق بعضی کلمات که ضروری اند چنانست اول ضروری و قوف قلبی
 که اهم مهم است و آن برد و مرتبه است یکی و قوف ساک بر قلب بحفظ ذکر و مرتبه
 و قوف بقلب القلوب غرسانه بر ساک ظاهر نیست بلکه اند باجمی ضمنی است ^{مخفی}
 باشد خواه باره جلی هم و این مرتبه ذکر باید کرد است یعنی یاد تکرار ^{لغظیه}
 اسمی لسانی باشد خواه قلبی و این ذکر من حیث جلا بظهور نور الایسم لغظی است

بنظر سمیت اسپم اگر چه از قاب بطونی باشد که اندرون این قلب است و حسیت
 الحفا اسمی است بنظر تیه مسمی عنوانه اما این باید اسپسی را نیز بر مان انقیاد و قابی بنظر
 اولاد و اب امر و نهی شرط است و حرارت قلبی بنظر راطوار شوق و ولوله در نمرته
 بنشر می باشد و غلبه آن بتاثر نفسی بنظر تقاضا عنصر ناری از عمل رکن بادی از
 عناصر راجعه قوای جوارح جسمی باشد و دوم مرتبه از وقوف قلبی و وقوف قلب
 بنظر ذکر است بر مذکوره و در نمرته و وقوف قلب بر مقاب القلوب است و ضعیفی
 و اندماجی نیست ملک ظاهر است و جلی اگر چه پاره مخفی بهم باشد و این مرتبه ذکر مسمی باید
 یعنی یا ذلی تکرار اسپسی و این ذکر من حیث الجلا سمیت بنظر نور ظهور اسم بنظر
 نور سمیت مسمی تم کماله و هر چند این یادداشت یقین حضور مسمی غالب شود تم بر مان ظهور کمال
 سالک بنشر است و درین حالت خواه سالک که ذکر یادداشت است در سلوک یاد کرد و تکرار محدود
 لفظ اسپم ذاتی باشد خواه تکرار نفسی و اثبات خواه بی هر دو و نیز خواه بحسب مسمی باشد

خواهی حبس دم باشد اما اهل این مرتبه را نسبت یا وشت بر نسبت یاد کرد و مقصد
 بر عکس حال اهل مرتبه اول و یاد کرد و را کنجانش در قالب ساکت تازمانیت که
 ظهورش بود می مسمی بمظهریه یاد وشت غالب نیامده است و کمال اکل حالت
 تا وقت ظهور قابلیت مظهریه نورانی بکلام بجانی ما اعظم شانی است بر سر
 قابلیت متعدده وجود ساکت و آن قابلیت منظریت نورانی سر وجود
 بهمانیت و این طور او پس بجانه غرضانه بطور موصوفیت صفت بجا با هم
 الرحمن است هو الله سبحانه الرحمن و بدین طور خود بر خود تجلی فرموده جل
 اگر چه این نیز عرفانیت بنا بر تواسط مرات مظهریه سر عارف و این کلمه بدین
 عارف و این کلمه بدین سر باین فقیر زبانی که در اوایل باین حالت بدین وقت
 مشرف ساخته بودند حضرت شیخ شبلی قدس سره که خود بر خود تجلی فرمود و در
 کلام بجانی و غیر آن خواه از زبان و دل صاحب حال ظاهر شود خواه نشود لیکن

در هر دو حالت محض ملبوس الشور خواهد بود و اگر اندک شعور بهم باشد هر چند
 بسکروقت باشد اینوقت از آنوقت کمال اکمل اندک پائین و در آنوقت ثانیه
 ظهور او تعالی جل جلاله بطور موصوفیت صفت حقانی بصفت الرحیم ^{الرحیم} الهی
 الرحیم و قول انا الحق و غیر آن درینوقت از زبان و دل صاحب حال ظاهر شود یا نشود
 و در آنحالت آنوقت این کلمه بدین تحقیق باین فقیر حقیر حضرت شیخ ^{العارفین} سلطان
 بایزید بسطامی فرمود قدس سره که باندک وقوع شعور بدان حال گفت که این اندک
 از آن فروتر است و بدین ظهور حضرت حق تعالی تجلی بر ساکت نمود و کمال انجیل
 بر حسین منصور در عین نفس قتل بوده قدس سره و در کمال این حال روح ^{مذکور} حسین
 حکم بدان بایزید بسطامی داشت و بدن حسین مذکور حکم جل حضرت موسوی داشت
 علیه السلام **نکته** غامضه از حالت آن وقت موسوی دریاب که در آینه کرمیه قرا
 ندارد دنیا رویت نظری حسی محال فرمود و لقای حقیقی سری برآمال نمود کما قال سبحانه

علام الاسرار اعوذ بالله من الشيطان الرجيم **وَمَا جَاءَ مُوسَىٰ بِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ**

رَبُّهُ قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ

فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَانْصُرْ فَإِنِّي فَعَلْتُ جَبَلَ رَبِّهِ يُخَالِجُ جَبَلَهُ

دَكَ وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ مُلْكُكَ ^{بسطی} همچنین هرگاه بایزید

بافت آید و فی الحال بر سوال سائل کلمه توبه و تجدید ایمان بر زبانش ظاهر

من حیث حقیقه آن توبه و تجدید ایمان بر طبق و تبع حقیقه کلمه آن توبه و تجدید

ایمان موسوی بود و علیه السلام **القصه** گفت اگر مرشد کامل است بتلقین یا و کرد ^{قلب}

سایکست مترشد تضمین اندوختی صفت یادداشت مذکوره خواهد کرد و بک تحقیق جوهر

قلب ساکت از نور بطور محبت بهانی اثری اندماجیه بغایت کامله ثبت شامه

خواهد ساخت البته تا مگر سعاده عظمی باشد و اگر چه فی الحال بعضی از مترشدان

معتقدان صادق او که استعداوشان قبول لطفی السیر نصیب مبرم داشته باشند

وَأَنَا وَالْأَوَّلُ

در بجهان آن نور متقصد الطهور بحضور اصلی حقیقی احد پس تعالی بطور نیاید در بجهان
 ثمره حقیقی بکشاید انشاء الله تعالی و برهانس آنچه در یاران وی بطور حالت یادداشت
 بطور شود وی مذکور غرضش آنکه این مرتبه بنویسد و در جمیع مراتب نشود و می مشهوره است
 زمانه اصیل است من حیث حجت منظریه نور سیر که لیس الاسم غیر المسمی واقع شده است
 و اهل سلوک را متباه کلمات جذبه صحیحه کامله درین است و نیز برگشتن از آن
 نشود و اصیل مذکور مجرد و مفرد مذکور واحد تعالی که در نیم مرتبه عرفان و وصل عرفا
 و هم برگشتن از توحید مصطلحه مشهوره و نشود و حده در کثرت که در نیم مرتبه عرفان
 و وصل متلبس است و این همه در مرتبه ولایت اولیا هستند و نیز برگشتن از آن مرتبه
 علم معدوم الفهم که از اکثر عرفا معدوم العلم دانند و وصل یاس نامند و این همه
 در کمالات مرتبه ولایت ملا اعلی است و رسیدن بکمال اسرار توحید ایمانی بعلم حضور
 بحسب وصول حضور اصلی صحیحه سیری عرفانی سبجاً بحضور ظهور علم و جوی که این در کمالات

مرتبہ ولایت انبیاست علیہم الصلوٰۃ والسلامۃ بحسب عقاید قطعیہ شرعیہ مبتد

۸۲

جلین لی حجاب خفی بصیحت نقل و عقل اولوالالباب ناکشف صریح حقیقت صحیحہ

کہ این حضور و جمیع مراتب حضوری مذکورہ ابناء زمانہ بحسب تحقق حجت حقایق
مسطورہ اصیل است و ساکنان زامنتہ کمالات صحیحہ اجتہاد و رین است اغلب التوقع

خواہد بود از پنجاہ است کہ گفتہ اند مرشد مکمل تہرست بکہ انمرشد اولی تر است کہ وجود

بکبر باشد و نسبت جذبہ کہ بر نسبت سلوک مقدم گفتہ اند از پنجاہ باید فہمید کہ یا کرد

از سلوک مبتدی است و یاد داشت از جذبہ متوسط و مقدمہ جذبہ کہ گفتہ اند عبارت

از التذاذ باید کرد و حق سبحانہ و آن بی اثر یاد داشت قلبی میسر نیست لیکن در اکثر طلبا

و در غیر مترشدان اینچنان صاحب تضرعی کہ مذکور شد آن التذاذ و در ابتدا بوجہ مخفی

بلات انخی واقعہ شود و در مترشدان آن عالی ہست و اقصی فطرت در اکثر طلبا

ظاہر بود مکرر بعضی نوا در بسبب شدہ مخالفت بحسب عدم استبعاد اما باید دانست

که نظر دولت و افتقار با نکسا نفس خود و نظر عظمت و اقدار بحضرت رب
 سبحانه فی جمیع الازمان در ملاحظه ذکر و رعین اطوار یا ذکر مذکوره بحفظ
 طریق یا دشت مسطوره بنظر تقصیرات و عصیان نفسی خود بوجه استغفار بصر
 تمامی همت بتقویت ضبط استیصال بتقرار بصیرت بکلیه جمیع حواس باطنی بکلیه
 که بابتقرار جمیع حواس ظاهری نیز باشد ضابطه نبذت سمت مستجمع حواس محفوظ
 مضبوط میگرداند باشد و وصف محبوبی را با خلاص خلوص تمام و برابط شغل هرگز
 از ارتباط توجه نکند و وفای نیستی موجودیت خود بر مدام مفهوم و معلوم خود
 وارد و بابتخصار بقای و ظهور هستی بی کیف رب العالمین تعالی زیراکه اگر ذکر از سر
 محبت نباشد از سر غفلت باشد فایده ندهد و ذکر محبت از عبادت است و ذکر غفلت
 از عبادت و اگر ذکر با نیت و قلبی بکنج بدشت حالت نزع و خوف نفس خود که بر
 اطاعت او امر و نواهی خداوندی تعالی شانه و آن از انحراف عبادت باطنی ظاهر است

نباشد و اخل کلام نسیج بود چنانکه پیشینان هم فرموده اند قدس سرهم چنانچه
 از حضرت خواجہ نقشبند استقامت احوال بی استقامت افعال معلوم نیست و این
 کلمه چون از آنحضرت در باب استقامت است مؤید معنی مسطورہ نیز واقع است قدس سرہ
 باید دریافت که من حیث الجلاء صفت دریافت کرده اند یا ذکر و مذکورہ را
 بکمالات قلب بدنی است که از عالم خلق است و آن مضغہ است صوبی اگر چه من حیث
 خفا بکمالات روحی هم واقع است و صفت یادداشت مصدورہ را من حیث الجلاء
 تعلق بقلب روحی است که از عالم امر است و آن لطیفہ است روحی که منظرہ سر را
 و بدان حیث در شان آن وارد است **لَا يَمَعْنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ**
يَمَعْنِي قَلْبُ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ اگر چه بحث خفا بکمالات قلب بدنی هم واقع است
 و گفت عروج و نزول هم چنانچه فنا و بقا تکمیل مصطلحہ معروفہ اولیاء متوخرین
 از مرطابق ولایت در کمالات این مرتبہ عامہ هم که مسمی است بولایت عامہ مؤمنین و آن

تا ظهور انوار کونی است و اقع است در کمالات آن مرتبه خاصه از مطلق ولایت که
 آن مرتبه مسیحی است بولایت اولیا بر وجه کمال است و آن تا ظهور معارف طلائی مختصرا
 چرا که وصول این مرتبه بحسب جذبه و سلوک است نه بحسب اجتناب و انابت نه فوق
 از ان و کمالات آن هر دو مرتبه مطلق ولایت که مسیحی بولایت ملا و اعلی و ولایت
 انبیاستند و در کمالات مرتبه نبوة نیز واقعیت زیر آن وصول آن هر سه مراتب
 من حیث الامالات بخلاف وصول طلّیت بحسب اجتناب است نه بحسب جذبه
 مابینهما اگر چه امتیاز اجتناب من حیث تبعیت خواهد بود نه من حیث متبوعیة چنانچه
 نبی را علیه السلام تمام اصالت و متبوعیت واقع است نکته ستری باید دریا
 که نبی را علیه السلام مرتبه کمالات خود بحیث الامالات است و اگر بعضی نواور
 از امتیان از آن مرتبه من حیث الامالات باشند ما درست و الا بحسب طلّیت خواهد بود
 شتان مابینهما و آنکه در حدیث واقع است **اِنِّیْ لَیْسَانٌ عَلٰی قَلْبِیْ فَاسْتَعِزُّ بِاللّٰهِ**

۱۸۴ **فی یوم سبعین مرة أو مائة مرة** باید فهمید که از لفظ حدیث

ترجمه است بحجاب واقع است نه بنزول و گفت که چون عروج مناسب بسط است

و نزول مناسب قبض اما تفاوت در کیفیات عروج و بسط اگر چه درین هر دو

اطلاق ظهور معنی بر یکمنوال مینماید آنست که باطلاق بسط شرط ترقی نیست چنانچه

باطلاق عروج شرط ترقی واقع است و تفاوت در کیفیات نزول و قبض آنست که

در قبض بمرتبه پایین آمدن شرط نیست چنانچه در نزول شرط است و چون درین

هر دو مرتبه عدم حال است تفاوت یک دیگر آنست که در نزول هر چند عدم حال

پایین تر باشد بی آرام نخواهد بود و در قبض هر چند بکمرتبه باشد بعدم حال

آرام خواهد بود و گفت که خطر را وجود مثالی است و موجودیه آن بوجود خیال

متعلق است خواه خطر ذہنی بمکلمات نفسی هوایی باشد که طور آن بمقتضای عنصر

آتش مادی است خواه خطر دانتعاش مجوسا ذہنی باشد که طور آن بمقتضای

عنصرتی و خاکی است و این هر دو نوع به جان عنصری باشد با دی خواهد بود
 و عدم تعلل هر چهار طبع عنصری خواهد بود قله یا کثرت و برعکس نیست که حسب خطر
 کثیره را آخر خشکی مانع واقع میشود و خطر را مورد است و مصدر است و منظر
 و منظر اما مورد آن دماغ است و مصدر آن سینه و منظر آن دل و منظر آن نور^{ست}
 و چون تعلق لطیفه خیال بر تنه ثانی نفس روح که مسمی بر نیت من حیث الظهور^{نیت} و
 از اینجا است که سیر و ویای منامات نمودات مثالیه لطایف متنوعه خلقت مختلفه
 بدان لطیفه روانی روح مطلق است نه با لطیفه میقمی از اینجا نکته در تعلق روح به
 از سر آیه کریمه دریاب قال لد تعالی **نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** ^{نکته} گفت
 فیه الروح او روحی او نکته دیگر از اینجا باید دریافت که سالکی ناو که مستعد با^{ستعد}
 علم است بعد از عدم ظهور خطر از آن هر سه محل ظهور خطر را بنا و رای نفس با طقه خود
 می باید و باید دریافت که ظهور خطر بحیث جلی است و مصدر آن بحیث خفی و در

آن بحیث انجی است بحسب قابلیت محال مذکوره و شده قوه خطر بقوه
 ظهور لطیفه و بهی متعلق است و نفس موجودیه آن کو نیا برای تعقل و تفکر است
 هر چند الظورات خطرات کمتر جمعیت بیشتر و بطور علم لدنی قریب تر و بداند
 که اگر تکرار خطر بر هر واحد است نفسانی است که کار او مراد خواهی است هر چند
 نفی کرده شود و اگر تکرار خطر بر مورد انواع مختلفه است شیطانی است که کار او
 محض اغواست و گفت که تفریق ملهات روحانی و شیطانی به تطبیق او امر و نوا
 خداوندی بشرعیت ماموره واضح است لیکن در اطوار مباهات باید در
 که اگر از فوقی است و از پیش او است از راست او اما مایل بخت و عقب بنا
 رحمانیت و اگر از چپ است و پائین مایل است نفسانیت و اگر از عقب است یا
 چپ است شیطانیت اینها را با هم خبر حقانی معلوم شده است و بتجربه آمده خواه
 الهام یافتنی طور باشد یعنی از بیرون خود خواه قلبی طور بود یعنی از درون خود

و چون از کثرت طعام و منام و از بسیاری دیدن و شنیدن و گفتن طبیعت
از حد اعتدال بعباد می آید و بتوهم شتی می افزاید لاجرم خستیاگر کثرت امور مذکور
چنانچه کثرت طعام و غیر آن ممنوع گشت و نفی مطلق خطر و محال است لیکن چون
اطوار متفرقه با هم واحد پردازد و جمیع گویند در هر مرتبه که باشد خواه در مراتب
خواه در مراتب مشابهه و از مطلق خطر ترقی و وارتگی بر دوام بحسب تخلص
از متخیله است و آن متعلق بظهور و وصول نفس حقیقه انسانی خود است که سر ربا
مرخو و رایعنی نفس عارف و اصل اصل را می عالم و عارف بنفسه و بر به من
الاصالت نه بطلیت اما ترقی و وارتگی از مطلق خطر بلکه از نفس متخیله
جمیع لطایف نفس آن عارف و اصل را نیز باوقات نادر است که بسبب آن ظهور که
ربا نیست بظهور سبحانی متعلق و این زمان خلوت متخیله علی حسب الاطلاق و الکمال است
والا او ن فرد زمانه صاحب خلوت متخیله را نیز که بحسب ظهور علم عرفان مابعد سبحانه

بسر نفسی خود داخل متخیله او را علی الدوام واقع است بحسب خصوصیات مقتضائے
 ظوُّرات بعضی لطائف نفسی از توابع ذاتی وجودی نفس موجودیتی خود را
 متخیله در کار است خواه بوجه حیثیات تخیلی مراتب ذکر و عرفان و علم باشد
 سبحانه باشد خواه غیر آن مگر که بعد از آن اوقافه نادره مخصوصه مذکوره گاه
 معطل زیر آنکه حصول تخیلی از کیفیات است هر چند الطف باشد و حق سبحانه ^{مکلف} محض
 اقدس است و همچنین سرفرازسانی در تمامی ممکنات نیز بی کیف است که ظهور
 شرحقانی است بمنظربه ربانی سبحانه فی تم آفاده **نکته** باید دریافت چنانچه
 آب آینه بحسب ظهور عکسی ظاهر است بحیثی که گانه هو واقع است هر یک
 باشد کسفه خواه لطیفه آن آب مرآتیکم صا و قه عکس متحقق محکومه بود و
 این هم متحقق فرموده اند که علم تحقیقات اصلی صحیحه اوقه غامضه تحقیق علم ^{حیاتی}
 بعلم لدنی اصلی بطور نفس العالم بکمالات مقتضی الظور المطلق بمرات عرفانی

از مرتبه خفی سزای از شرف وصول کماله ولایه انبیاست مرصاحب تسبیح اعظم
 و برهان از اتصاله علم حضوری و حضور علم اسی مطلق بعلم لدنی اصلی شهادتی نیست
 که این عالم علم لدنی اصلی حقیقی را و قانون کنه مسایل عقاید مقررده اسلامیه من حیث الاله
 مبرا از ریب خطا مربوط و مضبوط محاکم حقیقه مناسبه قواعد مقررده مستنبطه نص و حدیث
 بصیح و اقمه بصوت واقعی معقول عقلی مناسب نقلی فی حتمیاج تحصیل علم کسبی فی
 بعلم حقیقی بالله بصفاته و اسمائیه الذاتی الوجوبی التعلی و بعلم حقایق اشیائی
 خالق الله سبحانه بحقیقه الطور الحدوثی و خفائه الکوئی بعلم صحیح مرئی از ماهیت نفسیه
 کما هی کما هو متحقق باشد و این فضل فضل بمحض فضل کامله اوست تعالی تر

مخصوصه قبول فضل محمدی علیه و علی آله و صحبه و اتباعه الصلوٰه و السلام **عَلَّمَ**
اللِّسَانَ وَعِلَّمَ الْجَنَانَ فَذَلِكَ عِلْمُ النَّافِعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ
وَعِلْمُ اللِّسَانِ حُجَّةٌ لِلْبَيِّنَاتِ حدیث است و بطور فضل فضل مذکوره را که در فضیلتها

کثیر و یعنی در کمالات متون کمال فضل مطلقه سبحانی افضل است هیچ علق و آلتی است
 زهد و مجاهده از طریق عبادت و عبادت شرط نیست الا اجتناب از کمال فضل بی نهایت
 تعالی و اگر بگویند فرشتا حیل و بهانه مقبله واقع باشد کمال عجز و نیستی بنظر ذاتی و صفاتی
 ظاهری و باطنی خود تو فائق نگاه داشت علمی باید و این هم کما حق کمال بود و هر حال
 هر چه بود از فضل او بود و تعالی ما قدر الله حق قدر او ای ما عظم الله الحق عظمه
 دلیل تصریح است پس بهر حال سرانجام جمیع امال را مال بمحض فضل حق باشد سبحانه
بگو گفت و قتی آخر شب در مسجد نشسته بودم و بعلم عطیبات حق سبحانه حاضر و
 بهر آن ندانم که چه کرده که بدین قبولیت رسیدی مسلوب الباطن چنان آمد
 که هیچ جوابم نیامد آنکه کلمه عجز بر دل ظهور پذیرد گرفت و فی الحال آن هم مقبوض
 شده هیچ نیامد که بگویم بعد از ساعتی خود امر فرمودند که هیچ بمحض فضل قبول
 بعد از قبض مرتفع گشت در خاطر گذشت این حفظ هم از عین فضل بوده لیکن

عجب آنکه از کلمه عجز هم مقبوض نمودند پس معلوم ساختند که این از کمال حفظ فضل
 زیر است که عجز حقیقی چنانچه بر حسب متعادل غطت و قدرت آنحضرت شاید تعالی آن
 از که آید و نیز عجزی که مستوجب طور این فضل عظمی باشد ازین بیچاره و هیچ حنیف
 بر حمد بجا آورد **دَلَّكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مِنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ**
 نور بود و احمد اندر خاک پاک بر که شد از شیشه افلاک پاک کان باقی
 العلل من جمله کون قباب تو سین آمده نسبت و کون بودناری چون که
 ابلیس لعین سوخت از کبر و شده داغ جبین هر که او را فضل حق شد و رازل
 چشم بر فضلش بداد و ذی خلل هر که را فضلش بود و ره آورش حفظ حق بقصد
 او شد یا و ریش هر که را فطرت بود و فضل اموال خواه نا خواهش بدادند از فضل
 مان بلا و چشم بر فضلش بر بند هم ز فضل او بود و همت بلند و گفت روزی مرا
 ندانند لسانک سیفک وقتی ندانند **مصرع** دست او در کارها دست خداست

و معلوم شد که این خبر در باب اهل آن منصب عظمی است نه در باب اهل کمالات
آن و گفت و قتی شب جمعه بعد از نماز مغرب در مسجد نشسته بودم و در خوانیم
علمی بنورانی با سبز چتری نورانی طفیلی ظل علم محمدی علیه الصلوٰه و السلام
بنسبیم عطا نمودند که این خاصه است که متوسلان تو در سایه این علم باشند بعد
و عدائی عظیمه بشارتهائی کریمه واقع شدند که تفصیل انطولانی دار و بعد معرفه
کره مجمل و کرمانی مفضل عضری بحقایق قواعد و ضوابط بعضی نمودات و مضومات
از تخصیص خصوصیات حقایق و معانی مترجمه مضبوطه بدعائی متنوعه متحقق میشوند
بعد از آن سرور را علیه الصلوٰه و السلام در واقع برقله کوهی بس بلند و ترا
دیدم که براق بلندی قرآن میخواندند و مردم بشارت بجزم خدمت آنحضرت صلی الله
راهی اند بسیاری از راه برآمد افکوه غلطی کرده و پراین کوه در جنگل نشین میکردند
میروند و بعضی در همان جنگل حیران میکردند و بعضی برگشته بر سر راه برآمد آن

که در کمر کوه واقع است در بر آینه گان داخل میشوند پس بعضی بر سر برآید و بعضی
 در راه ازین ستر تا اول سراجا بجا مینمایند بعضی متوقف استاده و بعضی روان
 به تیزی و هیجانی مگر خنده گسان که بر در آینه گاهی گرامی رسیده و کس از عظمای
 هذه الزمان در اندرون سرائی با ادب استاده و این فقیر متصل بساط الحضر
 با ادب استاده اما هر چهار مایان برهنه حرف و بر سر او هر کس اینک سیاه متو
 و من مخلوق صاف هستم آنه و در عالم صلعم با تهنه و چادر بردوش و دستیار چه بر
 لیکن هر سه تا کمر سفید نمایی مکیانه و من بمان کتاب قرآن فاضله رسول را با نشان
 او علیه الصلوٰه والسلام بر سر خود برداشته بهر دو دست گرفته در عقب آن رسول^م
 را پی شدم و میروم و آن هر سه کس بجای خود ماندند بعد معانی و قایق بغضه ایات^{ست}
 احادیث من حیث الاسرار عجیبه غریبه صحیح صریح منکشف شدند و در وجدان^{حق}
 حصول مسائل ضروریات لازمی روزمره از عبادات و عادات هم من حیث^{تحقیق}

۸۹ اصولیه آنسایل فقیه بحسب تحقیق اکثر حقایق آن میسر گشت هر چند که محض امری عالمی بود
و قرآن بهم بخواند و بودم مکرر و سه پنجه طفلانه فارسی و آن بهم فراموش نشودند
و قرآن بهم در خواب خوانانیده اند این واقعه چنین بود که روزی در خواب واقعه دیدم
بمهران واقعه از حضرت رب العزت تجلی صوری مجالی صوری منکشف گشت امر و ^{تقدّم}
که تو قرآن چرخ خوانده گفتم خداوند اتو قادر می که حالا بهم تعلیم نمائی فی الحال و بی ^{تقدّم}
از فوق پدید آمد تا ما را از مرتبه غایت خفیف بالا کشید و بهمان یک لحظه که دست من
بر آن دست معظم اتصال یافت تمامی قرآن را از باب تسمیه تا سین آخر لفظ بلفظ تعلیم
صریح یافتم **الحمد لله والمنة** با وجود یقین معتقدانه که کاهی حدیثه که
باستفسار کیفیت ختم حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که از رکابی تا بر سبدن
پا بر کاب ثانی تعجب می آورد و تسکین مرتفع گشت اما از زبان فقیر که بعد از آن ^{سند}
واقعه شد آن حالت حفظ قرآنی مخفی گشت و حفظ شریعت و ادب طریقت به ترتیب ^{عینی}

من حیث رعایت و تقایق کمالیه میباشتم و تانده و الا یام بچنانست و بر خوارق
 عاده هیچ فردی مطلع نشد مگر بعضی از محرمان و گاهی که از اصابت و ردیگی قبیه
 احوال و ابادانی و شت و صحرا بر بعضی کسان واقع میشد بنوعی می بود که خودشان
 بهم نمیفهمیدند مگر بعضی اعیان نیز که با ظهار ما موز نبودم و چون مردم بیکانگان باوجود
 طریقه و عاده محمود و العلم که نصیب من فرموده بودند من حیث الجمل بغبار میگو
 و مرا بر ذاتی تحمل ظاهری و باطنی خوب و اقله میشد که هیچکس را بد و عا نمکردم و رنج
 بهم نمیشد بلکه از شومی نفس خود رنج تر میباشتم و روزی ند اگر و ند بر ملا متی که
 در عمل لغرمت باشد مقبض الفیوض از منکوة کمالات اهل ولایت انبیاء علیهم السلام
 و السلام و بر ملا متی که در عمل برخصت باشد مقبض الفیوض از منکوة کمالات اهل ولایت
 اولیبت قدس سرار بهم و گفت بنش ازین ایام که ایام تحریر این رساله اند بدست
 تا مدت دو سال هر دو قدم محمدی صلعم را بر سر خود همیشه می یافتم بعد از مدت دو سال

با وجود این سعادت روزی دست چپ مبارک آنحضرت و م بردوش چپ من
 ظاهر آمد هسته آهسته در و روز تا مرفق من بطور کرد بعد از آن دست راست مبارک
 آنحضرت صلعم بردوش راست من ظاهر آمد و تا سه روز هسته آهسته تمامی دست
 بازویی مرا تا منتهای انگشتان فرا گرفت بعد از آن او از آن دست چپ کمر میهم
 چپ مرا از مرفق تا تمامی فرا گرفت لیکن از مرفق تا آخرین دست چپ درین فرا
 گرفتن کمتر از وجب و پنجاه از مقدار سه انگشت و کابی چهار انگشت و کابی مقدار
 پنج انگشت یا زیاده از آن دست چپ مبارک آنسرور گشته و می نماید و اکثر اوقات
 تابند دست مکر بعضی اوقات تا تمامی بعد از آن روزی وقت عصر در مسجد بودم
 که یک طریقه غریبه ندایم کردند که همچنان بان روی مبارک تو چه بکن همچنان میگویم
 که وجه مبارک آنحضرت عظم بر روی این بنده ظهور فرمود پس بطور مبارک آنحضرت
 معظم صلعم تا تمامی سینه مرا فرا گرفت و وقت علم حضور با دراک و قایق حقایق عالمیه

اصنی کا ملہ کمال اکمال بعلم باللہ رسوخ بر رسوخ و ظور بر ظور در پذیرفت و
 با وجود ظور این همه تشریف و کمیت عظامی آنطور نورانی آن هر دو پای مبارک

هم هنوز بر سر این فقیر احقر پدید است **وَلَا تَفْضُلُ اللَّهُ لِقَوْمِهِ مِنْ تَشَاءُ وَاللَّهُ**

وَالْفَضْلُ الْعَظِيمُ و بر هر شخصی که رومی دل بهربانی قلبی می آید برومی ظور آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم و بارک می شود و اگر آن شخص در آنوقت بقابلت متعدد بطور آن

ظور کرامت متعدد آنطور معظم را در می یابد و الا فلا و کثرت ترتیب این فقیر در

خواب و واقعه با طوار مخصوصه از آن حضرت و یا از خلفاء راشدین و یا از فاطمه

الزہرا و یا از جبریل صلعم و سوانتی تربیت اصحاب کرام از شیخ عبدالقادر جیلی و یا

از شیخ بایزید بسطامی و یا از خواجه بها و الدین نقشبند و یا از خواجه محمد باقر

و یا از خواجه علا و الدین عطار قدس سیرار هم روحانیا تربیتی واقع شده است

و از دیگر مشایخ کبار فواید و تبرک نعم بسیار روحانیا یافته ام چنانچه از نسبت

حضرت شیخ احمد جام و از حضرت سلطان ابراهیم ادبم و شیخ بها و الدین ذکریا
 و پیر بهلانی و شیخ فرید شکری و شیخ نظام الدین و خواجه قطب الدین و شیخ
 نصر الدین چشتی و بهوی و شیخ شرف الدین یانی بقی قدس سرهم و وقتی در
 قبر شیخ شرف الدین مذکور بتوجه کمالات روحانیش مشغول متضرع بذكر حضرت
 حق سبحانه متغرق نشسته بودم بعضی عجایبها دیدم و بهمانگاه در استغراق بهمان
 توچه دیدم که ملائکه کرام نام اولیا الله عظام بر چهری که کاغذ طور مینماید میسوسیدم
 این فقیر را افضل الاولیا نوشتند و گفت جنن معلوم فرمودند که بحسب قابلیت
 استعداده نام این فقیر عبد الله است که مزلی من اسم الله است سبحانه و در اولیا
 بروی راسی از اسماء الله تعالی تخصیص مری است من حیث البقیة چنانچه هر
 را از انبیا واقع است اما ان من حیث متبوعیت بالاصوات است و درین مرتبه
 متبوعیت بالاصواته نام محمد رسول الله عبد الله است که مزلی آنسر و عالم بحسب آن

حقیقه مذکور و اسم الله است صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین و سلم و بارک و
وقتی آخر شب بیت و چهارم ماه رجب نشسته بودم که حضرت فاطمه الزهرا ^{رضی الله}
تعالی عنه بجزای خوب بشارت نمود و از حضرت حق تعالی افتتاح اسرار ^{بعضی} مستل
خوب واقع شد و پیاله شراباً بطور انصیب ظاهر گشت در باب متوسلان خود نیز
درخواست کردم قبول شد و این مرتبه دومی بود و پسر و زار آیند از بهمان ^{بیت}
نماز فجر بعقد اشراق بجلقه یاران طلیقت نشسته بودم و حافظی از یاران ^{رشی}
قرآن میخواند سامع بودیم که همدرا نوقت آنسرور عالم وسیله اعم طور و برود
و برود دست مبارک خود دراز بگشود و این فقیر را بمصافحه معظم خود سرفراز ^{نموده}
فرمود که هر که از یاران تو بتلقی این مضمون یعنی بر که از متوسلان تو مصافحه ^{تو}
بکند آن مصافحه بمن است و درین میان نور اجابت حضرة حق سبحانه بمطهریه ^{سست} برود و
معظم آن حضرت وسیله لیزات ظاهر بود و دست رست مبارک خود را بر سینه ^{این حقیر}

بتمامه مالید و بر تمامی روی نیز و بر سر و عقب بروید آنند که این همه اظهار از ۹۲

حسن کمالات کرم کامله خویش است که همچو این فقیه ناکس را که صریح مستعجب جمع

قباح است بچنین بی بهانه بنوازند آری **مصراع** با کریا کارها دشوار است

و ادوار قابلیت شرط نیست **لیک** شرط قابلیت و ادو است **اللهم صل علی**

و علی محمد و آل محمد و بنی محمد و گفت هر چه درین عالم از هستی و زندگی

امکانی جسمانی روحانی حرمانی و نورانی و ظلمانی لطیفه و کشفه از اطوار حق و بحق

و امثال آن وحش و حرکت و خواش و قوه و غیر آن واقع است همه از تاثیرات

مختلفات اندراجیه عناصر خاک و آب و باد و آتش پدید است بطور تاثیر حاکمه

کره مجمل عنصری تبعی از پنجا است که بعضی حکما بحسب این کثیفات ادقه غلطی کرده

همبرین مذذب مانده اند و بعضی وهریه شده اند و بسبب عدم قبول استفاوه

توسط نبی علیه السلام از علم فوق بطلت زعم خودی خود باز مانده اند و ندانند

که همه تاثیرات اندماجیه که مجمل اجل یعنی مجرد کرده عنصری بهم که نظر بسوای ^{ظهور}

طبیعی است ظورات متنوعه مقتضیات صفات وجود و حیات و ارادت

قدرت حقانی از کی سبب آنکه حقیقی است تعالی شأنه چنانچه در قسم ثانی خلاصه ^ن

این حقایق بهم مشروطاً و مفصلاً واضح شده است و بهم بسبب آن غلطی از نقص ^{سبب}

که خلقت جن منکرند و میگویند که همه تاثیر باد است بهر عجز به بهر جا که ظاهر شود ^{ند}

که بتاثير طور مخصوصه آتش و باد خلقت جن بآید آن کشفه خفیه حقیقی واقع است

که نسبت باین ابدان حیثاً و جبرماً بحسب خفای ظلمتی لطیفه نفیس خویش لطیف ^{نما}

واقع است و ظهور آنها بمقتضیات ظورات قبول تاثیر تاثیرات مختلفه محال است

بقبول غالب صفت آتشی است بقبول ظهورش دیده و بقبول اغلب صفت بادی بقبول

ظهورش پس بقبول صفت آبی و خاکی بقبول ضعیفه مغلوبه و بغیر از وقوع این ^{شرایط}

مذکور و بقول هوایی ظهور و خل جنیان محال است و ظهور ایشان اکثر بصورت ^{سبب}

و قوت ایشان پس زبون است و ایشانرا جس کردن با ثبات نظری بجهت
 ۹۳ و راندن ایشان هم با استقلال بهت آسانست و گفت صفت دو بینی احوال که
 بقسم نظری بغلطی مشهور است بعضی گویند که دو می احوال در مغز احوال است
 و بعضی گویند در هوا با احوال هوید است و هر دو وجه منظور ثانی را موجود
 موهوم خوانند و بنفس امری خارجی ندانند گویم که دو بینی احوال صادق است
 نه کاذب و نه موهوم و بدان نقصانی نه بلکه اگر نقص علمی نباشد این هم از
 ظهور کثرتی کمالات کامل صاحب نظر است اگر بعجز نباشد و سرش نیست که غلطی
 احوال بدوئی است نه بدو بینی زیرا که من حیث حقیقه واحد ناظر واحد است و نظر
 واحد است که طور صفت بینائی ناظر است و منظور نیز واحد لیکن اگر از محال ^{خود} ظهور
 نظر بطور مستجمع بطریق واحد بوجه جمع بر منظور میرسد منظور نظایر بواحدیه
 در نظر پیدا باشد و اگر از محال ظهور خود بحسب تفاوت حال محل ظهور خود یعنی تا

نظر بطور متغرق بر منظور میرسد منظور بظاہر با ثنیت هویدا گردد و فافهم
یا اخی از نکات اسرار صیحه صریحه قریب الافهام از کشفیات حقایق عالم کشف
خلق که حقایق ظاهر صوری نیز چه دقیق اندشتی نمونه خرواری بود مثل مشهور است
ه بس کم خود زیر کانرا این بس است و حقایق کُنه بود و نمود و موجود
اشیا بیشتر واضح خواهد شد انشاء الله تعالی و گفت درین طریقه علیّه اقرب طرق
چنانچه حضرت خواجہ نقشبند فرموده است قدس سره **وَجَدْتُ طَرِيقًا أَقْرَبَ**
طَرِيقَ إِلَى اللَّهِ و نیز وزیری در میان نماز سنت و فرض وقت فجر حضرت عو
الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در باب حقیقه کمال این طریقه علیّه **نقشبندی**
باین فیه فرمودند که قرب خدای عز و جلال و تعالی برابر این هیچ طریقه نیست دیگر
و این فیه با و آخر کار خود بعد از سلوک و سیر و نتائج دیگر از بعضی سلاسل دیگر
بساکت و نیست جذبه و آگاهی این طریقه علیّه بتوجه خاصه مخصوصه حضرت احمدیه

شیخنا و مولانا قدس سره که منظر کمال اکمله این طریقه بود دست تربت
 یافته است و راجع احوال نهایت مقام خود آنچه برای ارشاد مخصوصه این طریقه
 بود مخصوصه را که تباقی غنی توسط فیض روح محمدی علیه و علی آله و صحبه و
 الصلوٰه و السلام برای بعضی برگزیده کان خاص از لی از طلاب طریقت علم
 بآنند که بطریقه اقرب طرق بسرعت سیر حسن طریق آن محبوبان مجتبیان
 حقیقی مجذوبان باطنی ساکنان صوری اعلیٰ قضیٰ اصلی نفسی اصلی حقیقی و
 باین طریق که سلوک یاد کرد قلی محفوظیت از ذکر معده و دم تا شریاد
 بسیر توجه بتقدیس تحت سبحا بحال مظاہر لطائف سه انسانی بوجه جلی مخصوص
 متین مایموتوف بوجه خفی مخصوص تضمین قصد اول بقصد انظوم ریاد
 بسد راه تلویحات باندک مدت بسیر خاص جذبه کامله تضمینی بدان سلوک شامله
 بشود و مستی بمظهریه اسپم ذاتی که در جمع شهودات اهل مشاهد و این شهود بتجلی

نقلی و عقلی بحجت عقیده مأموره چنانچه واقع است **لیس الاشیء**
غیر المسمی این دلیل معتد مأموره مبرا از شائبه و مضان شیطانت است
 بعد از آن سرعت ترقی بوصول اجتناب بطور افضل ظهورات بحقیقه معنی اسم الظاهر
 و اسم الباطن کما قال هو الظاهر هو الباطن سبحانه که بواسطه تجلیات جمیع
 کمونیات کشف لطیفه که بآنرا الوقوع نصیب مبتدیان و متوسطان و منتهیان مصطلح
 اهل زمانه واقع اند اگر چه بعضی آنرا از نادانی خود من حیث لطایف غیر مفهومه
 با دراکت ناقصه خود تجلیات محبوب حقیقی غرضشان با لا صالت نامند و بطلان آن
 نادان مانند و ما و رائی آن شود و خاص بهم که آنرا ظهور مشهودیت میسر نمیشود
 ایسی گفته شده و آخر آنطور را ظهور مشهودیه نور ذاتیه بکیف مسمی بمظهریت مراتب
 نور الاسم دانیده اند بوصول سری بوجه قوه بطور شدت قوه صحیح تکمیل صریحه
 ایمانی و یقینی به بحیث محض شرف ظهور حضرت اقدس تعالی سبحانه بظاہر اظہر کمال

وقت زید خیره باینقدر روشن اسلام و دین پروری درین ایام مقدمه ظهور
 حضرت محمد موعود است چنانچه در حقیقه ظهور وجود این فقیر معارف و علوم غریبه
 در حقایق اسرار عقاید ایمانی که بصیحت قبول بموفقیت نقلی و عقلی واقع اند
 چنانکه بالاند کورگشته است و خدمت این بادشاه وقت زید خیره که بسند مهر و
 دفع شداید بعضی اسباب شداید مملکه که بالقای غیبی ازین فقیر واقع شده اند
 چون در خیال بعضی مردم محمول بر خوش آمد نمودن بدینست دفع بد ظنی آنها و
 و گفتن موقوف کردم الغرض طالبان حق عقیده دارند که محمد موعود اند
 و نیز وقت ظهورش نزدکیت رسیده است رضی الله تعالی عنه و ازین کمالات
 تعجب نکنند که اگر چه این فقیر تصرف بر کسی نمیکند و بخود جز به بنمایند بنا بر آنست
 بجهان و عده واقعه شده است که من تصرف بجهت اختیاری ترک کردم و تو همان
 کسی را بمن متوسل سازی و بر توسل من ثابت داری که البته بقضائی مبرم و یاز
 مغفور

بدست قریب هفت سال نصیب شده بود بتوارشاد و هر دو مرتبه جامعه کمالا
 مشوعه پیر تهر و ایانی روح این فقی را مامور فرموده بودند و آن کار خود
 از اقطاب متعدد و مشوعه قطبیت ارشاد و از تابعان این فقی بر نیابت معز
 می آمد همچنان درین ایام بحسب تقاضائی کمالات خلافت که فی الحقیقه این خلافت
 آنست که بفقیر عظمی حقیقی است بتوسط سهری بامر کل توسط ساخته است صلی الله تعالی
 علیه و علی آله و صحبه و تبعه و سلم و بارک چنانچه از حضرت تعالی و از آن حضرت
 توسط خلقت جمیع عالم صلی الله تعالی علیه و سلم قریب به سیست کس را از اولاد
 او سبحانه ازین معنی مع کمالات و کمالات حال خبر شده است و گفت چند مرتبه که
 برای صحت این علم بالله که در او آخر حال نصیب شده است و برای خدشات توهمی
 بعضی منکران نامنصفان و برای خیر عاقبت خود و برای خیر عاقبت همه متوسلان
 ماضی و حال و استقبال خود و برای آنکه هر همه در زمره اولیا مقبولین نفرین
 میشوند

بحضرة رب الغرة باستدعاء فهم خود و درخواست کردیم این آیات کریمه ظاهر

مخبرند و ما کان المؤمنون ینفذوا کما هم یؤملون **فَکُلٌّ قَرِيبٌ مِّنْهُمْ**

طَائِفَةٌ یَفْقَهُوا فِی دِینِ ابْنِ دَاوُدَ وَآدَمَ إِذْ أَحْبَبُوا إِلَهُهُمْ لَعَلَّکُمْ

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَا کُفْرًا وَلِیَجِدُوا

فِیکُمْ غُلَظًا وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ مِنْهُمْ

مَنْ یَقُولُ أَیُّکُمْ زَادَتْهُ هِذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيْمَانًا

فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ یَسْتَبِشِرُونَ وَأَمَّا الَّذِینَ فِی

مَرَضٍ فَرَادَتْهُمْ إِلَى جِسْمِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ کَاوِدُونَ هُوَ الَّذِیْ یَجْعَلُ النَّفْسَ

مَنَازِلَ لِّتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّینَ وَالحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ

یُفَصِّلُ الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ . إِنَّ فِیْ إِخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا

بِأَنَّهُم فِی السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَّقُونَ . إِنَّ الَّذِینَ

وَالْقُرْآنَ وَفَلَدَهُ

لَا يَجْعَلُونَ لِقَاءَنَا رَوْضًا يُبْتَغَىٰ الدُّنْيَا وَاطْلُفُوا مِنْهُ وَاللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ سَائِغًا وَجَنًّا وَأُولَٰئِكَ هُمُ النَّارِيهَا كَانُوا فِيهَا يَكُونُونَ
إِنَّ الدِّينَ أَمْرٌ وَعَمَلٌ الصَّلَاةُ لِبُيُوتِهِمْ وَلَهُمْ بِأَيْمَانِهِمْ
وَبِحَبْلِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمَرُوا لَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَكَانَ اللَّهُ

وگفت روزی در سواری در شان علم این فقیر این آیه کریمه الهام فرموده

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِّيعُوا اللَّهَ وَاطِّيعُوا الرَّسُولَ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُعَلِّمُهُ

یعنی در هر مرتبه که باشد ای که مراتب امر خلافت یا در مراتب امر امامت و امامت

مشتمل است بر مراتب امر علم لسانی و هم بر مراتب امر علم جنانی و گفت کلمه فی

رَبِّ صَلَاتُكَ الْجَمَانِ بِالْقَابِلِ وَجُودَكَ أَيْ ظُهُورَكَ حُجَّةً لِقَائِكَ

یعنی در هر مرتبه که باشد ای که مراتب امر علم لسانی و هم بر مراتب امر علم جنانی و گفت کلمه فی

یعنی لبوت العقیده با ثبات حقایق العقاید و البطلان الباطل ای لرفیع

بارتفاع المشابهة من العقائد وانت الایمی ثم قال طریقت محمدیه تکمیل برآیه

الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وگفت از جمله جبل و شش سال عمر تا حال

درینده بیت و چهار سال که بطاب برآیه طریقه علم بالله گذشته اند آنچه از

عجایب و غرایب از بعضی کنوف علوی و سفلی و از نصب کمالات کمال قطبت

متنوعه و از مراتب غوثیت و از مراتب امامت و خلافت نصب من نمودند ^{مفصل} تفصیل

آن کتابی دیگر مخصوص یابد اما از حقایق این مناصب عظمی و درجات ^{حجت} علیا من

تحقیق خصوصیات آنها پاره قسم نمائی در کتاب خلاصه المعارف مرقوم شده است

ای برادر این غرایبات بهیچ اهل فطرتی انگار نکند زیرا که از فضل حق سبحانیست

تعجب منکرانه نکند مگر جالبی چرا که اگر خواسته باشند مثل من بهر ناقصی بهیچاره خواه

بجلا خواه بخفا هر چه خواهند بدهند خواه بر خلایق هم بطور آن خواسته باشند خواه

و از ذکر پاره خارق عادات جانی تعجب اصلا نیست که از غیر مومن واقع میشود و اما در ضمن

این همه مذکور حکایت نیتی است صالحه بخوبی خداوندی غرضشانه یعنی که چون
 تصنیف این رساله برای فرزندان یکا نکان حبشی و بنی است و طالع مجبول بر
 که سخن یکا نکان و محضان بیشتر موثر می باشد پس عزیزان صادق الاخلاص که
 پنی و کروی خلوص صفائی فطرت خود را بطلعت بی اعتقادی و بی اخلاصی و
 اثر یکا نکان مکر و برهم نهند که مقرر است چنانچه از حواجه عبدالصاری است
 آبی آن چیست هر که را خواهی بر اندازی با ما در اندازی و اطهار این کلمه نیز از شفقت
 والا هیچ پروائی نیست بزرگی فرموده **توحید چو افتاب تابان شدن است**
 زین بشیره طبعان چه هر آسان شدن است **که خلق نیست حاجت غرض نیست از کوری**
 اجتناب بهمان شدن است **یفعل الله ما یشاء و یکلم ما یرید و چون سنت خداوند**
سبحانه در عالم اسباب با سبب است که تالی **إِنَّمَا كُنَّا فِي الْأَخْصَابِ وَآ**
مَنْ كُلِّ سَبَابٍ فَاتَّحَبَّ بِيَاء **پس وی سنت بر حق علیه الصلو**

والسلام بحفظ ترتیب به ترتیب آمد **لَنْ تَجِدَ لِسْتَهُ اللّٰهُ تَبْدِيلاً**

نفس صریحیت پس امید آنکه برادران عالی فطرت بغموض عجایبات از دریافت غرائب
این کلمات بهمت مراتب اقصی بمقصد اصیلی حقیقت رغب تر شوند و از مخافات و نازیها

مراتب طریقه متنبه مانند و امید و ارکمال اکل هم باشند **مِنْ اللّٰهِ التَّوْفِیْقُ**

وَالْاِجَابَةُ مِنْ رَبِّكَ گوشت به نسبت حسن سلوک این راه عظیمه محبت ذاتی آنجست

تم کماله بحق ادای حقوق آن در حسن ادای اطوار و اوضاع همیشه خود را ناقص

انقص می یابم قوله تعالی **مَا قَدْ رَأَى اللّٰهُ حَقَّ قَدَرِهِ فَعَبَّ وَاعْتَصَمَ** **عَظَمَتُهُ** بر حال خود

می بینم **بَاکِرِیَّانِ** کار ما دشوار نیست و حسن سلوک دین راه بنظر انحصار

اوقات بروقت نفس حال با انقطاع امال بدافع تخیلات خیال باقتصار افکار متخسوع

و خضوع با دلبسته نیاز یقین حضور جلالت و عظمت و قدرت الهیه رب العالمین معبود **حَقِیْقَتِ**

جل جلاله بعبودیت معنی یعنی کائنات ترا به بجز نیستی حال ظاهری و باطنی بعبادت مرضی نرباد

از بهوا برضا بقضا بحسن عمل غریمت طریقت را صحبت مرشد کمال کامل معارف علوم

اصالت ضرورت زیر که بی آن بتعلیم غنی به تربیت لاریبی بیعلم لدنی صحیح^{صلی}

نادرست و حکم مرا کثر رست نه نادر را زیر که نادر نادرست و اکثر احوال لاز^{مست}
غنی بهمانه نوش سحری در نوش نشی دارد در حفظ حال مشرب زنده^{کشش} دارد

قطع کمال دارد از مساوانی دلبر تغریق خویش خود را بهم سایه خویش سیار^{دارد}

هر دو عالم در لمح بکامی پائی سکون بدامن در خانه خویش دارد عامی ناکمیر

نشیده راز دوران آینه باب حکمت از خانه خویش دارد مفلس غنی

دامن بپاکشیده صد نوع کنج خانه ویرانه خویش دارد امی لسان نظر

عالم جهان بباطن اسرار کون و امکان عرفانه پیش دارد ز افشای راز

دم کش بکلام زیر کانه اسرار عشق گویان افسانه پیش دارد و گفت قوه

تاثیر صفت جذبه و اکاهی خواه درست بود که از صحت و استقامت صراط مستقیم^{یت} جدا

اصالت است خواه ابر که از علت و ذلت صراط مستقیم بفلاکات طلاست در
متوجه الیه از شخص متوجه در صحبت خواه و رغبت بر قدر شده قوه و ضعف قدر
قوت آن شخص متوجه است اگر قیاسیت قبولیت استبعاد متوجه الیه نیز در کار
و اگر شخص متوجه صاحب اجتناب کمالات جذبه اند ما جیه ضمنی آن اجتناب یا صاحب
کمالات اجتناب مخفیة ضمنی آن جذبه که صاحب حضور و آگاهای اصلی بالاصالت
کثرت اوقافه خواهد بود یافته شود بهتر که موثر سعاده عظمی است والا اگر نسبت
و آگاهای کیفیات و مواجید ظلالی است از ان صحبت بر هنر بهتر است که طالب حق
از نقص بطور بکمال خواهد رسید زیرا که مبتدی و متوسط را مبداء و متوسط
جلی فیض نسبت شیخ است توسط خفی فیض عام از کمال هدایت محمدی علیه
والسلام چرا که او صاحب و عارف ظهور راه ظلالی است و منتی را مبداء و متوسط
جلی فیض خاص از کمال هدایت محمدیت علیه الصلوٰه والسلام توسط خفی مکتبهای

سرحدی حقیقه انسانی شیخ که محبوب حقیقی است بجانیه و اگر منتفی اکمل است
 توسط سرحدی شیخ است که توسط سرمنذجه اذن مسلسل ارشاد برایت رسالت
 مصطفوی محمد مجتبی صلی الله علیه وسلم واقع است **شأن ما بینکما** از اینجا
 سر مشیخت مختلفه مشایخ توان دریافت و من حیث مدرکات اسرار مخصوصه بود
 باشد که بعضی در کمال هم توسط شیخ قایل اند و بعضی در کمال خود نفی توسط
 شیخ کرده اند اما من حیث حقیقه اصلی توسط محمدی صلعم بعلم این فقیر همه را
 بهر حال همیشه باقی است کما قوله علیه السلام **مِنْ نُّورِي وَأَنَا مِنْ نُّورِهِ** و قوله تعالی
لَوْلَاكَ لَمَّا أَظْهَرْتَ الرَّبُّوبِيَّةَ و آنکه بعضی را از ان مکتوب حضرت شیخ
 قدس سره نفی توسط مطلق مفهوم میگرد و دلائل آنجا مراد نفی مرتبه است از مراتب توسط
 مطلق و آن مرتبه است براتب مثبت الحجاب و آن مرتبه که براتب مرتفع الحجاب بود
 چنانچه از ان مکتوب اول حضرت شیخ ما بهم صریح پدید است که خود را پس رو محمدی گفته اند

مگر کسی بسکر وقت گفته باشد و گفت که وقوع و حصول قوت برائی ظهور نسبت
 جذبه و اجتناب و اکا بهی شهود و حضور قلت طعام و قلت منام و غفلت از
 مشغله خلق بسیار بسیار کار کمر است از پنجاست که مبتدی و متوسط را ریاضات
 شاقه مضر گفته اند و گفت من که یاران خود را اول تخریص بعلم ظاهری میکنم
 و بعد از آن بوصول و ظهور قابلیت استعدادیه مقتضی الظهور علم لدنی ^{شکلی} ^{اصلی}
 حقایق اسپر از توحید مسایل ایمانی سعی می نمایم و پیش از حصول و وصول علم ^{حضور}
 انمربت منتهی اصلی اعلی از مجاهدات شدید منع میکنم و بعد از آن رخصت منجم
 سرش نیست که مذکور شد و گفت که اهل ریاضت شدید را غفلت ضرورتیست که
 صحبت خلایق مضر است و گفت که خلوة جلی و خفی محبوب جمیع انبیا و اولیاست
 علیم الصلوة و التسلیات و اگر چه در دعوت بخلق من حیث خدمتکاری با طاعت
 به حسب امر ماموره در اواخر حال متکلمان از خلوت جلی کمتر میسر می باشد اما از روی ^{محتاج}

الْمَلِكُ مَبْدِ الصِّدِّيقِينَ صريح واقع شده است اگر چه بقطع

خلایق عزالت و ای می بهتر چنانچه بعضی اکابر قدس سرهم بر دوام احتیاج صحرا
منموده اند و بگوستان گریخته اند و یا از زاویه خود برآمدن ترک کرده اند و
بر خلوة اربعین و شریین و عشره و کلمه از آن هم بنا بر عدم تیسر عزالت و ای می با
باحتیاط طریق تبرکات قلعه شده اند و گفت خلوة معروفه را شرط اند اول بحر و از
و بیرون آمدن از ملک خود و غسل کردن به نیت مردن و خلوة خانه را بعد خود
انگاشتن و طهارت کامله و ثوب پاکتر و مصلحا با نضافت خلوة خانه تنگ و خالی از
رحمت و ر و بقبلیه و توبه بسوی حق تعالی خالصا مخلصا از ذنوب خود بندگان و بکا
تضرع و بخشوع و خضوع و ترک حسد و حقد و خیانت و غل و غش و جمیع بد خوئی صورت
و معنوی و سعی با شفاء جمیع صفات ذمیمه و اتیه نفسی و ترک حرص و طمع و جمیع هوا
و دون حضرت حق سبحانه و دوام وضو که وضو منظر نور است زیرا که نفس طهارت منظر

نور است و سلاح مومن است و اختیار صوم که الصوم لی و انا اجر حیبه
و ضموا صفاة حیوان است بصوم واقع است و تعلیل طعام و منام ضرورت که شیطان
از مومن کر سنه بگیرد و عدم آزار و تشویش کر سنه را جس بهتر است و این بس
مخصوص است و عام و سر این جس را بعضی از یاران این فقیه محرم اند و باید که چنان
خلوة نکنند که مردم را زیارة کنند زیرا که لازم است که از دیدن و شنیدن و کفین
آفت باطنی از خطرات کلام نفسی و نقوش مثالی بخیال و غیر آن از بدایات و می
بیدار می آیند و الا در چنین خلواتی خوف شهره است و در شهرت آفت که باید که
نماز جماعت گذارد و اگر خوف شوب تاثر صحبت خلایق از خلوة بیرون نیاید و
باید که بایکد و سه کس اگر قادر باشد بما جماعت کند و الا خوف آن باشد که مبدا
نماز فوة شود چنانچه حضرت شیخ بها والدین ذکر یا هم چنین گفته و هر که بر جماعت
قادریست و در جانی است که کسی او را نمی بیند و نماز را با دستجه احبه با تمام

قواعد ارکانی بعیظم بدنی و جانی با فقار و انکسار نجشوع و خضوع جسمانی و روحانی
 تمام ادا میکند خیلی مقبول است و بدوام سکوت بنفی خواطر با ذکر و اوم با مرام
 وایمی باشد و از خلوة خانه بیرون نیاید مگر بضرورت استیجا و غسل و وضو یا برآ
 قوت که بجهت سدر متق باشد و باید که از ورود و طایف دعوات و تسبیحات مانور
 و از ورود خواندن غافل نباشد اگر چه طالب محض ورنیاید بود لیکن اگر توان
 بعرفان حقایق اشیا بعیظم حضوری بنفی اثبات هستی غیر حق سبحانه توجه حالی حضور
 متعالی و اگر نتواند با استحضار یا دخی سرب کلمات خود را منظر کلمات مطلق
 سبحانی فکشته میخواند و باشد که همچنین خواندن دعوات و تسبیحات از قرآن و حدیث
 مقتضی نوازند و نتایج کثیره از مجیب القرب است تعالی شانه و وصول این دولت
 بمحض فضل صمدی رحمانی رحیمی سبحانی است آنحضرت القرب جل سلطانه عمده
 تمیز نماند و باید که اعراض بر خداوند نکند سبحانه چنانکه هر چه بروی آید از قبض و بسط

و رنج و رحت و صحت و سقم و کنایش و فرو بستگی راضی باشد و تسلیم کند
 و نیز اعتراض بر شیخ نکند یعنی هر چه از قول فعل و حال و صفت او را بپند و چون
 نکند و بهیچ خود را تسلیم و مصروف او دارد و خطائی او را بهتر از صواب خود و اند
 ازینجاست که حضرت صدیق اکبر گفت رضی الله تعالی عنه
 محمد

صلی الله تعالی علیه و علی آله اجمعین و باطن خود را نفی در باطن او بپند که گوید

و دو دل یکت شود بشکند کوه را پس دل قرآن که سوره هین است
 و دل شب که در اوایل نیمی آخر شب است و دل بنده مومن چون جمع شوند ظلمت کجا با
 و اگر با اینهمه با دل چهارم که بنفی بودن در باطن شیخ میسر است جمع شود نور اعلی نور
 و باید دانست که سران مصرعه مسطور و منفر جمع خاطر است یعنی دو دله چون یکت
 شود کار همت بسر انجام کمال آید باید که برخود مثل هفده انکار و چنانکات اگر هفده
 از تصرف مرغ پروان آید کند شود ازینجاست که انکار شیخ حرام گفته اند و طریق نگار

ادب شیخ بیشتر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی باید که هر چه بدید و ذوم اخلق
 آیند غریبه و لا غر غشو و یقین دانند که اگر کسی را چنین استغناء به نصیب پیدا کند
 که هیچ وجهی از خلق رنج نماند و قابل مقبول فیض عظیمه گردد و تحقیق این حقایق که بعد
 نخست منوط اند در خلاصه المعارف در قسم ثانی واضح گشته است و اگر با این همه
 بصحت برادران و یاران هم طریقت باشد خلوة و راجحین رست آیند و اگر شرط نفی
 بودن یکت بدیکر را رعایت کند و خدمت خلق الله را بحسب استطاعت و خویش بشیرین
 وجهی برگزیند بحکم آنکه خیر الناس منفع الناس این تهر بود که درین صحبت این فواید
 زیاده بر فواید خلوت آمد و نیز از بعضی خط و خوف رهایی یافت که در خلوة تهر
 اکت بس مروسلیم الفطرت صاحب همت عالیه از چون چهره انما زمانه و اگر
 و از جمله ضلالت هواهای نفسانی گذشته چشم دل بران داشته که در روز نبودیم
 فردا نخواهم بود پس امروز هم خود را نبودا نگاشته با حسن عمل لغنی تهمانی کرد

خیر حق سبحانه و عظیم توبه بحضرت حق سبحانه بنوعی که توبه هم نمائند بقطع کامله ۱۱۵

جميع تعلقات صوري و معنوي به پاکی شامله از جمیع محدثات ظاهری و باطنی

بترک محبت یگانگان حسن اوارا امر فرمائی **و اعجزتم محمد اسویلاً**

باختیار محبت ضروری یگانگان حسن رضائی حکم قرآنی **فَادْخُلِي فِي عِبَادِي**

برطبق قول حضرت شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سره که فرمود با خالق

چنان باش که خلق موجود ذکر گرفته است و با خلق چنان باش که نفس وجود نکته

عمر را نفس حال نمرده از تفکر ماضی و استقبال گذشته نقد و وقت غنیمت دانسته

بهستفراق محبت ذاتی بفهم و قایق حقایق بنکته مائی اسرار آیه کریمه **إِنَّ الصَّلَاةَ**

سَهَّيْنَا عَنْ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ بقطع نظر جمیع مراتب ادنی و اعلیٰ بحسب

خواطر کجبهیت کامله جمیع ممت مطاب و احد حقیقی اقصیٰ بنوعی که نفس چه که نفع و بیم

شعوری نباشد خیر از حضرت الله تعالیٰ عنما و عیناً بهکی بصیرت بیج نمائند چنانچه باوقایف

معروفه بصلوات مخصوصه قیام باید داشت همچنان بذكر الله سبحانه بحفظ اذنا
 مذکوره با پستلزام دوام تمامه مشغول ماند و گفت که اختیار غزلت از خلق و ترک
 طعام و منام و لباس و کلام تبیین وقت سهل کاری است که نظر نفس به بهر و ورای
 امال باقی است مرد عالی فطرت باید که عمر خود را بوفور ضا اکر عمر ابدی باشد یک روز
 بیک ساعت یکساعه بلکه انواع گذشته ترک هوایی خوراک و خواب و پوشاک و تکلم و
 صحبت خلق بهمه عمر خست یا کند لیکن ترک اعظم که هوا با سواد حق است سبحانه چنان
 باشد که چنان چه ترک اختیار خواب و تکلم و خوراک و پوشاک و صحبت خلق کینست همچنان
 از خوف هوایی نفسی که مباد از زمانی بنا مرضی واقع شود ترک اختیار امور متعارفه
 که بیداری و سکوت و کربشکی و برهنگی و عزلت از خلق است نصب عین سازد
 اگر چه این هم اختیار است پس درین اختیار هم خوف هوایی نفسی بدست زیرا که تفریق
 قلب از نفس از اهل قلب سلیم نیست و عارف بالاصالة بتجلیق شینیت مکرر

شود و توحید وجودی بشود و وحده در کثرت است و از افراد اهل نفس مطمئنه
 حقیقی نیست چرا که فردی از مقبولان حقیقی که چنان خواهد بود و نفس غرضش بر غرض
 خواهد بود و این تحقق نفس غرض بر غرض جایی دیگر مرقوم شده است فلا جرم ^{بعد از}
 ترک تمامی از هوایی صوری جللی ظاهری نیست هر چه ضروری با مراموره باشد
 قبول نماید و هر چه پیش آید قبول نماید و هر حسب ^{لا} خطه عمل غرضت گیرند و بتضرع
 و افتقار حقیق اگر چه بوجه حقیقی بطور میسر شود و هر حال بوسع امکان ظاهری و باطنی
 چنانچه بالاند کور شد برد و ام باشد پس چنانچه این تعیین بلا انحصار و وقتی بعزم
 صادق باشد امید است که همچنان غرق بخواهد و نتایج کمالات کمال حقیقی است
 و استعاده و اشکال از پرده غیب بفضل موهبی با فاده و با فاضله تحالین ^{سجانی}
 رو بکنایه و غنچه مید بکنفکی آراید و گفت که عالم بودن و عارف شدن درین ^{کارخانه}
 خلقی سرکاری و بر سرکاری بودن است چنانچه برافزیده بر سرکاری و سرکاری ^{است}

و عاقبت خیر همه کسان بهمست لیکن امید فایده و نظر نفع بیشتر مرگسی رست که
 با وجود کمال معرفت و علم کمال راضی و مرضی از حق سبحانه صادق باشد با استغراق
 کامله بحضور صادق و نفس امری بحق تعالی و **و کنت** که ریاضت را و اخفای ریاضت^{را}
 و بهترین اوقات برای عبادت و در جمیع ساعات روزانه و شبانه و چنانچه در قسم
 ثانی خلاصه المعارف مذکور نموده شده است باین فقیر حقیر از عرفان بعض
 حقیقت از بعضی عادات و عبادات و احادیث انبیا و رسل الله تعالی علیه السلام
 با تلقاء موهبی رحمانی تلقی کرده اند اگر تفصیل آنرا اینجا کنی نشینست لیکن پاره
 نمایم چنانچه ترک دنیا بجهله مخفی چنانچه که از کثرت اتفاق و بی تعلقی آن بسج^{نما}
 و ظاهر نشود که چیزی نمودار و یابنی یابد و بغیر اغماهی از محاسنات بمعینت چنان باشد
 که هیچ طالی و کمالی ظاهر نشود و بدانند و تمارک صادق بصدق حقیقی حلی و خفی^{ها}
 سرور عالم است صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم زیرا که ترک بعد ملکیت چیزی^{ست}

و مخصوص او را علیه و علی آله الصلوٰة و السلام از حضرت ملک الملک حقیقی

مخاطب کرده اند **وَ اَنْتَ وَمَا سِوَاكَ لَيْتَ حَلَقَةٌ لَا جَلَالَتَ** پس او گفت

اَنْتَ وَ اَنَا وَمَا سِوَاكَ لَيْتَ تَرْكَةٌ لَا جَلَالَتَ پس فی الحقیقه غیر آن پرور

و دیگران همه من حیث حقیقه خفی تارک هوائی خود باشند نه تارک ماسواذ غیر هوا

چرا که دیگران از مالک بیج چیزی نکرده اند که ترک نمایند و زرق هم بحقیقت مبهم

بمعنی خفی هر کسی را بهمان ظاهر است که معروف و یسند و لا بحقیقت خفی موقوف است

و زرق مبهم ترک نتوان کرد پس دیگر همه تارکان بوجه صوری جلی صادق باشند

و آنسر و مجتبی عالم هم بوجه صوری جلی و هم بوجه حقیقی خفی تارک صادق

اصدق باشد علیه و علی آله و صحبه و تبعه الصلوٰة و التحیات و التسلیمات قوله علیه

و السلام **الْفَقْرُ خَيْرٌ مِنِّي** پس گفت از بنوة و غیر آن چند آسامی بر زبان مبارک

چنین ادا نمود و بر این و آن نمی نازم که حق تعالی مرا فقیر ساخت اینجا از کمال ظاهر

او عم هم باید دریافت تا داپسته شود که بکمال فقر حقیق او چه کمان برده شود و
 روشن ظاهرش علیه الصلوٰه والسلام همچنان بود که با وجود قدرت تصرفی بر اموال
 اسباب هیچ تصرف خود اختیار نکرده و بفقر مصوری اختیار خود سخت علیه الصلوٰه
 والسلام و دیگر از آداب محبت اهل فضل بفقرا و غنیها بیشتر بیان نموده خواه
 انشاء الله تعالی و بحکمه خوف مرض و زیادتیا آن و یا بحکمه کراهیت در اطمینان مرغوبه
 مرغوبات و متلذذات نفسی را نیکدارد و نهیت خفی آن وجی باشد که از این خوراک
 و پوشاک دیگری بیاساید و نهیت جلای این وجی بود که مباد احسانات از احراب
 بدینا عجلت کند و اختیار محرومی از ان برای دوستان با میغنی که اگر از ان
 بیانند و برخود صرف کنند یا ترک کنند و هر دو معنی ملاحظه خوف سرور نفسی
 پس آن بهتر که هر چند نیابند و صابر باشند و فعل انشان در اخذ و ترک منع و عطا
 و فضول و امساک در میان نباشد و آنکه آنسرور فرمود علیه الصلوٰه والسلام

۱۸ **الْمُقَرَّرَاتُ فِي الْأَصْحَابِ وَالْأَمَالِ نَفِيعٌ لِمَنْ أَعَادَ** در اینجا نکته است باید دریت

که انقول ثانی نه ترغیب آخرین ای ملحقین بآل است بلکه درین حدیث لغت

مراتب اهل استعداد مختلفه است تا هر که استعداد صابر بر فقر دارد و گویا داخل

صحابه است رضی الله تعالی عنهم که استعداد مضطرب دارد و داخل آخرین است

از ان مقبلین را سخن بس او نه را مال نافع گفت و وقت تفاوت اطلاق لفظ

نافع و اولی را بر هر دو محل باید دریافت و زیاده برین در افعال و اقوال

در قسم ثانی خلاصه المعارف واضح شده است **ابیات** بهین یکت پرچه کی

ویرینه بهتر بهین یکت لقمه کی مسکینه بهتر رضا را باکی دل از هوا به تفاراض

آئینه بهتر جاکمی روز و شب بر روز و شبم تو کمی خرم از برایی و لم

بی ضرور این برین بحسب ضرور هر چه بایند با مرب سکور بکثرت نظم

و جل جلی و ضعف بشریتی خود داشته هر چه پیش آید هم از کرم او سبحانه

منظر جو و حفظ و بدایت و عفو او بود و مدام نظر بفضل او باید داشت
 بر خوان نعیم تو خداوند کریم. معان توام چو طفل نادان ^{نرم} ^{نرم} و ششم
 کیر یا عفو هوا عذر من به پذیر و کریم است ستم. بدین ملعونه دار غیر معصومی
 چه این باشد از سلطان که در دار السلام آن ابل عصمت دیده مکر انسان ^{بیت}
 طلاب بحسب مذ عامنی حدیث **الفقر اولی الا صحابی** چنانچه بالا مذکور شد
 بر حسب اعتقاد مختلفه ایشان می باید ساخت اینجاست که مرشد طریقت ارا^{ستاد}
 شریعت اعراف و اکمل باید و نیز از پنجاه است که ساکنان طریقت را ریاضات و عبادات
 نافله از نماز و روزه بی اذن مرشد کمال هیچ نمی باید و اگر چنان مرشدی یافته
 نشود بعد از هر عبادتی استغفار لازمی دانند چنانچه از حضرت خواجہ نقشبند
 آمده است قدس سره و این آرا پنجاه است که آن سرور عالم فرمود صلعم چون جمیع
 شمار بهر پشت دیوان بالا خوف رویه است الاعمالی که به نیت متابعت من بکنید و

نیک و ریاضتکاران اقوال و افعال و اعمال او و متابعان عارف و عالم و راسخ
 و صادق صحابه او بودند لاجرم در شان شان فرمود **تَضَائِي كَالنُّجُومِ**
بِأَيُّهِمْ اقْتَدِیْهِمْ علیه و علیهم الصلوٰة و التسلیمات پس حاجی عبرت و هوشیار^{نست}
 هر عملی که بر ریاضت و عبادت که سوائی یا و رایی اقتداء طریقه صدر اول بود
 بتماجت که انجامد و بمقبولیت که رساند و توسط که دماند و الله تعالی اعلم ^{سط}
 و مقتداء و متبوع شخص مامور یا منی باشد یا شخص متوقف غیر مامور **مُسْتَعِدٌّ**
يَا اُولَ الْاَبْصَارِ قَوْلُهُ تَعَالٰی يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا لَقَدْ اَتٰكُمُ الْغَضَبُ
وَقُلْ هٰذِهِ سَبِيلِيْ اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ عَلٰی بَصِيْرَةٍ اَنَا مِنَ الْمُبْعَثِيْنَ و گفت آنکه از
 الهامات خاصه من است علم لدنی بعلم لدنی خارق العادات بخارق العادات^{ست}
 و این تن چیزی که نزد من است بدان تنی است که نزد من است و این بحض فضل او
 منوط است بجانان تم احسانه و خارق عادات از مناسبت معلومیت خلایق و در

معلومیت کشف خلایق آبی و دقایق کونی نسبت بخلائق بخاریق عادت
 از مناسبت رسم و عاده خلایق و این محض توفیق او مربوط است ^{تعالی}
 تم بر نه و اینجاست که بحسب دقایق این حکایت مذکور به تفهیم طلاب از علم
 الهام ثانی نیست که چون در سلوک طریقه استفاضه علم جهانی بموجب امر
 خود حضرت میان جامی خضر رحمة الله تعالی علیه بنظر ملا حظ خوف توقف از
 حقیقی از استفاد که بمطالعه کتب اهل علوم لسانی شود ترک کردم چنانچه نسخه
 میزان خوانده بودم که ترک این کتب ساختم چنانچه باز هرگز بوی تفکر باطنی
 و تعلل ظاهری نه پرداختم و آنچه استفاد بامر و نهی در طاعات و عادات ^{لازم}
 ضروری باشد با استفاد و سماعی انحصار نمودم که هر عملی که علم آن نمیدانستم
 از علما سوال میکردم و بعضی اوقات که رسیدم بر سیدم بخیمت عالم در انخاب
 ممکن نمی بود البته در آن باب از غیب جهان ملهم میشدم که بعد از آن وقت ^{میکاه}

ان مسئله از عالمی پرسیده می شد همچنان جواب می یافتیم و با عقا دم اهل
 اهل علم و طالب علم لسانی ای صوری ظاهری همچنان بصدق راسخ ماندم
 حضرت حق سبحانه این علم لدنی اصلی و اد که آنچه باید و بر حسب کند حقایق
 شاید ناخوانده می داناند و از علم الهام اول این که دانستن حقیقی حقایق
 معانی که از طلب مبرا باشند چنانچه که هر چند بتدقیقات توجیهات مولود
 قیاسیه عقلی ارباب ظواهر و بحقیقات تا ویلات موجه مؤلفه کشفه قیاسیه
 بواطن بواسطه از کثرت اعزّه واقع میشوند بمطابقت مفروضه حقایق عقاید بشریه
 قطعیّه اجماع سلف بموافقت نص و حدیث بی احتیاج وجه مولفه متوقفه
 وجدانیه واضح میشوند پس آن تدقیقات و تحقیقات از علم لدنی اصلی نباشند
 اگر چه اهل آنها همچنین دانند بلکه از علم لدنی ظلی باشند ای از طور مرتب علم لدنی
 مطلق که ان مراتب مندرجه نفیس آن علم مطلق که مقتضی الظهور بوجه قیاس و هیئیه

عقلیه و ادراک و حدائمه قلبیه اند منسوب بدن مخلوق اند غیر لدن خالق الّا
 باین لدنی اصلی که دلایل صحت و ایتی این علم که مراتب ستری بعضی از نوادر
 امتیان و این فقر ظاهرند است بحسب تحقیقات تحقیق صادق صا و نه که بعضی از
 و رینجا هم اختصار اند کور شوند با صاله حقیقی واضح باشند و حقیقه وجه تسمیه علم لدنی
 مطلق نیست که این مرتبه از مراتب مقتضی الظهور شودی علم مطلق اصلی و اجنبی
 که بوجه مصدریه اند بر تفاضلی طور کمالات اسم المادی است پس این مرتبه تحقیق
 بدن خالق فوق سبحانه مسمی بعلم لدنی بحسب حقیقه بمسئمت حقیق منطلق باشد و غیر از
 یکمرتبه دیگر مراتب بتفاضلی طور کمالات اسم الدلیل اند که کمالات ظاهر و
 مقتضی الظهور بر اطلاق صرف وجودی یعنی است و کمالات مخفیة نفسی مقتضی
 بر اطلاق اقبل شود و المشهودی است اگر چه وقوع مدعا این امر و اطلاق در عالم
 شها و نه است و این همه کمالات یعنی این جمیع مراتب مقتضی الظهور شودی بر تفاضلی

طهور کونیّه پس باطلاق علم لدنی حقانی مستحق نباشند که بر انواع مراتب صور مختلفه

استعدادات مخلوقات مقتضی الخطا والصواب ظاهر باشند و آن یکمرتبه بر یک نوع
واحد و مراتب ستریه استعدادات مخلوقات محض مقتضی الصواب باشد **تقریر**

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَهَ الْوَسِيلَةِ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ

ای برادر حقایق کمالات کمال تقوی را در نکات این حکایت مذکوره من حیث دقایق

باید دریافت که دریافت توبه و ورع و مطلق تقوی من حیث رموز این نکات یکدام

کمال ظاهر میشوند و وسیله بسوی حضرت حق سبحانه و تعالی ضروری بود و وسیله ^{حظیر}

یعنی کامل مکمل حقیقی بارش و حقه منابع محمدی صلی الله علیه و سلم بمتابعت جلی و ضعیف باید که

در حدیث آمده است که راه حق یکی است و راه شیطان بسیار **لَا تَتَّبِعُوا سُبُلَ**

فَقَرٍ يَكُمُ بَيْنَ سَبِيلٍ صحیح صریح است و لوازم ادب و خدمت و وسیله

حظورت یان باشند زیرا که چون وسالت قایم مقام و سالت محمدیت صلی الله علیه و سلم

پس ادب و خدمت او منقضی به نتایج و درجات ادب خدمت محمد می باشد
 علیه علی اله الصلوٰۃ والسلام چنانچه خواجه انصاری در ادب شیخ میگوید
 قدس سره آوردند که حساد وقت بسخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری قدس
 باد امانی مقربانه سلطان وقت را بد کردند و غضب آوردند تا که طلب
 آمد و کتله کردند چنانکه یاد آمد که اینهمه ابتلا شاید بد آن سبب است که وقتی
 بر مصلائی شیخ خود ابو الحسن خرقانی قدس سره پائی بی ادبانه نهاد بودم فی
 توبه کرد و از روحانیت شیخ معذرت خواست در خواب دید که فرمود که عفو کردم
 بها وقت سلطان را در خواب نمودند که شیخ عبد الله می آید بسبب کنایه که باین
 مبتلا شده بود از آن تائب شد بر خیر استقبال کن و با عزاز و با احترام تمام
 بخونی رخصت کن بادشاه همچنان کرد و معذرت خواست و قصه خواب را باز
 شیخ فرید الدین عطار گوید قدس سره نست نیست ممکن در ره عشق ای سیر

۱۲ راه بُرون بی دلیل راه بر. روجو یار خدائی را تو زود. چون چنان کردی
 خدایار تو بود. گزرتنهائی تو ناسیدی شوی. زیر ظل یار ناسیدی شوی.
 آنکه در خلوة نظر برد و خست. آخر انرا هم زیار آموخت. خلوة از
 غیاب باید نی زیار. پوستین بهردی آمد نی بهار. یار اینست چار
 در خزن. در رخ آینه ای جان دم مزن. تا پیوشد روئی خود را از دست
 دم فرو خورون ببايد هر دم. پس در آینه کریمه مذکوره بعد از هر دو
 امر مجاهد آمد یعنی که جهد و ریاضتی که بی مرشد کند چندان هدایه بخش نباشد بوی
 وفاق گفت قدس سره و رخت خود روئی که کسی او را نه پرورده باشد
 برکت نباشد آرد وی باریار و واکر بار هم آرد و سیمزه آرد پس من این طریقه
 را از نصر آبادی گرفتم و او از شبلی و او از جنید و هرگز پیش نصر آبادی نفهم
 تا از سر نو غسل نکردم و در حدیث آمده است **مَنْ تَوَضَّعَ بِغَيْرِ عِلْمٍ**

فِي آخِرِ عُمْرِ أَوْنَاتٍ كَذَلِكَ هُوَ صَاحِبُ هَيْمَانَ عِلْمِ لَدُنِي مَبْقُوعِي طَاهِرِي وَبَاطِنِي كِهْلِي

کلمه معنی به تحقیق حقیقی و در مراتب کمال مراقد اررامی نشاید و در حدیث است
مَنْ صَلَّيَ خَلْفَ نَبِيِّ وَفِي الزَّوَالِ خَلْفَ عَالِمٍ فَكَأَنَّمَا صَلَّيَ خَلْفَ نَبِيِّ

و اوست که وارث حقیقی نبوی باشد و تحقیق حقیقی در نشان همچو عالم راسخ

کامل باشد الْعُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنِّيَأُ بَنِي إِسْرَآئِيلَ و نشان همچو آن علماء

را بنحین واقع باشد وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و در تحقیق حق انجمن

صحتی حقیقی این امر حلی بر من مضمونی باشد بَحَارُ الْحَقِّ وَذَهَبُ الْبَاطِلِ الْبَاطِلُ ^{و معنی}

و معنی خالق عظیم قوله تعالی **يَا شَيْئَانِ إِيَّاهِي وَإِنَّكَ لَعَلِيَّ عَظِيمٌ** برفتم

تمامی محبوب حقیر است قوله تعالی فی شأنه علیه الصلوة والسلام **أَنَا وَأَنْتَ**

وَمَا سَوَاءَ ذَلِكَ خَلَقْتَهُ لِأَجَلٍ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام **أَنْتَ وَمَا أَنَا**

وَمَا سَوَاءَ ذَلِكَ تَرَكْتَهُ لِأَجَلٍ و من عمل این باشد قوله تعالی

خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا **اینجا نکته است**

در باب که تارک صادق حقیقی حق سبحانه بحسب حقیقه تحقیقی از ماسوازه او

سبحانه اوست علیه الصلوٰه والسلام والتحيات و دیگران نمیدانم تا کلام

معنی تارک باشند مگر که تارک از هوا و ماسوائی حق باشند که محبوب ^{ست} حقیقی

اقدس شانه بهمت کامله خود و بفضل او سبحانه زیرا که ترک بعد از وقوع

ملک است و ملاک الملک همه ماسوار ملک او فرمود صلی الله علیه وسلم

و شکرک هیچ فردی درین تملیک مفقود است چنانچه این تحقیق بالا هم واقع

شده است و احسن عمل چنانکه بالا در ابیات مذکور شده است حسن سلوک ^{ست}

ه بنکر که بهر فقر و غنا هیچ نه **ه** باین همه چون و چرا هیچ نه **ه**

هم پندارت هیچ مایسج و تو هیچ **ه** پس بوالعجبت ناز مایسج نه **ه** و حسن

سلوک است کما قال امیر المؤمنین امام حسین رضی الله تعالی عنه **فَإِنَّ اللَّهَ**

عَلَيْكَ جَفَا السَّادِّ فَإِنَّ اللَّهَ مَطْلَعُ الضَّمَائِدِ و این چنین سلوک خبر

ترک هو است نیاید و هیچ بلائی در سلوک مثل هوا یافته نشود و تجربه نیاید
پس العبد عبد هو ایضاً حدیث مرصع است وَقُلُوا وَكَلِمَاتٍ لَا يَكُونُ
فِي الْأَرْضِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَفَرَأَيْتَ مِمَّا أَخَذْنَا لَهُ هَوَاءً و اگر چه
ارتفاع هوا پس مرتبه عالی است در کمال آنها حاصل بود چنانکه گفته نورانیست کلمه
بقدر نور است و نورانیت دل بقدر نور است و شمع کامل را هوا بسج نمود
اما سلوک ترک هوا چنین بهتر است که ترک جمیع بدعتها بلکه فضلتها هم کند و ترک
هوا را جمیع ماسوا کند من حیث اختیار قطر پس از جمیع مرغوبات جسمانی و روحانی
از شهوات صحت خلق خصوص از صحبت اهل بدعت بلکه از صحبت اهل فضول هم اگر چه در امور
مباحات باشند ترک کند و از خوراک و پوشاک و تکلم و خواب بنفعی نیت ترک کند
پس هیچ از اینها هر که بنامی عمر نیت اختیار نکند اما من حیث ادب عرض تقالی مآذی

حق نفس خود و حق غیر خود و ملاحق نفس از خوراک بقدر لایب دی و همچنین از پوشاک
و همچنین از خواب و جماع بعلیه شهوة که بخوف مرض رسیده باشد و غیر ذلک
و حق خلق و صحبت نسبتا بقدر لایب دی بر قدر احتیاج ضروریه ایشان بمقتضا طریقه
مسنونه و همچنین تکلم بخلق و صحبت داری با خلق یکانه و بیکانه بخدمت ایشان به
نفع رسانی و دفع مضرت ایشان و این نوع مشترک است در خلق و نفس خود و ا
با واء عجز و تضرع و خشوع و خضوع که حقیقه عباده گفته اند بظاهر و باطن متوجّه
قدس خداوند بنظر عظمت الوهیه او مانند غر شان جل سلطان لازم گیرد و
امری بظاهر و باطن بخشد مگر بحسب امر حق تعالی نسبت نماز و روزه و ایمر کلمه بعضی
غریبان گفته اند **فصل دوم** و این فصل ردد و نوع است نوع اول در بیان
تحقیق حقیقه حقیقی اصلی اسما و صفاته واجب حضرت آله حقیر اقدس تعالی نوع دوم
در بیان حقیقه تحقیق نسبت اصلی حقیقی صفات بذات حضرت جل و علان **کتاب**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِحَاجَةِ بَحَانَةِ الْمَسْمُومِ الْأَكْبَرِ الْمَعْظُمِ وَالْعَظِيمِ

وَأَسْمَاءِ الْعِظَامِ وَالْأَكْرَامِ وَذَوِي الْأَحْزَامِ الْحُسْنَى ذَوِ الْجَلَالِ وَالْأَكْرَامِ السَّامِيَّةِ

غَيْرِ الْمَسْمُومِ الْمَوْصُوفِ بِالصِّفَاتِ الْوُجُوبِيَّةِ الْذَاتِيَّةِ وَلَيْسَ نَسَبُ ذَاتِهِ بِصِفَاتِهِ مِنْ

نَسَبِ الْغَيْرِيَّةِ وَالْعَيْنِيَّةِ فَهُوَ نَسَبُ مَعْدُومِ الْكَيْفِيَّةِ تَقْدِسُ تَعَالَى **كَلِمَةُ** اِي بَرْدِ

چون مرتبه این تحفیات بس عالی پایه است اول باید نوشت که محققان بر انواع

متفرقه اند لیکن از نوعی که بر صراط مستقیم اند و و قسم اند محقق علم الجنان و محقق

علم اللسان اما محققان علم الجنان دو گروه اند محققان اصلی و محققان و سلی

محققان اصلی انبیاء عظام که اسرار حقایق از حضرت حق سبحانه با ^{صالحه} الاصاله

بی وسیله با بند و محققان و سلی اولیاء کرام که ایشان نیز اسرار حقایق از حضرت

حق سبحانه با ^{وسله} صالیه و ضلیت دریا بند اما بوسیله توسط باطنی نبی صلی الله علیه و سلم

این گروه معتقد به اهل طریقت است و محققان علم اللسان معتقد به اهل شریعت اند

و بعد ایشان دو فرقه در مستحقانند متشرع و متصوف و سوا اینها باقی
 بهمه مقلد اند مقلد باشند خواه معتقد و دیگران برخلاف ایشان فریق مبتدعا^{نند}
 مبتدع فی العمل و مبتدع فی العقاید هر چند که قول خلق میداشته باشند فی الجمله
 و بعد المات ابایی حصول توبه از ان عقاید خلافیه این قول بابتدع^{و ریشه} باشد
 نه باجابت و کرامته لغو و باله منها و بسیاری از اولیا الله سبحانه بنظر تحقیق کشفی
 چنین دریافته اند و این فقیه نیز دیده است بعضی کسان را که درین مروج^{مردان}
 بهم قطعیت و غوثیت با مورند بسبب غلط عقیده و مقبلان حضرت حق تعالی
 داخل نشوند و در روحانیان شرمسار و رسوا گشتند و الله تعالی الجبار
 و هو علم الحق الحق غرضنامه **نکته** از قسم اهل علم اللسان جمعی معتدله بر حق که در
 مسائل عقاید بمغوض غامضه بکمال انتباه تا در فضولی بیفتد چنین مختارات^{صحیح}
 اجتهادیه را برگزیدند که مقبول اجماع امتیان آیدند و وقوع آن مختارات بر مرکز

اصلی تحقیق حقه بحفظ برآیت فضل خداوندی سبحانه واقع گشت اگر چه در مطلق
اجتهاد و امت بخزایات مختلفه اسلامیة اعمالیه احتمال خطا و صوابست لیکن بکلیت
مستفقه ایمانیه اعتقادیه همه حق و صوابست زهی فضل کامله سبحانه که در همچین
مقصد بلند و پاینده ارجمند از هوا محفوظ ماندند و از نازکیهای فریب محفنه غامضه
هوائی چه گفته شنو که بدریافت فهم آن بس عالی غطرتی باید فلا جرم ا
آن برگزید با برهمنیان بی خلاف و اختلاف لازم آمد و آن مختارات عقاید
ایشان اگر چه قطع نمید زبراکه ایشان بهم معصوم ننید لیکن کقطر آمدند بکلمه
لَا تَجْمَعُ أُمَّةٌ عَلَى ضَلَالَةٍ علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و یکان طائفه
در تحقیقات عقاید تحقیق توجیهان قیاسیه عقلیه باستنباط نص و خبر و اثر صدر اول
و روایت اجماع سلف اختیار نمودند و این فرقه محققان متشرعه اند و اینها از
علم اللسان اند و این مختار ایشان مجتهدان قیاسیه مشهور است و یکان طائفه در تحقیقات

مذکور و تحقیقی بوجدان القاينه قلبی ايضا بحسب تنبیط مذکور ختمیاء کرد
 و این فرقه محققان مقصوف اند و این محققان منضمو مختار انسان محققانه کشفه
 مذکور است و چون وجدان طنی اند مختارات تحقیق وجدانیه انسان بالخلط
 و الاختلاف محمول الخط والصواب آمدند **نکته** اهل مواجید آخر الزمان بخلق
 هدایت حق سبحانه از لغزش صراط مستقیم محفوظ باشند تا بمختارات ذوقیه را
 خیالیه طبع روانی روی برادر خوش هوایی بپاخته در راه مبتدعانه نفیشتند
 و ربانی از مقتضیات طبع بر بس مرتبه عالی است لغو ذبا لدن سرور نفسنا من
 سیات اعمال **و** تحقیق کنی بخوش دانی طبعی **و** توفیق و هی بخوش
 رضائی طبعی **و** هشد ار که ذکر گیت مذکور توصیت **و** هرزه نروی بخوش
 هوایی طبعی **فصل النوع الأول** فی بیان تحقیق اصلی اسباب و صفات
 باری تعالی قال النبي صلی الله علیه و سلم العلم علان علم الجنان

وَعَلَّمَ اللِّسَانَ عِلْمَ الْجَنَاتِ فَكَانَ عِلْمُ النَّاسِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَعَلَّمَ اللِّسَانَ

قبل و قال آمد هایت عام عام خاص بعضی خاص ربی قبل و قال قال دیگر
حال و دیگر که لیکت همسان الحال میطلق از مثال شیخ احمد جام نیکت
آورده است نکته در قال از احوال حال دیگران بر دل ز کاغذ می برند
آن منم کاریم بر کاغذ زبال سبحانه سبحانه سبحان من تحریفی ذاته سواه
فهو سبحانه الکامل کمال الکامل المسمی باسم الله و هذا اسم ذاتی بالنص الحمد
والاجماع اما و تعریف این اسم بعضی محققان گویند که الله در اصل الا اله است که
بمعنوی لغوی معبود و حقیقت است و بمعنی اصطلاحی گویند موسم للذات الوجوب الوجود
المستجمع لجميع الصفات و باین هر دو معنی اگر چه صادق اند لیکن بحسب این تحقیق این
اسم هم مثل اسماء دیگر صفاتی باشد و تحقیق خصوصیت این اسم به تخصیص ذاتی
منفوق و میماند و بعضی محققان متصوف در تحقیق این اسم من حیث حقیقت حروفی ا

احدیة ولام ازلیة وائی هویتة می نامند و این همه وجوه و موجه اند و بعضی از اینها
 الف و لام تعریف و تشدید تاکید و بار ضمیمه هویتة بالغیب میدانند و فایده
 از حروف آله معرفت با وجود تاکید تشدید تاکید مومک و تعریف که عدم عرفان
 مسمیت مسیر میماند طور بحثیت صرف آن حضرت تعالی پیدا میکند و امتیاز
 این اسم تجفیض فی الی از اسماء دیگر که صفاتی اند من حیث این معنی ظاهر
 و این تاویل نیز معقول ترست و این فقیر را اینمعارف از علم اهل کمالات
 علماء اعلی معلوم منبود و آن تحقیق که بالف احدیة و لام ازلیة گفته اند خارج
 مذکور شد از عرفان اهل کمالات و لایة اولیا بعلم له فی ظلی میباید و آن تحقیق
 آن هر دو طریق از ان بزرگان که از علم اهلیت کمالات مرتبه خاصه و لایة که
 آخرتیه مسیر بولایة اولیا باشد و دومی از علم اهلیت کمالات مرتبه انحصاری
 که آخرتیه بولایة علماء اعلی بود و نقلاً از تصانیف ایشان در بسم ثانی کتاب

خلاصة المعارف بحسب مرقوم نموده شده اند الحاصل چون ازین جمیع تدقیقات

حصول همه ضمیر هویت می آید پس همین لفظ هو اسم ذاتی شاید و نیز ازین ^{طریق}

تحقیقات مابین انضمام مثبت حروف الف و لایین الله موقوف میماند الا

بتوجیه و تاویل مذکوره و حال آنکه در کلام مجید اطلاق هو بضمیر ذاتی است

که مستمر باشد است كما قال الله **هُوَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَغَيْرَ ذَلِكَ** پس آنچه تحقق

علم خاصه کمالات و لایه انبیا تحقیق حقیق متحقق علم لدنی اصلی است **شکراً**

الْعَلِيَّةُ وَاطْهَارُ الشُّكْرِ بر طلاب منصف الفطانه صادق الدیانه کامل ^{الامت}

بر این طرور حقیقت حقیقت این دین متین بوضوح اشارت بسلامت وصول بکینه حقایق

مسائل عقاید قطیفه شرعی مرهمه امتیاز خصوص بطریق نوید مرطابان منشط و ^{صل}

حقیقت حقیقه اصلی بمطالب منوطه الوصول منتی را بضمن نکات غریبه معروض ^{مکرمه}

والله ولی التوفیق و منه الرشاد علی صراط السداد بحرمه محمد حبیب و آله الامجاد علی

و علیهم الصلوة والسلامات **کت** چون تحقیق این مطلب پس نازکت قایل است

بنظر ملا حظ ضعف جلی خود کفره تعالی **خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا وَإِنَّمَا كَانَ ظَلُومًا**

اول بنده تحقیق از حقیقتی بجهانم از کمر او با و تعالی میگیرم قوله تعالی
أَوَلَمْ نَكْرُمُ اللَّهَ فَلَا يَكُنْ لَكُم مِّنْ دُونِهِ إِلَهٌ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ این باشد معنی این

حدیث **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنكَ فَتَعِيدَ بَالُ اللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ**
الرَّجِيمِ و این است عاذه صورته از ابلیس لعین است و حقیقه چون شیطان از شطن
و شطن از ظهور صفت قهریه است که معنی را ندان است این است عاذه از خوف ظهور

جلالیه او است تعالی **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِكَ وَمِنْ عَذَابِكَ**

حدیث است إِنَّهُ قَرِيبٌ مَّحْبُوبٌ سوال من چیست الحیرت **۹** الله الله چه لفظی است

بر باز خیال حیرتی است این **نی** غیر مسمی بود این اسم عظیم **۹** هر خاص عولم

سر انجام است این **جواب من چیست التَّحْقِيقُ** الله الله حقیقت الذات حقیق

معنی وصفی به یکبار اسم با دقیق این اسم حقیق و معنوی جمله ذکر ^{تدقیق} تدقیق حقایق است
 سرائین تحقیق پوشیده نماند که نبوت تحقیق واقعی این اسم اکبر معظم ^{طور} بعد
 مراد ما مبتدی از چهار حروف مرکبه این اسم من حیث استلزام آنرا که حقیقت لازمی
 این حروف سوائی معنی تا ویلی و توجیهی است مفقود بوده است پس هر کس معنی اسم
 میجوید و چون اثبات معنی اسم میجوید و چون اثبات معنی میکند این اسم ذاتی
 بتمامه صفاتی میگرد و تشخیص ذاتی خصوصیتی تحت لفظ این اسم بغیر از تدقیق
 تا ویلی و توجیهی واضح نمیشود پس واضح باد که این اسم ذاتی حقیق است بحقیقت
 ذات معنوی چنانچه غیر این اسم تمامی اسما همه معنوی اند که صفاتی اند و چون ^{مح}
 حقیقتی ^{حقیق} بطور معین اند ما بجه خود بذاته معروف نمیکرد و فلا جرم همین اسم ^{حقیر}
 که بحقیقت هر چهار محققه نبوت حق و اقص است بطور جامع متضمن با اسم کامله
 صفاتی که آله حقیر همان باشد ظاهر است و آله حقیر همان باشد که با قدس کامله

و کمالیت شامله بقو ص مماثلت و مجانبت و مشارکت بوجهر من الوجود بطلان

او ثابت نشود پس ازین لفظ مبارک بحیث حقیقه ذات من حیث حقایق حروف

بایسم ذاتی حقیقی مدلل بود و بحیث معنی صفات من حیث معنی لفظی بایسم صفاتی

معنوی معبر باشد پس باید دانست که این لفظ مبارک منظر آن ایسم بحسب ^{صوره} مجرور

ماهیت ملفوظی و مکتوبی نیست بلکه توجه ماهیت معقولی معبر بمرتبه معنی ^{حقیقت} فدر لایق مرتبه

حقیقی است پس بدانند که آری ماهیت معنوی حرفها این ایسم منظر هویت است

زیرا که حقیقت حرفها همیشه هویت حقیقه است و چون مفهوم هویت بهر مرتبه مستلزم

ادراک است حرف لام که متصل بدین حرف هویت است و ماهیت مفهوم معنوی

ازین حرف همیشه لایق است پس حقیقی که این لام منظر نیست بنفی مدراکات هویت

مستلزم حقیقه حقیقه آن خفت اقدس باشد چون انشاء هویت مطلق مستلزم

محض است ماهیت مفهومی لام اول مستلزم نفی مدراکات عدسیت بود بهر نوعی که مفهوم

قیاسی باشد و چون مطلق نفس عدم مقابل مطلق نفس وجود است پس همان حقیقی که
 همین لام اول منظر است با تنافس نفس نفی و نفس عدم مثبت اثبات قدس و وجه
 اقدس است و ما بهیت مفهومی حرف الف همیشه منظر اثبات وجود اقدس است که نفس
 ذات باری تعالی است و چون نفس این اثبات مطلق عین حقیقه وجود مطلق یعنی
 صرف وجود مطلق عین حقیقه ذات مطلق حضرت حق جل و علا است و نفس صفت ادراک
 نیز همان وجود مطلق موجود است مطلقاً از مدرکات اثبات و وجود ذات مفهومی
 مبرا باشد از بجایست که منظر این عین مطلق ذات بحت و پستی سافج است مایه مفهومی
 نقطه محض که اصل جمیع حروف است مسمی بالف مطلق آمد و چون بهیت نفس الف مطلق است
 منزله از قابلیت قابل قبول حرکت همیشه بسکون متکبیه ساکن و ممکن علی الاطلاق آمد
 و چون بهیت نفس کامل الکمال است بطور قابلیت حرکتی مطلقه اند ما بهیه ذاتی خود در
 منظر همه حروف که جمیع حروف بطور قیامیات این الف مطلق اند بطور حقیقت حرکت

(۱۷) ظهورات متنوعه فرمود **بکلمت** سبحان الله هرگاه حریفی که در عالم خلق قایمیت
منظریه هستی آنحضرت اقدس من حیث قابلیت موجودی این عالم خلق دارد و معر
از تغیر و تبدل باشد نفیس هستی آن حضرت اقدس را که ذات محض و وجود بکلمت است
حیثیت متمایزه در رکات تنزلی و جیلوتی چگونه جایز کرد و از اینجا است که الف ^{مطلق}
ماہیتی که مظهر آن اثبات وجود اقدس است در ہمزہ کہ مظهر جلی مینماید بطور خفی و در لام
ثانی کہ مظهر خفی مینماید بطور جلی بطور فرمود و چون در ظهور عالم همین ہر جا حروف
من حیث ماہیات معنوی باین قابلیت قابله ذاتہ خود مقصور بمظہریت آن ^{حق} حقایق
حقیقیہ حقیقت ذاتی آن حضرت اقدس حقیقی بمعلومیث ازلی غیبی بودند بموجب
ظہور لفظی کہ مظهر ماہیت اسم است حقیقی ذاتی است تعالی شانہ در جمیع حروف بین
ترکیب مستلزمہ ماہیت لفظی مستثنی آمدند **بکلمت** باید فهمید کہ با اتصال الف بللم در
او غام لام اول بدین اسم معظم اللہ اکبر اندماج اسم اعظم نیز واقع است از اینجا

که اسم ذاتی آمد و هر که حضرت حق سبحانه را باین اسم ذاتی یاد کند گویند که
 بهیچ اسمی یاد کرده باشد لیکن هر کسی را بهره مندی از برکات آن من حیث عرفان

و علم یقین او پست بحسب نیت او **نکته** باید دریافت که نبی را علیه السلام
 نسبت ذاتی بمرتبه نبوة بنفسه بحضوری حقایق و حضور در حضور است و بحسب نسبت
 بمرتبه ولایة حضور علم و علم حضور پس نبی را صلی الله تعالی علیه و سلم هر چند نسبت

فاضله و کاملتر نسبت ولایة او اشرف تر و اکملتر نسبت نبوة او مفضله و کاملتر
 علیه الصلوة و السلام **نکته** بدانند که در تحقیق عرفان اهل کمالات ولایة
 اولیا و ولایة ملائع اعلائی هم بالتحقق علم اهل کمالات ولایة انبیاء است و قدر تفاوت

هر چند که مرتبه عرفان علمی اهل کمالات ولایة اولیا ملائع اعلائی از علم عرفانی اهل کمالات
 ولایة اولیا عالی تر باشد که من حیث تحقیق عرفانی او نشان بمال حضورشان اگر چه
 آن حضور فی الحقیقه حقایق معانی اسم الله بهر کیف بغیب حصویا هویت می کشد پس از اینجا

۱۲۱ که بشود و آنحضرت اقصی مطلق علم بالاصالت مفقود میدانند و من حیث تحت

صرف بدانحضرت و اجبی الاقدس اگر چه بعضی سلب صفات میکنند اما باز عجبتر
اینست که با وجود اطلاق سلب صفات که من حیث نفی جمیع تعینات شیوناً

یعنی نفی جمیع قابلیت ذاتی سبحانه لازم می آید صفات را از روی تحقق عین ذات
میخوانند و از روی تعقل غیر ذات میدانند و کلمه لا هو و لا غیر هو را که در بیان

نسبت صفاة حقیقه بذاته او تعالی از بزرگان واقع است و متفق علیه است
محض مد عام فصدیه تحقیقه نفس امری آن کلمه علیه حابیه اصلیه غور سی نمیشوند

و از عین ذات گفتن باز نمیانند **سُبْحَانَكَ رَبَّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ**

نص صریح است یعنی بمعنی مطلق این آیه کریمه ای بر وصف تعلیمه او تعالی هر چه

از خود قولاً و قوماً وصف او کنند سبحانه و تعالی از آن با کبر است پس معلوم

که بمنتهای مقاصد بعلم بانه بعلم نسبت اسما و صفات و اجبی بذاته اقدس که آن نسبت

معدوم الکلیف است بحضور ذاتی و وجودی بعلم لدنی اصلی چه نوع رسیده
 مگر که عرفان باشد که مجهول الکلیف است بحصول صفاتی و شهودی مصطلح بعلم
 ظنی رسیده اند هر چند که آن عرفانرا علم گویند و آن مجهول الکلیف را معدوم الکلیف
 نامند و آن حصول را حضور خوانند و آن شهود را وجود فسمند و آن ضل را اصل
 و من حیث الالهیات تفویضه معدوم و مجهول الکلیف و علم عرفان و وجود و
 و علم لدنی ظنی و علم لدنی اصلی اگر چه بعضی میدانند باشند اما من حیث موصوفات
 المسمیت بسبب مغلوبیت شهودی خود در وقت اطلاقه تحقیق حقایق معانی
 و رهمه جاتفاوت نکنند فلا جرم بفوق وصول خود بدیکران محدود فرمایند و
 گویند فلا تطمع ولا تعب و حجت آرند قوله تعالی **وَنَذَرُكُمْ اللَّهُ**
نَفْسِهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ و ندانند و این تذییر از ما و را مرتبه شهود از مرتبه
 نور محمدی است مسلم که خلق لطیفه الطف اول جامع مبرج ظورات حدوثی است اگر چه

۱۸۲
 ظهورات حدیثی ظهور نفس مراتب قدم و اجبی قدسی غنی میشود و بودا
 که درین آیه کریمه تذکر بدست که نفس انحضرت اقدس اطلاقات و تعینات سوا
 تعلیم اوسبجانه هر چند بعرفان اودنه و الطف و انتر و مجهول الکلیفیت شباهت
 کمشوف و مفهوم شوند حذر باید کرد که هنوز علم بابد حق میسر نیست و از علم بابد
 حقیقی مرآن اهل کمالات و لایة انبیاء علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات نصبی ظاهر^{ست}
 که همان مرتبه احدیت مجروده را حتی که از حشیت تجرذینر مجرود و هستی صرف الاصر^ف
 علی الاطلاق کامل مطلق است مسلوب الصفات نمیدانند که گویند وجود مطلق
 از موصوفیت کامله و اجبی نیز مطلق و منزله است بلکه همان هستی صرف را ذات
 بخت و وجود و سادج موصوف ازلی بوصف الکاملیه بصفات الکامله المطلق
 الا قدس تعلیم القاء سری من حیث مسمیت بالاسماء العظام بموقف نفس و حدیث^{ست}
 بتابعیت علم صدر اول رضی الله تعالی عنهم نفس حضور ایضا بعلم لدنی اصلی مبر^{از}

متعینه تعینات المذکره میداند قط وان تعینات انتراعی کشفیه قلبیه و قیاسیه عقلیه
 سر بر تعقیدات منحو اند غایه ما فی الباب و من حیث تحقیق علم اصلی ایشان مال
 صحیح ایشان با ثبات حقیقه وجودی حضرت ذواته کامل الصفات در تحقق حقایق ^{العلم}
 میرسد و بر اهل فطرت سلیمه منصف الفطانه ظاهرست که حقیقه غیب هویه مضمحلضمیر هو
 هر چند بغیب هویت منزله و اند لیکن محاطه ادراک مطلق کثرت او قاتل باشد بقوله
 قلیل او اقله اگر چه من حیث نقص علمی خود ندانند و حقیقت وجود و مطلق آفیس ^{اصی}
 هرگز محاط ادراک نباشد زیرا که نفس مرتبه ادراک بر مرتبه وجود و موجود ^{سرتس}
 ادراک تمامه محاط وجود است فکانت نفس صفت الادراک مدرکه الوجود و لا
 وجود و مطلق مدرک الادراک شتوان مابینها و بیشتر این تحقیق در حقایق ^{ضمن}
 مشنویات باره مفصل خواهند شد انشاء الله تعالی و این علم غریبه از چنان حقایق ^{حقیقه}
 بتوسط تربیت بصیرتی بعلوم خبانی این فقیر حقیر از حضرت فاطمه زهرا رضی الله ^{عنها}

و عن کل آل و اصحاب محمد علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات چنانچه این واقعه
 نزد مردان مشنویات بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی **فصل** ازین فصل
 اینست در بیان تحقیق حقیقی نسبت صفاة بذاته حضرت حق جل و علا غر شانه لغیر
نکته در مسئله نسبت ذات و صفاة قدس خداوندی غر شانه با جماع سلف لاهوت
 لا غیره واقع است و چون در فهم عامه نسبتی هو انی نسبت بغیره و عینه مفهوم نیست
 این مسئله مغرره اجمالیه را سد عوام دانسته تحقیق تحقیقی بتدقیقات فیما بین
 قبلی خستیار میکنند فلا جرم بغیر محققان منشرح گویند که صفاة الله تعالی غر و
 زائد بر ذات او نیستند بجهانه اما بعد انفکاک بس بغیر حتی مستقر کردند و اینجا
 سوال باقی میماند که عدم انفکاک با وجود مفهوم انکه نفس صفات زاید بر نفس
 باشد ما با ثبات حقیقه اتصایه است یا اتحادیه و انتساب این هر دو حقیقت محال است
 پس حقیقتی ثالث در کار بود و آن نامید است و ایضا هر گاه وجود حقیقتی سه بابا بتبا

حقیقه صفاة مثبت بود و اسپم غیر مسمی نباشد چنانچه بدریافت حقه صادق
 مقرر ساف است پس نفس صفات چگونه زاید بر ذوات باشد که ذات عبارت از
 نفس موصوف است تعالی ثبانه و متحققان موصوف گویند که صفاة من حیث تفهیم
 تعقل غیر ذوات اند و من حیث تحصیل تحقق عین ذات اند و بعینیت جلی مقرر شوند
 اگر در فهم انتساب نسبت عبارات غیریه از فهم انتساب نسبت عینیت محذورات
 بیشتر اند مثلاً صفاة الحیوة والعلم والقدرة غیره که بتقابل اینها امانت و جل
 و عجز است اگر از نشانیات زاید باشند پس حال نظر بنفوذات من حیث انه ذوات
 مجرد بقطع نظر از صفات بر وجه حالت بود و عجب است حضری را که از درکات عشر
 مبراکویند تحقیقات و تاسیه تعریف آن حضرت اقدس بطور متحقق تحقیق نشود و در
 نیز سوای باقی میماند که هر دو مرتبه را با سماء متمایزه مسمی بوجه متعایزه موصوف
 و بمعرفت علاحد و معروف خوانند یعنی مرتبه ذات و مرتبه صفات پس تحقق عینیت

بحسب حقیقه کما یی این مسئله چطور متحقق شود زیرا که دو مرتبه عین یکمرتبه هرگز نباشد
 و اگر باشد یکی موجود و دوم لاموجود بود و بهر حال ماهیت مفهومات نسبت و اعتبار
 غیریه و عینه از قبیل عالم کیف اند که از مدرکات عشره اند و اگر گفته شود که مراد از
 همون نسبتی مراد است که مجهول الکیف است پس اثبات اطلاق عنیت چه در کار بود
 آری اگر عجز ادراک ماهیت آن نسبت مقدسه بر حسب مثل مثالیه کو یا نسبت عنیت
 گویند زیاده بود و اکنون منصف الفطانه اهل بهمت بدریافت حقیقه حقه با لفظ و تحقیق
 حقیقت حقیر خواجه اجمال سلف متفق علیه تفصیل تضمینی است همان اجمال را که معتقد
 اجماع مومنین است من حیث تفصیل و امثله آید بکوشش بهوش باید شنید که آن
 نسبت صفاة قدس بذات او تعالی نه بکیفیتی است که از مفهومات مستلزمه مفهوم غیریه
 باشد و نه بکیفیتی است که از مفهومات مستلزمه مفهوم عنیت بود بلکه نفس کیفیت
 موجود نیست که بجز علم و ادراک خود آن نسبت را مجهول الکیف دانیم پس با قدر

آنست اقدس که صفات قدس را بذات قدس خداوندی جل شانہ سبحانه و تعالی
واقع است بتحقیق تحقیق چون بعدم مطلق کینیت است چون واضح آن بود که این
تحقیق حق برین مسئله نسبت ذات و صفاة بعدم عینیت و غیرتیه که باجماع محققان
سلف بلا هو ولا غیره واقع است از بهین عبارت نسبت ثالث پیدا میشوند یعنی
نسبت معدوم الکلیف زیرا که این محققان متشرع و متصوف به تحقیقات غیرتیه
تدقیق بالغة خواهند نمود و منتها آن تحقق بر تبه امتسابی نسبت مجهول الکلیفی خواهد
بود و چون بحضرت اقدس ذات صفاة محض لی کیف است پس نسبت لی کیف
کیفی صرف باشد اقدس شایسته نسبتی ثالث معدوم الکلیفی از بهمان عبارت
مجموع علمه معدوم البتین که منفی البتین یعنی منفی العینیه و الغیرتیه است ثابت شد و بهم
محدورات و محدثات مرتفع گشتند بفضله و کرمه تعالی **رابعیه** حق هستی مطلق است
بالاتر صفات باری زرقیاس جمکی مفهوماً عینیت و غیرتیه مفهوماً الکلیف

او پاکتر از تحقق این اطلاقات **کلمت** الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالْمِنَّةُ سَجْدَةً سَجْدَةً مِنْ أَقْدَسِ

سجنان الله تعالی قوله تعالی **يُنْحَاكُ رَبُّكَ مِنَ الْعَرْتِ عَمَّا يَصِفُونَ**

یعنی هر چه وصف کند حضرت حق رب العزت از و پاکتر است پس برای تحصیل مدق

غرفای بنادان و برای تحقیق تحقق علمی بدانایان در تعریف نفس اقدس خود ^{صفت}

اسمائی و صفاتی خود تعلیم فرمود پس همین تعریف و صفتی مثبت ظهور صفات آمد

حمل تسلیب مشکفان مرتفع گشت و احتمال تشاب عینیه و غیره بر نسبت صفات ^{بافت}

مفقود شد و نسبتی ثالث معدوم الکیف پیدا گشت بفضله تم بر آنه **كَأَنَّ اللَّهَ**

تَعَالَى عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ **عَرَّضَ** حق مبتی مطلق است بالبحث ^{حقق}

ذاته صفت کمال مطلق تحقیق ^{توفیق} تعلیم از و بوصف تعلیمه و اثبات صفات ^{توفیق}

ریفیق ^{توفیق} و بر ضمیمه میر عالی فطرت نیک و انصح است که مضمون نفس وصف دیگر است

مضمون نفس صفت دیگر است تا ما بینما که ظهور نفس صفت با وجود ظهور نفس وصف

مربوط است و وجود نفس وصف با ظهور وجود نفس صفت منوط است ای عزیز

من نکته غامضه دریاب همین نسبت واقعه ذات و صفات اقدس سبحانی و ا:
که ظهور نفس ذات سبحانی موصوفیه بصفات ذاتیه حقانی و احیی با وجود ظهور ^{نفس} ^{صفه}

واقع است و وجود نفس انصاف ذاتیه با ظهور وجود نفس لذات واقع است

تقدس تعالی رمزی بیافت جانم زرمور یار جانی خافتم که بر تو خوانم

بطریق ترجانی و دیگر این تحقیق حقیقی بوجه مفصل در کتاب خلاصه المعارف

واقعه است و پاره در مذکور تربیت تاقینی که از حضرت فاطمه الزهرا رضی الله

بتعلم بصیرت بعلم جهانی به این فقیر احقر محض قبول فضل حق سبحانه عم بر نامه و تم ^{حیث}

در حقایق تسمیه میسر شده است در ضمن این مشنویات که بنکات الناطق واقعانه و صبح

خواند گشت ان شاء تعالی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۵ الم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نکته تذویر الف لامیم نقطه محیط

الف و لام و میم و ایتره نقطه الف لام و میم راز حقیق خبر معنوی مضمر

این اولی و ثانوی لیکت بمعنی جلا و خفا آمده از مصرع سیومی بدو بسم الله

الملك اقدس ثنا اظهر منظر نجفا و جلا بسم الله الرحمن العلاء مستوی

العرش خلا و علا بسم الله الرحمن الرحیم مبداء مخصوص بامر حکیم بسم الله

الولی کل باب مفتحه الفاتحه کامیاب بیت نخست اسم نخستین نما ظاهر

از ان راز خفا و جلا بیت دویم ذات و صفت را بیان لیکت بر مضافت اولی

عیان شد بخصوصیت مربرسه نام بیت سیوم مشعر از عظام بیت چهارم

بوجوه طلیق کشته مشیر از وجه مایلیق تسویه را راز نقاط طر نکات

بنشوبهم سر حروف اسم ذات نقطه الف مرکز با کشته میم مبداء ایات

بسر عظیم مرکز با کرده بکثرت عبور سین بسم الله هم از با طور جمله

الف شد عیان هر همه حرف از سر سر نهان اسم و صفت را سر نقطه نقطه

مظهر این کتابچه چو بسم الله است مقبل اسرار از بسم الله است بسم الله الرحمن
 الرحیم مفتحه الفاتحه کنج کریم از نمائی کلمات کریم رمز کشائی الف و
 لام و میم جمله کتاب اند بقرآن ضمیمه آمده زان از همه آخرین و آن
 مودع در فاتحه فاتحه شد مودع این مفتحه چونکه سر سوره بود اول
 داخل و فارغ چه بگوید کسی لاجرم این آیت سر سوره است جامع اسرار بر
 ایه عالی کلمات رفیع جامع اسرار علوم جمیع بس متعالی کلمه از حکیم
 مودع اسپما و صفا قدیم مودع اسرار کتاب مبین منبع انوار ریاضت
 عرش بدان لوح چنین ساده لوح اهل سخن زان همه بکنشاده لوح مظهر
 اکبر و اسما عظام مستتر اسم اعظم و الاحترام مورد این بر سه بجل
 مصدر دیگر همه از سه هزار لوح چنین لوح و قلم اول است دعوه اکبر دل
 ابدل است راز کشائی دل صاحب دلان برده کشائی بر کنج نهان

جو د خفی و شت بعالم کبر فیض جلی کرو بعالم صغیر مبداء بر خلق بامر ازین
 مبتداء هر همه شان بر عیان مصدر افعال همه کن کن منظر ذی بال فعل کن
 لاجرم این قول نشان صحیح آمده زان مجر صاوق صریح هر چه که لم ید
 بدان کر چه تنیک اقطع و اجزم بودا بر چه شکست واقعه بشنودین
 بس غریب فافهم ازان واقعه سرعجب بود که بودیم بابل قبول
 فقهه اشراق بتبع رسول زهره زهرائی بر افلاک دین روشنی مرکب
 دور بین مقبض فیض زهر رسول نور بصارت همه اهل قبول از تنقی
 غیب بعالم نهان بر سر من کرد تجلی عیان مهتدا سرار بنا قد بصر نقیصت
 بدلم داده بر تسمیه راز زمین و آکسود اسم وصف را بدلم و ا
 فوق عبارات و بری از کلام زانکه زبان زو نشود پاک نام کرد اشارت
 ز اشارت بری نور بصرت ز بصارت بری حضرت اعظم صفت اعظم بنام

اسم صفت بر دو یکی پاکنام سرخنی را که به بسم الله است مدغم اول الف
 اسم الله است حضرت اعظم صفت اندر شروع بهجو عظم با بسم اندر طلوع
 این همه اسرار بیک نقطه پاک ز اظفار بیک نکته مدغم حرف اول ظاهر جمال
 منظر ثالث بحال کمال حالت ثانی بخفا بر نهاد محاسن ثالث بجلال
 حالت چارم بضمیر منع رو بجلو است بولایی بریع هر همه اسرار حقایق بود
 همه حقیقت بدقایق بود حب محبوب محیی حب هر دو بهر چار طریق
 جمله نبی رست ازین هر چهار مرتبه خاص نصیبی بکار لیکت ز هر چار نصیبی
 چار نبی رست قوی تر بوصول حب محبوب نصیب حب نقطه اسرار شریف
 بهجو محبوب حبی از نخست دایره اسرار بخت دست چونکه محیی حب عاشقی
 شد بکلم از قدم و اثقی بهجو حب است محیی بروج عشق معشوقی ایضاح ضوح
 هر دو لی زیر قدم هر نبی یافت نصیبی تنی تابعی مرتبه هر چار ز هر چار حرف

۱۲۸ کرده بهر چار ظهور شکرت حرف که منظره بتایق صفات و صف که مشرب بود

از اسپم ذات اسم معظم که بهت نشان منظره وصف اعظم از ذات دان

بسم بسم صفت مشرف فضل قیاسی فضل ز حرفت زین همه اسرار کف ^{بتول}

و رد من این تیسره بر قبول پیش ازین خواهی اگر شرح باب کردیم از ایضا

خلاصه کتاب عذر کنم پیش کنون عذر خواه چونکه ز عذرت عفو گناه

اهل وطن را همه این خدمت است نی سخن آرائی مانیت است نی گچین

ز تصنیف نام خویش شهرت بهوانی حرام زانکه با جبار بنی خدا بنده بنده

ضایل هوا بهجونی امی عامی خام عاری تعلیم علوم عوام قاعده مخصوص ^{فیشبر}

چون ز تصنیف هوس آرد بر لیکت بی صادق اهل صفا فارغ ز انکشت نماند

خر فلکی چند ز علم جهان پاک زار ایشان متکلمان بهر رضا حق ز رضای عباد

ظاهر افاد و خفا استفاد خسته از بهر همه مقبل رسول بهر قبول حق نیت قبول

کشته رقم بر سخن از ذوق خاص اوست قبولند و بحق خواص نیکو^{ست} هم
 چون برضا و قضا است چشم باقبال عفو و عطای^{ست} هوش مبتایم سخن ارشاد
 فیض ز سپهر به آگاه است غیر مکرر سخن در بیان فصاحتی بکل پیشین
 استهذف عذره تصنیف عام شد عبارت بی تکلیف کام چست بمضمون
 نظرم عا استهذف طن نباشد زوا خاص بالهام که اصل^{ست} بود کمر چه قطع
 کقطیع بود به که بتیلم بود احتمال غور سی نیک بغور محال این نه بین
 آیه اعظم جهان فهم میایی چه بود ستر آن اهل طبیعت ز هوا دم زنند
 اهل طبیعت بطبع غم خورند گفت حکیم به تعلم ادب عاقل ادب یافته ازلی^{ادب}
 لیکت عمل چون به نیت بود دوست نه ما خود شریعت بود چون عمل^{دوست}
 به نیت خلوص جمله به دوست بود بر خصوص زانکه عمل دوست بی دوست^{ست}
 ورنه چنین عکس ربی دوستی است کمر چه بود نیت مادیست هر چه بگویم چنین^{ست}

لیکت چنین جاتر نم دم بو هم ❖ تا که نیا بم سر تحقیق فتم ❖ نیز به تحقیق قیاسی کنم
 غیر بالهام صحیح دلم ❖ مله از حق همه تحقیق خاص ❖ یاز نبی یاز ولی خواص
 و چه خوشا طالع من بر قبول ❖ کرده تملطف بمن انسان قبول ❖ طالع سعد
 بطن ماوری ❖ کرده ظهور از بر آن چاوری ❖ کرده تملطف بسر من بی حجب
 مهر و رتر همه اُم و اب ❖ و چه خوشا طالع نیک اخترم ❖ پُر بطل مهر
 بلکه آن دامن و دامنم ❖ بس با میدم بخدا منم ❖ کر چه منم ناکسی ناکسان
 دوست هم از ناکسیم مهربان ❖ کر چه منم بی کسی از ناکسی ❖ اکس من نیست
 کر چه منم بی سبب و بی ادب ❖ مهر و یم بس بسر من بی سبب ❖ شفقتی به دلی
 اُم و اب ❖ لازمی بی سبب و بی ادب ❖ بر همه طفل است جو در هر زمان
 همه این خواهست نمایم از آن ❖ لطف کن بر ما طفلکان ❖ مهر و رتر
 ز همه ماوران ❖ چون نکنم سوی ی آن چشمش ❖ کو دم سر من آن چشمش

بود با مشقه الشافعه جمله بلار ابد می دافعه غیر نبی سچاکش
 جرم خود خورده غم همچس طرفه ترین سمت آن پر ولی در دم آخر غم خور
 وی قره عینین چون حسین غنچه خندان مهرب جاودین پرورش آموخته
 مهر رسول هر دو کل تازه نسیم قبول چون کل پر مرده به بالین او کشت
 به نسرین او هر دو با حضار دم نسرین چون کل پر مرده بماند حسین
 آنچه شنیدند از آن مهربان در دم آخر غم ما عاصیان قصه و کرم
 بهم شفاعت صریح زوست حکایت بروایت صحیح آنکه نبی رافضی خواب
 آمد و از آن خواب ز خالق عتاب رفته بصحرا چون ظاهر پایش جمله صاحبان کرام
 از پایش یافته اصحاب بی نامه یافته اش برالم و و آله کرمه و الخ کشتی
 لیکت نه تسکین عتاب از کسی هر همه با حسرت و آوارگی جاره ندیدند به بخاری
 تا که دزدان بادیه آمد بتول جان تن خسته بفرستول بهم سرشان رفته بسر بر تراب

کرده تضرع بود و الواب تا که رسیدست پیام تحاب گشته تسبیح قبل
 عتاب آمده و لخواه پیام محیب هر چه تو خواهی و بهت یا حبیب زنگالم
 بهرامم کان فزود لطف عفو از دل و بر زد و این همه تعلیم ^{زبان} آید
 حبیب بهر جهان ز محیب الرقیب دوستی بنده بر بوالعظیم حسن و ابوالکلی مقیم
 خاص تضرع بدل ملتجا رافع درجات تدافع بلا و چه بدن خسته و دل ^{بخی خواست} آسته
 سر درست اقبل مقبول است چون نه از آن اقبل آن مقبل چون نه از آن نور
 جبین مشعل چیست عجب از سنن موهبی زانکه ولایت نتیجه ای ^{اقبال} این همه
 از آن جبهی است این همه ذی بال از آن اصطفی است مخدع مستور بنور ^{نخست}
 خلت او بر ترزا مکان درست خلش از مخدع نور جلیل ظاهر آن
 خلت خلیل پرو کی پرده ظهور آید از پس نزدیکی دور آید حسن و
 حسن ازل ^{منظر} از صورت او شهر است انکه محمود محمد بنام

آمده در خلق متمم بکام نام رفیعی که با حمد حمید گشته با مر از سر سر مجید
نقطه صرف الف از عین صرف عین که از عشق بود عین صرف ^{حقیقت} حالت
بود از احسن مبداء عشق آمده از احسن میم که منظر بود ابرار
وال دلیل آمده اظهار را طرفه تر این سر از احسن حن بود عشق ^{عشق} بود
زان بود از عاشق و معشوق عشق بیع و شرا هر طری شوق عشق پس حکیم و
کمال آنجال حسن وی از عشق خود است بر کمال پس حکیم گفت نبی مصطفی
منهم بانغز و رصفا صطفی وصف کما بی چون امکان کس وصف وی از خلق
وصاف پس صل علی آل صحابی عظام همچو که از حق به نبی برد و ام
و تحقق تحقیق حقایق حقیقی اشیا، و این نیز برد و نوع است اما نوع اول ^{تالیث}
باید دانست که نفس امری وجود و ظهور را ایجاد عالم بشود و مرتبه خارج است ^{مست}
مرتبه از مرتب خارج یعنی نشود و مرتب آن مرتبه از مرتب نوز فیض وجود مطلق

خارج غیبی و اجبی است که امر ته مقتضی ظهورش هادی عرفانی بموجب ویه مقید

اعتباری و بهمی اثبات بوقوع وجود این ظهورش هادی امکانی است و صمی

الوجود ای اندماجی الوجود و النور بهمان وجود و نور غیبی قدیم مطلق

النفی است تقدس تعالی **فَقَوْلُهُ اللَّهُ السَّمَاءُ عَالَمُ الْغَيْبِ وَالْمَلَأَ بِهَا رُوحَهُ** ^{بمقتضی}

که در جمع خلایق بحیث ظهور نور عرفانی فی مراتب اهل الخلق و الملائکة يعرف الشهادة

کشته بنقشه **فَاجْتَبَتْ أَنْ أَعْرِفَ** برضای او و البصائر پوشیده نماید

بعضی از عرفا در معرفت حقیقه عالم گفته اند صورتش موجودی است موهوم و

حقیقتش معدومیت معلوم زیرا که در نفس نشان ایجاد عالم دروهم است اما ^{شاید}

بعضی کبریا را نشان مراد از ان ایجاد موجود ویه معنی اثبات نظر میداشته باشند

ترادف الاصطلاح و الله تعالی اعلم و این فقیر مکتوبه صورتش موجودی است

موسوم ای موسوم و موجود ویه المقید المصدریه الاعتباریه ^{حسب الشهاده}

العرفاني الحدوني الخلق معبرة بوجوه والحر حقيق منحصرت معلوم راي
معلوم بوجوه وموجوه في المطلق بقا بليت الفعلية وهي حثيت البغبي العلم الازلي
معبرة بوجوه والعلم يعني صورته وشهو وليت بمشهو به ارضيت بهم الالابات و
حقيقين

وجوهي است بوجوه به بالغيث محفر المعرفات وايضا **الهمني ربي**

واكتشفي بيده الحقيقة اي من يعرف بان العالم موهوم فقد كان حقا

وقمي وكل خلقت خلقي واقع في الواقع

بشهادة الكمال اي خلقه كل مخلوق بجميع درجات الخلا والملا من كل

العياني والبياني واقع بنفس الامر كما ينبغي به في الواقع في مرتبة متقصر الظهور

الشهادي من مراتب الخارج الحقيقة المطلق الاقدية الاله الحقني بالوجودية و
المظهرية

والقيام فهما لمظهرية بها وايضا **الهمني ربي** بلا ترجمان واكتشفي بوضوح الاوضح

في حقيقة الخلق ان في هذه الوقوع وقع ظهور الشهادي القا بديات الخفية ف
المقصر الظهور

الكوني الامكاني مشهود المصدرية الاعتبارية العرفاني ملك القابليات واقع ١٣٢

في الواقع بوقوع الضمني الوجودي موجودية الازلية الخفية العينية بضمنية المطلق

المحتفي القابليات المطلق من صفاتي بشهود تلك المرتبة من نور المطلق مقضي التطور

بظهوراتها في العرفاني هذه المشهودات التخليقية بقدم الشهود من صفت العقل

والارادة والقدرة بتلك الكمالات المتنوعة الوجودية فقد وقع في الواقع

هذه التطورات المتعبد بكل تطورات المقيدة موجودية المشهودية موجودية منظر قائم

وايضاً منظر بشهود المطلق من قابليات المطلق من كمالات صفاتي للوجود

فالاول من كمالات صفت النور ثم من كمالات غير ما بحيث الاول الاخر بما

والتاخر حيث ما ثبنا بكل ان فان البسوح القدوس قدس شاني **فَعَالٌ**

يُؤَيِّدُ كمالات حكمته تعالت اسماي وايضاً المعنى زلي كذات من قال ما

الاشيا غير محبولة فهو يخط في الكشف والقياس وهو فاضل من حقيقة معنى **الخالق**

والخالق من تحاليف الحقيقة بان يتوهم ويخيل ان الخلق قد ميمه بانفسها في الخلق
واراد بهد القصد رفع التعطيل من فعل الخالق في خلقه الخلق ولو كان تقصيد^{لعدم}
النقص في حق كمال الخالق فقد وقع بذلك الاجتهاد وعدم النقص في حق كمال^{الخلق}
لان في حق كمال الخالق وهو لا يعلم ان وقوع هذا التوهم والخيال فقد وقع من^{لعدم}
الى خلق الاخلي ويعلمهم فخلقت الاخلي الموقوف الموجدية والظهور على صدر البعض
من العارفين في الخلق بالخلق وفي الملا بالملأ ولا يعلم ان الايمان بوقوع^{النفس التعطيل}
في كل تخليق الخلق بالاحتساب قد نظره القدرة على خلقت الخلق بلا تعطيل قط ان^{شيئ}
ولكن لم نشأه وهذا من حكمته الكماله اللازمية فقد يظهر الاحتساب لازلي في الارادة
والقدرة الكماله وايضا يظهر ويثبت العلم الى خلقت الاول من خلائق البيا^{ني}
المتنوعه وهي خلقت الاخلي الموجدية بظهور الحقيقة المعنى اسميه المحض على مظهر الادراك في
صدر بعض خواص العارفين وهي الموجدية موقوف على علم ذلك التعطيل بالاحتساب^{ختساب}

في الخلق الاول فيظهر التفرق بين كمالتي علامت صفت الخالق وصفت المخلوق ويقول
 بعدم الذات للخالق على الخلق بعدم لعدم الرمان في حيث حشية التابع بالمبتوع وقوع
 ذلك التفرق موقوف لان مثل هذه الحثيت قد يوجب في نسبت الصفات بالذات
 البسائط كما واقع في الواقع بكذا في نسبت الانزاليين لان في نسبت الخلق بالخالق فوضح
 ويثبت وجه التسمية المكان في مرتبة الخلا لخالق بحيث المخلوق بهي اسم الخلق لا يقبل العلم
 للمستبها واعلم ذلك الحكم يوجب الانبات بعلم القدرة التامة للخالق على كل شئ خلق
 حتى يظهر وجوده ونفس خلقت الا على لظهور هذه الخلقت الاسمية التعطيل المحض المخرج
 كسبف ونفيس وجود الزمان بكل وجه واقع من الخلق وتلك خلقت الا على ان الاول
 من اثار الخلق الاول موجوده وقوع العلم بذلك التعطيل باستمرار الازلي وايضا
 قد يظهر بوقوع علم ذلك التعطيل توفيت الوقت والازل الازال بارادة القدر
 في اثار خلقت المطلق واعلم ان ظهور وجود التعجيل الكماله بعدم تعطيل المطلق في

معنى حقيقة امرنا لقول كن فكنون موقوف على ذلك التعطيل الاختياري الاول في
 خلق الاول على حسب ارادة الازلي حكمت الحكمة ما تعلم حكمتنا في مثل هذه الاعلاط
 لبعض الزمان وبانهم اختاروا لا يستغني عن متابعت الانبياء في ويطنون التساوي في
 انفسهم بالدين يبعثون بالخلافت والرسالة الاجلي في الخلق بلا قصد بهم وارادتهم
 واعلم ان بهذا واسطة بظهر ما قضا صدر بهم مثل تلك الخلق العرفاني الجيالي الوهمي^{الباطلة}
 موقوف عليه فاعلم معنى حقيقة الودود وود قولنا ما خلقت هذا باطلا بمعنى المطلق الحق
 والباطل مثل قولنا هذا ما ذكرنا وما سوا مثال ذلك كيف انتم الآن تعلمون في حقيقة
 كلامنا فاعلم ان هذه القابليات المخفية الكونية لا الامكانية متضمنة للظهور بهذا^{الظهور}
 الشهود الكوني الامكاني العرفاني المقيد في الخلا والملا بد طافت الا لطف وكسف^{نواكسف}
 قديمة بوجوه ووجوه يهتد بغيب الغيب في صفات الذات وكانيته حيث حقيقته الآن
 كما كان في الواقع وكل مرتبة من مراتب خلقت الخلق بسنن ومن كما عايننا وذكرنا^{كما}

محدث بنفس الامر يجمع الكمالات النفس فالان اعلم بوضوح الاوضح معني
 حديث القدسي كما ورد الى جيبى كنت كثر اخفيا فاجبت ان اعرف فخلقت
 لا حرف واعلم ان علم اللدني وخرق العادة بخارق العادة فاعلم ان في
 مثل هذا المطالب بمثل هذا الاغلاط قد يقع بحصول الجلاء المرتبة المخصوصة من المتخيلة
 بخارق العادة برياض او بجمعية من المحبت كانت من اشتراك الغير الهوائي بوقع
 من شيطنت من نفسانية المخفى بتفضل الهوا ويطنون لاكتشاف هذه العلمية الوهمية
 بعلم اللدني ولا يعلم ان تحصل علم اللدني بحضور علم اللدني بوقع الحضور من خارق
 العادات بالكرام الطعير خرق العادة كانت تخفيض السري من الهوا ليس الغلطي في علم
 اللدني كما علمنا لا بنيا والا واما كما قلنا و علمنا من لانا علما وعلم ادم الاله
 كلاما اما الخطا في بعض العلوم من اهل علم اللدني قد توقع من حيث الاشتراك
 الوهم بالخيال في ظهورها في صدرهم وما غنم بقص الشكرية والتنقية الحقيقة وكما

بعلم الله في الخالص موقوف على كمال خلقه المتخير والله يختص برخصته
 مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ قانون حکم بعلم قلبیانی
 برضو کون دیده ستری زانی حقا که نه بینی و نخواهی از و جز نشان بتوان غیبی بانی
نور است وجود عین نور است وجود ظاهر علم مقضیات است وجود و حی
 که بود حیت العرفان اظهر شد و با ظهور عرفان شبهه الرباعیه الثالث تشیه سهود
 تنویر آن نور بر مختلف الظهور قابل بظهور تقید نمودن مرتب مطلق هر مرتبه است
 از مراتب مذکور بشما الله هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب اي عالم
 الوجودیه الصفات الذاتیه فی مرتبه المحفیه العینیه کما ہی شأنها بحضور الوجودیه العلیه
 شهادت ائی عالم بظهورات کمالات تلك الشیونات بظهور المقهورات التقدير
 الموجودیه بعین نفوس المقهوریه المصدریه الاعتباریه المجلیه الشهادیه کما هی حالها الشهود
 الموجودیه العرفیه بجمع حیثیات الحضوریه لخصو لجعل لک لشی فقد بظهور

مراتب غیب الغیب ای بشود مراتب المذموم الغیب الهویة بتقدیر القدره و فعلیه
 الفعل و غیرها مراتب المشوخی یعنی بتقدیر و الفعل المشوخیه لكل حاله الالهیه المصدرة
 المختلفة غیر متقنی آن واحد ظاهره بتجدد الالهیه بتغیر المتغیریه المطلق بعدت
 المقید فوالله تعالی ذات "اقدس" و جو "و بخت" یعنی انخفضت حق تعالی مطلق بامت
 نفسی حسب خبری است که مثل خبری نباشد پس در تعریف آن خفت اقدس مثل تمثیل
 مثلی بامثالی که در اشیا واقع باشد بمناسبت مع خبری صوری و معنوی را است نیاید
 الا مثل مفتوح المیم معنوی معدوم الکیف زیرا که نفس هر همه مدرکه الاحساس چه معلوم الکیف
 اگر چه معنی مجبول الکیف هر چند بجهولیت تمامه باشند زیرا که نیز مثل صورت داخل اشیا هستند
 قال الله تعالی تبارک سبحانه غرسانه لیس کشده شی و انکه در بعضی در قرآن مجید کلمه مثل
 واقعه است الله نور السموات و الارض مثل نوره و مشکوه فیها مناج الی آخر
 الایة باید فهمید که این مثل در ظهورش هودی صفت و هودی نور است بهو جو دیه عرفانی

نه در ظهور وجودی نور نفسی و کاف کلمه گشته اگر چه بحسب معنی ماهیت عبارتۀ صور زائده

مینماید اما در نظر اهل علم جنایه بسج حریفی در کلام مجید زائده نسبت که مجر و از مدعای معنوی

حقیق محض برائی وقوع بلاغت عبارتۀ منحصرتوان نمود و چرا که نفس بلاغت امر مخلوقه و خالی است

نه از صفاتۀ خالی سبحانه پس بحسب معنی ماهیت مدعای معنوی غیر زائده است بحسبیت تا کید مثل

مطلق کینس کثرتی ای نیست همچو مثل او اجزای یعنی مثل چه که همچو مثل هم او را جزا

نیست و این تا کید است بر نفی مطلق مثل که بوحی من الوجود نسبت هیچ شیت از شیایا بی

و علیانی بخضره تقدس تعالی چون مثل هم نتوان نمود پس آنحضرت هر چه هست محض هست و نیست

تایم بنفسه است و موجود بذاته است نفس وجود است که عین هستی است هست نغبتی خود و موجود

وجودی نفس وجودی خود موجود است و چون وجود هر ممکن امکانی است که بنفسه موجود

ندارد بلکه موجود بغیر است پس هست هر همه امکانی بهمان است و اجبی هست باشد و این همه

موجود بدو باشد زیرا که هر همه بنفسه محتاج بهست پس حقیقت ماهیت نفسی هست بهر همه

وجوه مجلیه و خفیة نفسی خود ظهور عرفانی شهادی از نفس کمالات افعالیة صفاتیة
 بهان هستی کامل اکمل باشد اگر چه اکثری از ممکنات بحسبیت عرض جوهر و اثر و عین
 چنانچه دانه و قابلیات آن و چنانچه برکن سناخ و غیره از درخت و قابلیات اصل
 و بیج آن درخت بتوسط اکثری یا بعضی یا فردی از کمالات موجود و بوند چنانچه نور محمد
 و مراتب اند ما جیه آن و ظورات اولیة آن اللهم صل و علی محمد و سلم بارک و علی اله و صحبه
 و تبعه اجمعین اگر همین بس آن حضرت اقدس وجودی است کامل توابع ذاتیه خود و آن
 توابع ذاتیه اش یعنی آن کمالات افعالیة صفاتیة ذاتیه او همه از کمالات یعنی قابلیات
 نفسیه او میند تعالی شان و کمالات نفسیه او سبحانه بعضی ظاهره که میسر است بصفات ذاتیه
 و اینها همه مستوجب الظهور و اجبی از بی ابدی سرمدی اند و بعضی مخفیة که میسر نیست بصفات
 کمالات ای بقابلیات صفاتیة و اینها همه مقتضی الظهور کونی حد و ثنی اند بحسبیت ظهور عرفانی
 الشهادی و بعضی ازین کونیة مقتضی بظهور غیر منقطع هستند چنانچه ارواح و عقول و انوار^{لطیفه}

که ظهورات کمالات روح عقل اول و نور اول اند قوله علیه السلام اول ما خلق الله نور
 و اول ما خلق الله عقلی و اول ما خلق الله روحی و بعضی از اینها مقتضی بطور انقطاع اند
 چنانچه اجرام و اجسام اما از ان کمالات ظاهره بعضی مقتضی بطور مشروط اند چنانچه
 خالقیّت و ربوبیت و غیره و بعضی بغیر مشروط چنانچه قدرت علم و غیره و آن کمالات
 ظاهره که بدو مرتبه ظهور در بیان آمدند یعنی مرتبه مشروط و غیر مشروط بغیر صفات
 اضافی غیر اضافی این مرتبه غیر مشروط نیز مشروط است لیکن چون مشروط ظهور
 این مرتبه از لی ابدی سرمدی اند محض موجود و وجودی اند بحیثیت الآن مکان
 لوازم قدرت حیثیات قدر مطلق و لوازم علم حیثیات علمیت مطلق و لوازم سمع
 سمعیت مطلق و علی هذا القیاس این مشروط ظهور غیر مشروط هم بر دو نسبت است
 نسبتی است غیر تنقیحی اما عینیتی چنانچه قدرت بقیام نفس و توابع نفس خود و علم بوجود
 و توابع نفس خود و علی هذا القیاس اما غیر تنقیحی چنانچه قدرت با بقعیرات وجودی غیر

مقتضی موجودیة المشوۃ و علم با علمیه مطبوعه و وجودی غیر موجودی ایضا ^{۱۳۷}
 مقتضی موجودیة المشوۃ و سمع بالسمع مسموعات وجودی غیر موجودی ایضا
 مقتضی موجودیة المشوۃ الی غیرها ^{این همه} مراتب کونی مقتضی الطهورت ^{المکانه} هو دی
 که لوازم صفات کامله مطلق وجودی غنی و جوی ذات اقدس اند چنانچه صفات
 غیر مکرر نیستند همچنان آنها لات نیز غیب الغیب بوده مطلق واقع اند که غیر مکرر
 نباید گفت و نیز با جمیع قیود درجات حصولی مقتضی الحصول بقدر الاعتباریه یکبار
 لکلمه تحت حضور صرف تبار از وجه محمولی واقع اند چنانچه که مقدمات غیر
 تقدیر نیستند فلا حرم در کلام اکابر قدس سرهم مابین مرتبه باطلاق غیر مشروط ^{منطوق}
 بخلاف مرتبه ثانیه که شرط ظهور این مرتبه حدوثی اند و محض موجودی است و بی اند
 چنانچه لوازم خالقیت خلقت و مخلوقیت مخلوق و لوازم ربوبیت تربیت ^{بودیت} و ربوبیت
 ربی پس این مرتبه مخصوص باطلاق شروط منطلق گشت حدیث قدسیه **کنت کنتا**

مَخْفِيًّا فَأَحْصَيْتَ أَنَّ أَعْرَافَ خَلْقِكَ أَمَّهْ أَوْ تَعَالَى سَجَانَهُ أَرْخِشْتَ جَمِيعُ

ذَاتاً باوجود و توابع وجودی یعنی ذاتاً و صفاتاً و بقا بلیات صفاتیة بطور ملکات

چه ظهور الغیبی العلی و چه ظهور شهادی الزغایة از خشت جمیع و تفصیل کلی و جزئی و اصل

فروع و ظل و عکس منزه است که مرتبه ظاهره از بی سرمدی بطور وجودی ذاتاً صفاتاً

تغیر و قدسی است و بر مرتبه مخفیة باندماج شیونیه صفاتیة ذاتیه جمیع و تفصیل خفی کنسرت مخفی

جستی که مقتضی الظهور بود چه شنودی است بطور مصدریه تنویر نور عرفانی که ضمنی الوجود بود

مطلق نور اقدس را مع اجبی از بی است و ظهور اول آن قال کُنْتُ کُنْزاً بجا نجه مذکور

و خفا بمطلق نشود است نه بمقابل علم که بمقابل علم جمل است و نه بمقابل وجود که بمقابل وجود

عدم است از بی است که این فقره امریه شیونیه را معلوم معدومی بگفت ملک میگوید که مرتبه

معلومیه مخفیة است قال کُنْتُ کُنْزاً معدوماً مجهولاً و چون نفس مرتبه نشود مطلق که

مرتبه اند با جبهه صفت مطلق نور که اول اکمل وصف وجود مطلق است سبحانه مقتضی الظهور

بنظور شما ده شود و یہ است بطور مرتبه اندماجیه علم مطلق از بی اکمل واجب که مرتبه
 عرفان است بمراتب بطور حصولی آن کمتر که مخفیہ المعرفت بوده است بنور سنوود
 واقعت گشت فقال فاجبت أن أعرف ما قال ان اعلم او اطهر و این فار فاجبت
 تجسسی است نه فار تعقیبی چنانچه در خلاصه المعارف تحقیق یافته است زیرا که بطور علم از
 واقع است و اگر بطور علم هم مفقود باشد چنان و چنین گفتن چنانچه بدان شیوات
 یعنی کمالات صفاتی که مراتب اندماجیه صفات ذاتیه اند که خود را بذاته من حیث
 آن حیثیت کمتر صفت مخفی گفت از سر جبل باشد چرا که هر چه که بعد علم باشد بعینه از
 و احترام است **تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ الْعُلَاكِبِرَا** پس گفت **فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ**
 یعنی پیدا کردم بدانش یعنی بطور همان مرتب مخفیہ اندماجیه شیوات صفات ذاتیه را
 از کمالات وجود و نور وجود و بطور مقتضی الظهور خویش ظاهر کردم پس این
 بعالم شهادت مشهود گشت و این طور حد و ثانی از ان بطور علم عرفانی مشهودی آمد

و این ظهور عرفانی شهودی بوجه مصدریه باشد لیکن باهمان وجه مطلق غیر مصدریه

خفت

صفت العالم و جوابی است که مطلق و کامل است **و با عیب** تفصیل همه است و در انجمله

تحقیق شهادت بقابل غنی است **و** عالم جو عبارتست ازین مشهود است **و** تحقیق تحقیق این

بتدقیق خفیت **و** باید دانست آن کمالات مخفی از توابع وجود ذاتیه او نیست و با

و در مذکور صدر مبین گشته اند کونیا اصول نفوس عالمیان اند چرا که اصل اصول عالمیان

والسلام

ظهور جامعه اول از بهمان مرتبه مخفی شهادت اول واقع است و ان نور محمد صلی علیه الصلو

لیکن چون در آنحضرت اقدس سبحانه تعزیر و قدر و مقدور و بلوازمه قدرت ذاتیه کامله

مطلق بر یک موال باطلاق صرف صفاتی هستند تحقیق حقیقی از مجموعیت مبرأ باشند و ان

مذکور موقوفه نشان بر اوقات معده و در بوجه تحقیق مذکوره المصده و در بطور این بود

نمودی بر آن شهودی آنمرتبه نور و وجود مطلق بحت تحقیق که آنمرتبه مقفی الظهور بدین

نمودیت پدیدت و بهرانی بحیثیات غیر مکرر و از غیب الغیب پدیدت متوجه بود

حقیقه حقایق این به نفس بحسب موجودیه این جمیع حیثیات کونیته امکانیه مذکوره است
 نفس تعذیر بتقدیرات مقدورات موجه بوجوده مصدریه من حیث حقیقت نفس موجودیه
 بر همه ازین طورات کونیته اعتباریه امکانیه نشود و یی که بود نمود و یی همواره
 میشود و نشود و یی است تحقیق حقیقی محدث محموله نشود و یی حقیقه است بر مرتبه اول باشد
 خود بر مراتب آخرین و چون اطلاق عالم و عالمیان بر نفوس مطلقه بهمین موجودیه
 نشود و یی مصدریه نشود و یی است که مرتبه شهادت بهمین است نه بر موجودیه و یی نشود و یی
 ماحیه و صفیه صفات تابعه و یی ذاتیه تعالی که آن مرتبه غیب الغیب است اقدس
 بس نفس خلق بخشتی که عین خالق کویند عجب است و واضح باد آنکه بالا مرتبه کمالات
 کونیته اصل گفته ام بنا بر آنکه انحضرت اقدس جمیع کمالات از حیث انتساب مفهومه چنانچه
 حیثیات اصل و غیر آن منزه و مبر است زیرا که اصل متقابله فرع است که هر چه اصل نبی باشد
 آن بود پس اصل عالمیان همان نور اول را توان گفت با و را از آنکه حضرت خالق بحسب است

تقدس شانہ **و با عیب** تقدیر ازل بوجه کونی مقدور **و** بالقریب غیب مستور

بالمترتبه شودی از مطلق نور. **ع** بالمظهر مصدریه جمله بطور **ع** بصفت مطلق و
حیثیثونات صفات. یعنی که رغب متعقبی میشود. لی جعل حد و نی است و این

مخفی بود از مناسب احدانا **باب فیہ الثالث** مقدور خفی ازل بجعل تکوین **تحقیق** حلی

نجات اول تضرع قد جعل الله لكل شئ قدرا در باب مهربان و شریف

و با عید الرابع تشدید بتطویر ظهور عرفان آمد جو جهان نام تشدید جهان

غیش کہ خفی است نفس امارت شد نی اصل چنانکہ اصل فرعت بجهان رباعیہ الف

عالم جزو طو لست شهو دي زان اس چون اس بود بغير فصل ولي وصل محمد

این شهود آن اصل قدیم: اطلاق قدم سنن است بر نفس آن اصل رباعیه الساده

تحقیق اصول حکمی موجود است. مطلق بود از لزوم نفعی بصفا
 قید است نمودی بطور

منشود: اطلاق بود و بنفس آن جناب **یا عیبه السالیه** باید تشدید نفس اصلی منشود

موجود شما وی از ان نور وجودی با هم دارد چنین ظهورنازک با آن
 موجود و یا که نیست وجود **رباعیه الثامنة** تمثيل فروع و اصل از درخت دانه
 اطلاق بخلق و خالق آن زیاده **آری** بجهان حقیقت انسان اصل است **آخر جهان**
 اصل بصورت دانه **رباعیه التاسعة** انسان چو رسد بعلم عرفان و **کولین الملک**
 ولی الاهی دانه دیدار حقیقت خویش درخت **اینست** بیان آن حدیث قدس
رباعیه العشرة کامل اکمل شد از همه نقص ولی **چون** رفت عرفان بعلم اصلی
 اسرار حدیثی لمن الملکات ایوم **بمید** لدا کرچه و **ید الاری نکست** حقیقت خلق
 که بمراد ما هیئت مطلقه اجمالیه نفس هر شیئی بمعنی حیث هی بحسب هر مرتبه بدر که اگر به تحقیق
 تدقیق بشرطی که با عتقاد تحقیق تحقق و جدانیه عرفانیه خود و نظر ادراک بفرو گذار
 هیچ و یقینه از دقایق بدر که محسوسه ظاهری و باطنی بود و نمودی آن که بر مرتبه
 موجودیه مسنودیه است حسب العلم نماید البته با جمیع وجود و اعتبارات نفسیه

صفاتی صوری و معنوی ظاهر باطن جلکلی غیر خالق مدرک کرد و تعالی و اگر
 با طلاق حقیقت خلق از نفس خلق بر شنی مراد معرفت مابیتی تفصیلی خلقت خلق با
 که بحث عرفانی تجلی و مخلوقیت خلقی واقع است نیز عین خالق دریا قه نشود
 سبحانه زیرا که خلقت خلق بوجه است باریه مصدوریه مشهور است چنانچه بالایی
 باله است **رایع** اطلاق حقیقت جو معانی دانی و انی بدو نوع ترجایه خوان
 اول حلی بعلم مابیتی شی پس تفصیلی بین عرفانی **کست** اگر مراد با طلاق ^{حقیقت}
 خلق از نفس خلق همان مرتبه بود که آن مرتبه مخفی از مرتبه کمالات توابع وجود ^{ست}
 اگر چه این مراد ثابوت پذیر نیست چرا که نامربوط و نامضبوط ^{ضابط} خلاف رابط و
 واقع باشد چرا که من حیث المفومات مقرر و دیکر است و حقیقت شی دیکر و مراد ^{لفظ}
 حقیقت یا بمعنی اجمالی مابیتی نفسی است یا بمعنی تفصیلی و ضعی عرفانی که دریافته ^{حقیقت}
 نمی گفته شود و مراد اذراک تعریف آن شی بطور وجود آن شی بود پس بتوجه ^{صف}

شو و که آن شی ظهور فلان شی است و فلان خدایات لیکن بالغرض بدانرا و عینیه
 هرگز است نیاید اگر چه غیرتیه بهم بدان معنی که از اصل خلق حقیقت خلق خوانند بر
 حقیقت خلق ثبوت پذیر نیست چرا که انرا تب مخفی که اصول عالمیان بگویند گفته
 شده اند نفس تقدیر غیر محدوده بتقدیرات مقدر و رات بوصف لازمی صفت القدر
 و علی بذالوجه بوصف لازمی شیونات ارادات و علم و اجبی بدخل سانه علی
 المطلق الوجودی که بدین طور مشهور و ی بطور موجودیه اجمالی و تفصیلی مقضی
 الظهور اند من حیث انفسها پستند یعنی که قایدات مخفیة مندرجه صفات و اشیاء
 تعالی چنانچه کمالات اند ما جیه شی بایشی که در مرتبه تحقق بوجود اضافی به ثبوت مخفیة
 باندماج ذاتیه شی و افعه اند چونکه اصلاً و قطعاً ظاهر نیستند نسبت نفس خود
 نسبت غیر خود اطلاق عینیه و غیرتیه به نسبت شان بانفس شی معقول بود که تحقق
 نسبت عینیه و غیرتیه کمالات شی را بایشی بحسب این حثیت حقیقی محال باشد آری هر

عرفان نفس کمالات شی مطلقا مفقود باشد که نفس محفی الادراک عرفانی است
 نسبت عینیه و غیره بر که و بر چه نمود و اید پس آن مرتبه کمالات مخفی را از توجع
 وجود مطلق اقدس بجهان که متقاضی الطور هرگز نیستند الا بوجه کونیة بحیات
 بموجودیه شود و در مرتبه شهادة نسبت غیبی و غیرتی بدان وجود اقدس
 از کمال بلاغت علیر عقلی و در بود و ارقبول ابل فطرت سلیمه منصف العظانه بعید
 بکما هی نفسی خود آن مرتبه مخفی غیب الغیب محض است که علم آن مرتبه محض وجودی غیر
 وجودی بسوائی موجودیه شود و خاصه آن علام الغیوب است تم کما له تعالی
 سر این آیه کریمه را بفهم مضمون معانی من حیث غموض ترجمانی اینجا باید دریا
 قوله تعالی **هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ** ^{الشهادة} پس کنم خود زیر کافرا این است
بما عیة الاولى شهادت شد شود نمود و هر یک بدگر بغیریت و اکثرد
 جمله کمال کامرانی از حق و در مرتبه شهادة انسان **بما عیة الله** ^{بما عیة الله} عالم همه و خلق مجرب

زان هر بهمه طور الطف و اکسف وان روحی ملکی ز امر الطف به نهان **۱۴۲**

منکی حتی ز خلق اکسف بعیان **رباعیه الثالثه** با عدم تمیز صورت و ظاهر شی **چون**

می نتوان ماهیت پی **میدان** ظاهر بنظریت مشروط **صوره منروط محض**

موجودی وی **رباعیه الیایع** از ظاهر و صورت این جویدی تدقیق **سری**

بشنو بنفس صورت تحقیق **هر ظاهر** هستی شما دی صورت **بالنفس** بقدر نفیست

حقیق **رباعیه الخامسه** شکل مجموعه بهیت ذاتی شی **اشکال** اشیاست حبت در جایی

زیجا میدان کمال و نقص هر شکل **من** استلزام حول **حالات** لایشی **رباعیه**

هر ظاهر نیستی است صوری می شود **از امر** و ز خلق حبت خلقت موجود **هر درجه**

بلانازکت ترجیث خلا **از حیث** خفا مطلق تعذیر و جو **در** **رباعیه** جزو یک

ز قسمش کسی نیست اسگاه **چندی** شیت حد و نی است بهوش نگاه **وان** هر

مبتهائی اوراک **لایع** الا طور تعذیر **النوع الثانی من فصل الثالث**

۴۳ ممکنات را معلوم علمی و معدومات خوانند و کما فی معلومات گویند پس آن
 حقایق را موجود علمی و اثبات جویند بر هر دو معنی محذوری واقع است
 زیرا که اگر بدان مرتبه اقدس بی کیفیت همین کیفیات که بدان اعتبار تمام خلق معبر
 بعالم بمعنی ماسوائی خالق است تعالی ثابت باشد هر چند که به تشریه اقدس باشند
 اما بر نفوس اشیا قدم لازم آید اگر بدان مرتبه که من حیث خفایه مطلق صرف است
 اطلاق عدم کرده شود پس بمعلومات ازلی از حقایق ممکنات هیچ نباشد و آن

مستلزم نقض کمال علم و اجبی بود **وَتَعَالَى اللَّهُ عَنِ دَلَالَةِ عُلُوِّ الْكِبَرَا**

و اگر گفته شود که بدان مرتبه موجودیه علم نیز عجب تر باشد که این موجود خارجی
 حد و ثنی مکر سوائی آن موجود خارجی حد و ثنی مکر سوائی آن موجود علمی قدیمی
 پس هر چند تعلق آن علم و اجبی را بنفوس معلومات ازلیه ابدیه نسبت ماضی چنانچه
 استقبال حکم آن واحد دارد و همه آن علم حضوریت نه حصولی لکن با وجود

فهم چنین خیات نیز در فهم حقایق اشیا تقیر صریحی من حیث محذورات مذکوره
باقی میماند پس تقاضای حسن ظن چنین است که آن عزیزان در آن زمان ^{الوقت} معلوب
باشند بوجدان معرفت ظلی که اهل مرتبه ثانیه را اهل ولایت مطلق می باشد و آن مرتبه ^{ثانیه} ثانی
چیت یعنی مرتبه فوق مرتبه اولی عامه سیم مرتبه خاص است و مابین است از مرتبه ^{چون} اول
و خاص الخواص شرح تفصیل این معنی چنانچه پیش ازین بتجقیق تحریر یافته است عبارة
این چنین حقیقت باشد **كَمَا لَحْنُ لِقَوْلٍ فِي هَذِهِ النِّكَّةِ** **بُحَانَ**
مِنْ وَاحِدِ الْأَشْيَاءِ وَهُوَ لَا عَيْنَهَا ظاهر شیونات ای قایلیات صفات بمراتب
المستوعده الشماوه من مرتبه الواحده الخفیه العلمیه و هو لا عینها والحمد من جعل مراتب
المستوعده الشماوه من طورات تلك الشونات ای تقدیرات السریه الازلیه
الابديه بمقدورات الکوئیه الامکانیه فی مراتب الاعتبار المحصولیه فی درجاة ^{الزوا} الزوا
بوجود المصدریه المدونه **مست** و رونی الحدیث القدسی كنت كنزا مخفيا ^{خفيت} فان

أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لَا أَعْرِفُ بَسْ بَائِدَ نُسُتٍ كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَلَمْ
 مَوْثٍ كَمَا كَانَ أَعْلَمَ فِي تَحْقِيقِ هَذَا الْمَضْمُونِ أَنَّهُ تَعَالَى هُوَ هُوَ فَمِنْ اللَّهِ تَعَالَى وَآلِهًا
 وَصِفَاتًا فَوَاحِدٌ وَاحِدٌ تَمَّ شَأْنَهُ سَجَانَهُ وَآلِهًا صِفَاتًا ذَاتٌ أَقْدَسٌ وَجُودٌ بِحَيْثُ نَفْسٌ
 سَافِحٌ هَوِيَّةٌ مُطْلَقٌ كُلُّهَا لَاتِ الصِّفَاتِ الذَّاتِيَّةِ مَقْضَى الظُّوْرِ بِالْمَرْتَبَتَيْنِ
 بِالْمَرْتَبَةِ الْأُولَى أَيْ مَرْتَبَةِ الْغَيْبِ أَنَّهُ مَرْتَبَةُ الْعَيْنِ الْمَطْلُوقِ ظَاهِرَةٌ بِعِلْمِ الذَّاتِي الْوُجُودِ
 الْأَزَلِيِّ السَّرْمَدِيِّ مَنْزَعَةِ التَّعْطِيلِ الْفَقْصِ وَالْكَمَالِ أَيْ كَمَالِ الْمَشْرُوطِ قَطْبِ الظُّوْرِ مَقْضِيَانَهُ
 وَهِيَ مَرْتَبَةُ الظَّاهِرَةِ وَالْبَاطِنَةِ الْقَدْسِيَّةِ الذَّاتِيَّةِ الصِّفَاتِيَّةِ الْمُعْظَمَةِ تَعَالَى شَأْنَهُ ذَلِكَ
 الْقَدْسِيُّ الْوُجُودِيُّ الْقَدِيمِيُّ الْوُجُودِيُّ الذَّاتِيُّ وَاقِعٌ بِظُورِ الظَّاهِرِ بِحَيْثُ لَا يَدْرِكُهُ ^{بِصَارَ} ^{الظُّوْرِ} ^{الظُّوْرِ}
 مِنْ حَيْثُ كَمَالِ الظُّوْرِ الْجَلَّتِ وَالْعُظْمَةُ الْقُدْسِيَّةُ الْأَعْلَى وَإِضًا مِنْ حَيْثُ كَمَالِ الظُّوْرِ
 الْقُدْسِيَّةِ الْجَلَّتِ وَالْعُظْمَةُ تَعَالَى أَزَلًا وَابَدًا سَرْمَدًا بِالْمَرْتَبَةِ الْأُخْرَى أَيْ الْمَرْتَبَةِ الْأَنْدَاجِ
 أَنَّهُ مَرْتَبَةُ الْغَيْبِ الْغَيْبِيِّ الْكُونِيِّ بِظُورِ الْحَدِّ وَثَلِي الْمَوْفُوتِ الْمَقِيدِ بِالْتَّعْطِيلِ الظُّوْرِ بَائِي ^{الشُّهُودِ}

والنقص والكمال المشروط مقتضياته وهي مرتبة المخفية العرفاني ظاهرة العلم ^{مقتضي} الطور

بظهور العرفاني الشهادي الامكاني المشهود المقيدة المصدرية الاعتبارية وهي ^{الطور}

العرفاني قد وقع ظهور الاظهر وهذا الوقوع الواقع من شهادة على شهادة في ^{شهادة}

بشهادة وتعريف الشهادة اي ظهور الشهودي العرفاني من مرتبة المخفية غيب الغيب

بظهور الشهودي بهذه المرتبة المخفية مقتضي الطور بهذا الشهود من نور الوجودي

المطلق من العلم في العلم بالعرفان على العرفان وتعريف العرفان اي ظهور مرتبة ^{العلم}

مقتضي الطور بظهور الشهودي من صفت الذاتي النور الوجودي مطلق المسمى ^{النور}

العلم الذاتي المطلق فاعلم قد وقع هذه الظهور الاظهر من ذلك المرتبة الاخرى ^{تقريباً}

اي بمقتضيات المخفية الصغانية الذاتية من تابع الوجود المطلق لتدبير تعالي علي ^{حسب}

تقاضا القدرت اي تمان القدرت بالقدر وشيئون القدر بالتقدير المتشعبة

من الوقت الموقوت التوفيت كما يعلم الله تعالي بعلم القديمي واين مرتبة شهودية

مقتضي الشهود

مقتضى الشئ وحسب يعنى كمالات صفات غير مشروطة ذاتية حتى سبحانه وتعالى وجوداً
 شهوداً اى خفاءً وشهادة انا وجوداً وخفاءً المنطلق بظهور الوجود اى العظم وشهوداً
 وشهادة المنطلق بظهور الشئ اى الموجد اى الخارج للاعتبار اى بالاعتبار الثانية
 فى كل الاعتبار بكل مرتبتها فى جميع مراتبها موجوداً متغيراً بعدم المقيد بلا استقرار فى ان
 واحد قطعاً ومطلقاً وموجوداً بظهور الموجدية المصدرية الاعتبارية من اعتباراً
 المتنوع بظهور المرتبة من قابلية كل واحد منها بكل واحد منها بمشهودية المتصلة بلا تعطل
 قط بحد والامثالية بشدة قوة الاتصالية التواتر الطورات الشئ اى من كمالات الشئ
 اى قابليات الصفات الذاتية الوجودية من مرتبة الواحد وغيبة الغيب معلومة العظم الوجودية
 المطلق مخفية العرفانى المقيد بهذا الوجود وموجود الشئ اى بمراتب المتكثرة المشهود والعرفانية
 وتوقع هذا الظهور الكونى الامكانى الحدوثى المشهودى مدركن الابصار اى ابصار كل مراتب
 الادراك بفرقان التفضيل بمشوداة عجايبات مشنوعات لطائف الحلا والملا ومكانة

مراتب الصفاة الكاملة الذاتية الوجودية قد بس تعالى لالتداز من المطلق العليم

الجبتي وهي مراتبه المشروط بشئ و مراتب اللذة من مراتب المحبة والمحبوبة بمراتب
المشودة المقيدة المحبة الموجد وة الخارجى بحسن الشاوى اى خارجى الظهور بظهور الثابت

الشووى العرفى فى الشاوى من مرتبة ظهور الاول الوجودى العليم غيب الغيب وكما وقع

الشوا وة بشئ و مراتب المحبة المحبوبة بتبنيده مراتب المحبة بمشودة وة المتوعات من

المختلفة فى مراتب اشخاص المحصورة بكذا واقع شاة و جمع مراتب الكونى من صفات الوجودية

لشئ وكمالات الحسن المطلق المنجج فى انفسها بشئ و مراتب المتوعة من جميع ممكنات المختلفة

المشودة و باختلاف المجلية و الخفية فى مراتب الشا وة كل واحد منها بكل واحد منها و لوق

سبكت المرات واقع بنفس الامر كى كفض الواحد و وقع و وقوع اختلاف اوصاف الشو وية و المشو وية

للكل النفوس من حيث هذا الشا وة المظهرية كل واحد منها بكل واحد منها كما انصرف **وكمنا في**

نيتك روشن است كه علم عبارت از دانش است كه حثيت علمية بدان بختيت اجمالية غير

خواه این عبارت لفظ امری و جودی مراد باشد خواه امری کونی شئی تعلق داشته باشد

و این ظهور را ظهورات مشوعه غیر متعدده من حیث الخفا و حب اند علماً قطعی که از

نفس معروف و عرفان هم که مرتبه مقید است مخفی و این معروف و عرفان چه بحیث
نسبت
و چه بحیث تفضیل هر چند که علمیه بحسب کمال در کار بود و عرفان عبارت لغوی از د

که علمیت بدان بحسب تفصیل طور آن شیئی تعلقی داشته باشد و این ظهور را ظهورات متعدده

من حیث الجلا لازم اند عرفاناً نقطه حتی که از نفس معلوم و علم هم که مرتبه مطلق است بلا تقید
و این ظهور جامع باظهورات متعدده چنانچه گفته شد حسبت یعنی ظهور مجلیه مخفیة مشهودی

موجودی مقید می است باری عززانی همان مراتب مخفی و جودی غیبی الغیبی علم را فلاح

ظهور عرفانی را تخلیق خلق محبوب اند یعنی بیداری کنز مخفی غیبی به جهت شهادتی عرفانی

بخلاف طور علمی پس بدانند که تعلق علی بحسبیت و احدیت و اطلاق بمجموعات^{۱۹}

هر چند وجود حیات تضمین بر معلوم علم کامل باشد و این تعلق از لایا باشد خواه حد و

و تعلق عرفانی بحیثیت کثرت تقدیر معروضات معلومات واقع است هر چند که بنفوس
 حشیت و حدی بهم مراد باشد و آنکه بالاتمیل اجمالی و تفصیل گفته شد و برای تفهیم طبع عام^{مست}
 و الا تمیل علم واجبی از تناسب اینچنین همه تمیلات منزه است از هر که ظهور حشیت اجمالی^۱
 بتفصیلی درین طور شهادی عرفانی واقع است از محض تقدیر بعیدت و ارادت غیبی که
 مقتضی الظهور بطورات المتنوعه شهادت واقع اند چنانچه حشیت کلی و جزوی و انشا^۲
 باید دریافت که ظهور مراتب مرتبه عرفانی بهم که مبتدئ شهادت است ظهورها مرتبه^{تفصیلی}
 وجود مطلق از نور مطلق پس او علم مطلق است که مقتضی الظهور بطور شهادی عرفانی^{میرت}
 زیرا که هر مرتبه خلق ظهوریت بمنظریه مکملات خالق تم تقدیر چنانچه بالا بهم مذکور^{کن نسبت}
 پس هر چه که در خلق بخلق برای خلق مر خلق است فی الحقیقه همه از خالق بخلق برای خلق
 مر خلق است که قوله تعالی فی حدیث القدسی **فَاجَبَّتْ أَنْ أَعْرِفَ فَلَظِقَ**^{لا عرفت}
 هر که نیست که از حیث و زکیت زنده شد مرده و چو مرده بزرگ و آنکه بالا در مرتبه

عرفان گفته شد که از نور مطلق بس از علم مطلق است بنا بر آنکه تحقیق صریح علم نموده

که چنانچه بطور وجودی غیبی علمی انا را منظریه و منظریه و منظریه جمیع صفات را اثر

صفت النور بانفسها منبع است بجهتین بدین ظهور موجودات و شهادی عرفانی نیز متبوع است

و در غیرتبه شهادت هر مرتبه علم و هر مرتبه عرفان که فی الحقیقه بانفسها نسبت بنفس علم

مطلق قدسی است بطوریت از قالیات غیبی غیب علی الاطلاق یعنی کونیا انا را ضمیمه شده

نور و علم مطلق غیبی واجب حشرت حق سبحانه زیرا که نفس تمام عالم ظهوریت نهادهای

نفس کنش مخفی غیبی است ای برادر باید دانست چون از حقایق ممکنات معلومیت خداوند

سبحانه بحسب لاموجودی اشیا قدما من حیث حدوث اینها رسولیه اقویه اردو مشنویه

که خبری که اصلا بوجهی من الوجوه موجود نباشد علم عالم بروی بکدام مخفی واقع بود

اگر چه آن علم حضوری باشد و باضی و استقبال حال حکم آن واحد داشته باشد و اطلاق

عدم علم بدانحضرت بر ما بهیت نفسی جمیع ممکنات من حیث الازل الازل و العدم ناشیان

بود بکست مستلزم جهل است و اگر حقایق بسیار را بحسب مایهات نفس امری عدمات گویند
 و با ثبات علم حق تعالی قایل باشند همان اعتراض مصدوره بانی است و اگر عدمات
 بحسب موجودیه خارجی گویند و بموجودیه علمی اثبات دانند پس همین موجودیه خارجی
 هرچونکه باشد بنفس نفس امری محدث است از معلومات ازلی نباشد و نیز آنوجود علمی
 معلومات ازلی خداوند سبحانه را بحقایق ممکنات بحسب موجودات خارجیه که صریح محدث
 الوجودند و وجود مثالی لازم آید من حیث تمثیل علم صانع بر ایجاب نفس مصنوع و حال آنکه ^{نفس امری}
 نفس خبری که موصوف بوصف مثالی باشد هر چند که بوجه الطف گفته شود و بنفسه از مرتبه ممکنات
 و تقیاده است نه از مرتبه وجود و اطلاق شتان مابینهما و تعلق آنعلم ازلی بر محدثات
 محض همین یکمرتبه بعد حدوث انبیا واقع بود و پس و از لاموقوف بود و این پر
 بعید است که نقص علم لازم می آید لابل تحقیق این حقیقت چنین است که فی الحقیقه چنانچه ^{بها}
 علم کامل واجب بر محدثات بعد ظهور و فی عرفانی جمیع کمالات حد و ثقی تقیدی یافته

وقوع المحصول بحضور علمی با حثیات الحصول فی کل الازمان بلا حصول وقتی و زمانی کجیح
 حثیات اوقات متنوعه و ازمان مختلفه من حیث اطلاق علم حضور می تعلق کامل وارو
 همچنین بمان علم کامل واجب تمامیر عالم بر نفوس جمع ممکنات بنفس امری کجیح مراتب
 انظور که منش ازین طور عرفانی حد و ثنی شهادی مقید الحقیقه للیقین بهمین موجودیه خارجیه
 عرفانی بطور علم مطلق قدما بمحض کونیه مصدریه مخفیة ثابت است تعلق حضور بر مطلق وارو
 پس این اثبات بدین حقیقه کجیح تحقیق شنائی و در افهام عوام تغییر پذیر است ^{حقایق}
 از مذکور مصدر و ره که بطور شهادی شیونات صفاتی ای نشان القدرت بتقدیر ^{متنوعه}
 علی هذا الیقین کجیح نواع وجود گفته شده است بحدت بصرت نیک غور رسیه باید کرد
 و باید دریافت که بنور نفس تعذیرات بغایت تعذیر امری لازم است پس آن محض ^{صفت}
 فاعلیت بمنی کردن بوجه مصدریه باشد و بس چون ظهور بهم شیونات صفات ^{ذات}
 بنفس امری یکبد یکبر بهمین وصف واقع است فی الحقیقه فاعلیت هر مرتبه از جمیع صفات

واجبی هر مرتبه از ان هر همه صفات قدسی مقتضی الظهور بطور مقتوی باشد

بس همین طور است باریه بدین اعتبارات مسطوره ظهور موجودیة مشهودی بوجود

خارجی حدیثی موجودیت مصدر به شهادی واقع است مرهمان وجود علم معلوما

از لی را که شیونات صفاتیة ذاتیه عینیه وجودیه محقیقه غیب الغیب علی الاطلاق اند

بس بیثبات از لی واجبی همین قابلیات شیونات الوجودی کمالات متشعنه ای ^{تقدیرات}

متشعنه از نشان تقدیر اند که نشان قدره است که مقتضی المشهوده المسطورة معتبره ^{رات}

از لی اند و به ثبوت علمی واجبی همین مراتب بنفس امری معبر بمعلومات از لی اند اما چون

وقوع این حیثیت مشهوده مذکوره محدث و اقصیت بنفس امری بنفس مرتبه ^ن

معبر بخلق است و با وجود این همه توضیح صریحه غامضیت که این تحقیق از علوما ^{بینی}

مدعاست زیرا که نفس مدعای کمال ستر غامض لا غمض واقع است اکنون کلمه ^{حب}

واضحتر بگویم **نکته** اطلاق کونیه محقیقه بدانند حقانیشیا که به ثبوت ^{نفس} اطلاق

۱۴۵
 بغيب خفی غیب الغیب از لی اند فی الحقیقه از لا کونی اند فی الواقع و قعت یعنی چنانچه چنان
 مصدریه که بگردینهای متووعه واقع اند و همان حیثیات گردینها که بطوریکه و بیک
 حیثیات ندینها باشند همه فی الحقیقه بمرتبه مغولیّت از ظهورات صفاء و جوبیه^{ال}
 واقع باشند لیکن مبر از حقیّت مغولیّتی عرفانی مثلاً حیثیات لغت وجود که غیر تابع
 خود از صفات غیر مشروطه و مشروطه نیست اما مشروطه چنانچه نور و قدرت و غیرها
 چون همه حیثیات غیب الغیب کویا حیثیات مندرجه ذاتیه که مقتضی الظهور بطور^{است}
 امکانیه اعتباریه باعتبارات متکثره اوقه عجیبه ظهور پذیر اند مرتب متووعه اتبات
 از وجود و مطلق ای هست احرف بطور تابع خود یعنی بطور مقتضیات کونی الظهور
 از لغت نفس ذات مطلق خود وجود و از شیونات صفات تابع خود از نور مطلق
 ظهوراً و از شیونات قدره و ارادت مطلق و غیره تقدیرات علیّه العالیس^{بطور} لیکن همه
 عینیه حلیم که مبر بصفت مخفیّه است و از صفات مشروطه چنانچه فعل و خالقیت بنعلیت و خلقت

و امثال آن به یکدیگر مقتضی الظهورند و این همه مراتب غیبیاریه افعالیه مصدریه مقتضی
 کونیته وجودیه بوجو و غیب الغیب بنفس موجودیت مشودیه مکانیه مفعولیه بتقاضا ^{ظهور}
 یکدیگر واقع اند چنانچه بالا گذشت و بحسب عرفانی کما و رد فی الحدیث **کتاب**
مخفیات **فاحصیات آن** **اعرف** بر وقت موقوفه ازلی که آن توقیت وقت و نفس ^{وقت}
 نیز از بطورات مقیضه الظهورشهادی وجود و توابع وجود از نور و شهود حیات
 و قی و توقیتی قدرت و ارادت بطورات شهودی مشودیه نفیست نفیس و ظهور
 اراده و قدر بخواستنیهای چنین و چنان تنوعات واقعی شهودی الظهور فی ^{قوله} از لا و
 و بنفس موجودیه مشودیه همه عالم شهادت که موجودات خارجی اند بعین شهود خفیه
 کونیته بمجدثیت و مخلوقیت بموجودیه حیات مصدریه امکانیه اعتباریه بدان ^{عبارت}
 مذکوره بوجو و مطلق که معلومات ربانیه بوقوع الظهور علمی معتبره واقع اند و واقع اند پس
 تحقیق حقیقی بوقت شهادت همان مراتب خفیه که فی الحقیقه کونیته اند بمشودیه و موجودیه ^{خارج}

امکانی بخلوقیت و خلق پدیدارند **رایج** هر مرتبه کون بازل لازال سکونت
 ز بهر لغت حدوت احوال نی محدث و محول بوجو و غیسی **موجودی** این شهر
 مشد هر حال **بر** خضار ایم و در و ضوح علم این معرفت مثالی و تمثیلی واضح
 که از حضرت ربانی سبحانی و وجه حقانی بالهام رحمانی درین باب تعلیم برین فقیر
 اظهار نموده اند التماس نمایم باید دریا هر صورتی از صور تخنید که در خیال ^{میشود} ثنا
 و نمودار پیدا کند هر چه دارد از خود هیچ ندارد بکات هر همه از مبداء فیض خود دارد ^{پس}
 بر آنچه ذاتاً و صفاتاً در وی از وجود و توابع وجود و جمیع کمالات از وجود و ^{عبارت}
 ظاهر و ثابت و مستود و پدیدت ظهور کمالات صفات و ذات ^{نصرت} اشخص است که
 در آن مرتبه مشهوده مراد و معلوم و پیدایش مبرات خیالیه و لیت پس بنمایم
 و قیام آن صورت بکمالات اشخص است از کمالات ذاتی و صفاتی اند زیرا که وجود ^{نصرت}
 از ظهور کمالات از کمالات صفات از وجود و توابع وجود اشخص است ^{مراتب} هر طور شود

صورت از صور متخیله یعنی هر آنطور که در نیرتبه متخیله مشهودا واقع شده چنانچه مراد
 و معلوم و مقدر و مقرر ارادت و علم و قدرت این شخص باشد واقع است اما چون
 صفات شخص غیر یکدیگر نیستند کمالات یعنی قابلیات صفاتیست بهم که از شیئومات ذاتیه^{سایه}
 غیر یکدیگر نباشند لاجرم بطور کمالات ظهوران همه کمالات که مقتضی الظهور بدان کمال
 مخصوصه امی صورت لطیفه با کینه صغیره با کیره مخصوصه باشند واقع است لیکن تنفا و
 قات و کثرت و نیز تنفا و جلا و خفا حیث المتشوعه نسبت با غالب الظهور و مجلی الظهور^{بعضها}
 و بحیث التابعت مغلوب الظهور و مخفی الظهور بعض و اما این کمالات مشهودی و
 که بمرتب مشهودی این صورت بجمع مراتب مشهودی حیثیات این صورت کمالاتی اند
 که نفسها مقتضی الظهور بطور کونیّه اند غیباً و شهادت یعنی که ظهور هر همه کمالات انشخص^{بظهور}
 یکدیگر بطور حیثیات مراتب انوار خیالیّه واقع است فلا جرم مثل ظهور نفوس آن کمالات
 آن شخص من حیث غیب هویت آنها کمالات که بصفت ذاتیه افعالیه قدرتی و ارادی آن شخص

بامدراج نفسی واقع اند پس باین تمثیل باین ظهور اولی غیبی مثالی است بر ظهوری علمبر
 وجودی کائنات که خالق مایات ممکنات از ان عبارت باشد من حیث ظهور ثانی
 آن شخص که بطور متخیلی واقع اند تمثیلی است بر ظهورش هودی عرفانی موجودی ممکن
 پس بحسب بنوت هر دو ظهور که بی اعتبار ظهور عبارت باری بطور برکت دیگر واقع نیست
 ماهیت حقیقه هر صورت من حیث التحقیق نفسی نفس امری کونیه باشد و ماهیت نفس هر صورت
 امکانی بود علی هذا القیاس در جمیع مرتب وجودش بود و همه کمالات آن صورت تمثیل
 پس نفس ذات آن صورت من حیث وجود و توابع وجود با جمیع کمالات خود ظهور کمالات
 مقتضی الظهور بدان کمالات از نفس ذات وجود با کمالات توابع وجود از حشیت نور^{خیالیه}
 آن شخص بود که آن صورت سر بر ظهورش هودات کمالات مخفیة وجود و توابع وجود است
 و همان ظهور ننمود چنانچه انظورات عین منظر است مرآن کمالات اصل خود را که عین منظر اند
 که هر چه در آن صورت از وجه و اعتبارات مفهوم کرده ظهور کمالات وجود و توابع^{وجود}

انشخص اند پس فی الحقیقه انشخص اقرب باشد مگر آن صورت متخیله خود را نسبت بقر
 انصور مگر هر یکی را از یکدیگر خود بکات از نسبت تقریب انصور که نسبت بخود و از اندیز
 قرب انشخص که پیدا کننده انصور است با قرابت باشد زیرا که آن کمالات وجود
 و توابع وجود آن شخص نفس وجود و توابع وجود انشخص حقیقت نسبت اندماجیه واقع
 بس نفس نفس انکمالات وجود که مراتب مخفیة ضمنی الوجود ای اندماجی الوجود انشخص اند
 بحسب این تحقیق غیر آن وجود نتوان گفت که من حیث الحفا و الشهود و بطور و هم محض
 مشاهدی این صور از طور کمالات متعینی بطور علمی و سرغالی آن وجود باشد و این اقرب
 اینها بهر کیف که قریب تر و اند صوری است و مقدوری و آن اقربیت او حقیقت است و قدرت
 که بتقدیر و تخلیق جمیع مراتب ظاهر و باطن این بهر وجهی و حساباری جلی و خفی یا با وجود
 بهر درجه سترگی و علانیتی واقع است اکنون بحسب دریا حقایق این تمثیل تحقیق تحقیق معنی
فان عروف لنفسه فقط عارف بربه و نیز تحقیق حقیقت معنی قومیت و معیت احاطه

خالق مخلوقات هوید اگشت و مبرا از جمیع شایات کمی و کیفی بر اذنان سیدم الفطانت

واضح آمد که قوله تعالی لَحْنُ اقْرَبَ اِلَيْهِ وَهُوَ مَعَكُمْ وَاِنَّهٗ عَلٰی كُلِّ

شَیْءٍ مُّحِيطٌ واکرا انصور بر جمیع مراتب مجامید و ضغیفه خود سوار ظهور کمالات و پیداکند

بهیج اثری از خود و دشمنی کنجانش مظان کمی و کیفی در آن اقربیت و قومیت معیت

و احاطه ذاتی و صفاتی جایز بودی و عقل عقیل و کشف خیالی و ظنی طلایی را ادراک

در معنی آن تشابهات بنا بر آن مفقود است که اصلا و قطعاً در آن اطلاعات معیت

آیات تشابهات بوی کمی و کیفی کنجانش ندارد و که بکشف ظلالی و بتفکر و قیاس

الاتباعیم غیبی لا ربی و علم لدنی اصلی زیرا که حقیقت آن نسبت محض فی کیف است و از

مدرکات عشره مرتبت و لا تدرک الالبصار و نفس مراتب علم لدنی ظلی و مدرکات

عشره از مخلوقات مراتب مخلوقه اند پس حقیقت نسبت اقربیت و قومیت معیت و احاطه

لی کم و کیف ذاتی صفاتی سبحانی را چه طور دریا بند و چه دریا بند مکر این علم را حقیقت

که سرزبانی است بطور و بوجه بیکی فی خالص باقیه فضل عظیم و نورانی ایانی

مخصوص است و حقیقت تخصیص وجه علم لدنی اصلی پیش ازین واضح شده است

باید دانست که این شیونات کونیه از ایه پست یعنی مراتب صفات و جوی لغیب ازلی

مقتضی الظهور نفسی خود بدین خلقت شهادت می شود و بسبب غیبت ازلی این

کونیه بنفوس خود هیچ نیستند الا وجود کونیه مخفیة مصدریه صفات مطلق چنانچه تقدیر قدرت

وارادت و فاعلیت و فعلیت حقیقی سبحانی و بدین ظورات بطور متوسطی ثابت

الاتوسط ظهور حقیقت قبول نفسی اینها مظهریه صفت قدرت و ارادت فعل مطلق ذات

علی التللاق و جوبیه ذات اقدس را تعالی شانه اکنون بحدت بصیرت باز غور رسید

و استفسار باید نمود که فاعلیت آنرا بت وجود و توابع وجود مقتضی الظهور وجودی

علمی که آن مبهر خفی معلومات ازلی باشد و اثبات نشان بوجود و غنی ظاهر علمی قدیمی بود و نیز

مقتضی الظهور موجودیه شهادتی که این ظهور اظهر عرفانی حدوثی منبغی بطور باشد و اثبات

اینها بموجبیته شهادی ظاهری خارجی بود چنانکه با یکدیگر گفته شده و نیز من حیث ثبوت

فاعلیت مسطور که همان هر همه مراتب مشته فاعلیت مذکوره را نسبت مراد ^{و مقدر را}

از لی محجب مغفولیت مطلقه که بدان حیث مذکوره فاعلیتی بیکدیگر گفته فاعلیت ^{لست} معلوم

هم بدان نفس مرتب عینی و افعیه است یا بسوا آن گویم که فاعلیت و مغفولیت ^{عنیه}

بدان حیثیات وجودی و توابع وجودی براتب ظهور نورشودی عرفانی که از اشیاء ^{تمثیل}

مرآت ظهور نورخیالی بالا مثل زده ایم محجب جعل نشودی و افعیه که آن هر یکی را ^{باعتبار}

تعد و غیرتی وجودیکه کمراز لا غیباً بمرتبه علمی هم بدان خفائی لغنی خود اگر چه بگویند و

متبر از موجودیت امکانیه و از جعل حدوثی اند اگر با نفسها حقیقت نفس ^{کجهل} دارند

که جعل شهادی شود و همان حقیقت کجهل غیر مدک است بموجبیته ظهور محذنی خود که نظیر

این منظریه و منظریه تعد و موجودیته غیرتی حدوثی براتب عرفانی نشود و مشهودا

می تلزم است بلزام هر یک دیگر واقع اند و نیز باید دریافت که نفس صفت عرفان ^{هم}

آمرتبه است از وجود مطلق اقدس و از ان توابع آن وجود که معبر بصفات النور
والعالم مطلق باشد که بنفخه بموجودیه شهادتی متعلق بحقیقت موجودیه شهادتی

مخلوقات و بدانند که امرتبه اعلیٰ بهم که عرفان مشهود است و هم خود بخود یعنی بجز
خود از مراتب خود بمراتب استعدا و مظاهر خود بصفت و اسم عرفان معرفت به

بعلم غیبی از معلومات عینیه مخفیة و اقصیت پس آن خفای آن نسبت که در حدیث قدسی
کَلَّمَكَ كَلِّمًا مَّخْفِيًا مذکور است بحسب مراتب شود و عرفانی باشد که بیدار

شهادتی موجودیه منتهی و مخلوقات که بیدایش بدین طور محمدی است از ان حضرت

علام الغیوب سبحانه اشارت واقع بود و بعلم حضور حضرت اقدس تعالیٰ غیباً بخود

ازلی بحضوری علمی ذاتی سرمدی سبحانی ظاهری یعنی معلوم ثابت باشد و الاجمل

تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا ای برادر اگر حقیقت اشیا با هیئت نفسی بر تو

کونیت خفی من حیث اثبات بطور شیونات ازلیه چنانچه بحسب انماثل تمثیل بالذکر

آنچنان نباشد و نفس مرتبه مراتب شهادت و خلقت را نفس منونات و جود و

توابع وجود خالق تعالی گویند و پس انساب نسبت جنیات عجز و انکسار و تضرع

و افتقار و تمامی کسافت و لطافت و قبح حسن مخلوقه که هر همه با نفسها مقید اند

بحضرت الوهیت تا در مطلق اقدس تعالی منطلق گردد و آن تحقیق حقیقی نقلی و عقلی و کشف

اصلی ممنوع است که غیر واقع است پس کلمه خود زیر کان را این است

آنکه بالا گفته شد که خلقت و حدوث و ظهور ربوت عالمیان تجد و امثال است کشف

اکثری از کمال که اعارین ماضیه نیز چنانچه بعضی باران این فقره را طلا و بعضی نوادر

اصالت هم واقع شده ازین حقیقه خبر داد است چنانچه در نسخه لواح و نثرجات از

بزرگان میگویند لیکن چون بعضی محذورات شرعی عقلی چنان دارد میشود که معینه

بالمحضورت در تحقیق حقیقت تجد و امثال اهل کثوف کمالات مرتبه خاصه که مرتبه سیو

از ولایه مطلق بعلم لدنی ظلی حاصل است مفصلا واضح سازیم تا بمه محذورات نقلی و عقلی

مرتفع گردند مخفی نماید که هرگاه همه مراتب بهرشی از جمیع شیها ظهور نشود و بی مشهودی
 آنرا تب صفات واجبی باشند پس بهرشی که شیت آن شی تا زمانی که طوراً تقدیری
 مقتضی الظهور آن شی مراتب آن شی باشند بجنایات متنوعه ظهور کر و بی این بجنایات واحد
 که ظهور مشهودی نفس انشی باشد در برائی و در هر زمانی که بود آن شی باقی بود خواه
 ابدی الظهور باشد خواه منقطع الظهور و چون نفس انشی بر مراتب انشی و نفس نفوس امر
 نفس امری نفس انشی قبول امتیاز نفس الامر اصلاً نماید از نفس شی بکشدن همان
 خود که عبارت از نفوس مراتب نفسی آن شی است که در آن باشند و نیز بحسب قوه او اثر
 اقصای ظهورات مشهودیه یک بدیکر از تقدیرات ربانی که شیوئات صفات است
 نفس همان مشهودیت نفسی همان نفس نبی و نفس همان شی که قابلیت است نورانی وجود
 محض بدان مشهودیه نفسی مشهود و مانده بحسب تقاضای آخرتیه که آن نورانیت مخفی
 الوجود یعنی اندامی الوجود و مطلق است تقالی که آنرا نورانیت قابلیت وجودی است

مخفیة و جودی که کمالات متنوعه و جو و مطلق بطور کمالات توابع و جو و کتبنا
 تعذیرات و مرادات و غیره ممبر اند بگویم و بس و اگر چه آخرتبه اصل و جودی شمی کینه
 مخلوقیه حد و ثیمه است اما چون بکمال صرافت بجه هریت بسیطه واقع است گذشتن وی
 محض بطور منظریت خود است و بس خود بنفسه منظری محض صرف بسیطه بعد م ظهورت
 تعذیری معنومه مگر که است مرطورات مقتضی الطور قابلیت نفس و جودی خود را
 بطور موجو دة انظورات بمظهریه منظریه نفسی خود و بطور موجو دة نفسیه خود
 بمظهریه منظریه همان ظورات بحسب و جو و مطلق واجب است بجهانه که اصلا ظاهر
 الا بتوابع نفسی خود و آن توابع نفسی نفس و جو و بنفسه موجو نیستند الا بطور
 وجود چنانچه بالا در بیان حقیقت نسبت صفات حقانی بذات سبحانی واضح شده است
 پس من حیث این حقیقت و وقوع جزای فعل مرتبت و قوعی واقعی حقیقی بر نفس فاعل
 و محذور قیاسی بر خیزد و بعضی افراد عام را چنانچه ارواح و غیر آن تعیین کند زندگی

و گذشته بمعرض زوال اطلاق آید به هم ثابت بود زیرا که ظهور هر یک از این امکانات
موقوت ازلی بحسب اراده و تقدیر مطلق ازلی لایبی آن حکیم قادر مطلق مقضی الطور

بنظور انقطاعی یا بنظور ابدی واقع است و معنی آیت کریمه **كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَ اللَّهِ بِوَجْهِ رَبِّهِ يَسِيرٌ**

وَكُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَإِنْ بوضوح این حقایق فی حیثیات توجیه قیاسی بقول سیدیه صحیح و ^{بنظر}

بصیرت حدیده صریح با ثبات حقیقت اونا بت **هستند نکست** در معرفت **هست** و

امکان نیکت بایه دریافت که من حیث همه حقایق مذکوره امری که ممکن وجود ممکن اطلاق ^{کنند}

جز امر موجودیه ممکن و تغیر از آن امر وجودی که مبعوض نفس وجود ذات هر شیئی بتا ^{بلیت}

اصرف بجز هر تیه بسطه بالا گفته شده نباشد و الا بتما نفس هر مرتبه مکانی بوجود و تواج

وجود و قیام و موجود بغیر ^{حنا} هست و چون غیر ممکن حضرت وجود واجب است تعالی ^{خدا}

غیر واجب امکانی است پس بدین طور همه ظهور و حسب تعالی ظاهر اظهر بود اما با وجود

آن بفضله همان کمال اطلاق و تقدیر ازلی خود و این فقیر نیز همه مخلوقات مخلوقه طور

الکمالات متنوعه حضرت اقدس میخواند و نیز برای فهم عوام مثل دیگران تمثیل موج و

میگوید لیکن بقطع نظر به تبدیل عالی آب بطور طورات موجیه آب زیر انفس

آن موج و دیت و طور امواج ظاهر و قایم و موجود و باب است و آن حیات موجیه

نی الحقیقه هیچ نیستند الا کمالات کونیة بوجود مصدریه مقتضی انطور نشود و هیا

و حدانیة که بحسب حقیقه از مراتب انداماجیه صفاتیة ذاتیه آب از مرتبه بخار انداماجی

ظهور پذیرند اما نقض آن هیئت را بجمع حیات اقل بسیج و جبر عین آب ندانیم اگرچه

ظهورات هیات امواج را غیر از طورات حیوانات صفاتیة ذاتیه آب هیچ ندانم و آب را

بدین طور ظاهر و باطن را اینم چرا که نفس هیات امواج مختلفه و همه حیات هیات

امواج من حیث تحقیق حقایق امواج تحقیق حقیقی بهم مرتبه این طور و بهم مرتبه انداماج

نفسی خود باب مطلق نفس امری کونیة ذاتی و صفاتی بوجود و موج و دیت نفس خود انداماج

تمامی مخلوقات را بسیج و جبر من الوجوه صوری و معنوی حقیقی عین خالق نخواهیم بود ^{جدا}

تمامی بطور مراتب جمع خلایق را سرسره بنده طور است انشونات خالق دانیم تعالی
 و خالق را بهمان اطلاق نفسی ذاتی ازلی بدین ظهورشهادی بظهور ظاهر و اینست
 چنانچه بالا مفصلا تصریح نموده شده حرفی پس است مثل مشهور است در خانه اگر کسی است
 یک حرف پس است **رباعیه** **اللات** بحسبیت جهان بوصل اجزای روان هر موج و کفش
 بروهم انسان گذران این جمله شود آب مطلق دانی بهر طوری قایلش دان
رباعیه **الثانی** این دایره کون بقانون حکیم قدشده من خفا کثیر علمیه علم
 تنویر تنوع شود آن مطلق نور تجدد مثالی است بتغیر و عید **رباعیه** **الثالث**
 هر دایره کون بقانون علم مشهود نفس کثیر تعدیر حکیم از نقطه نور و حد
 انواع نقاط تجدد مثال است مرتبه نه قدیم **رباعیه** **الرابع** بجان الله
 باعتبار می شود و در مرتبه اعتبار موجود نمود گذران بتجدد مثالی وایم
 بانیست و بدجمله عجیب بنمود **رباعیه** **الخامس** ترتیب غذایی و ثوابی بجهان

مشکل بعوام از منافی گذران ❖ مشکل چه بود و چو نفس مجزای ابدیت ❖ کرچه بطور
 بایدی گذران ❖ اصل همه مثبت به ثبوت قدرت ❖ بالنفس که مطلق زحدوث
 گذر است ❖ ذائق ذوق و مذاق ذائقه فعل و فعلیل ❖ تشبیه و جوهری و سودی
 رباعی السابغ ❖ هرکیت ظاهر بآئینه آن هرکیت ❖ این قید ز یکدگر نکرده و منفک
 من حیث خفاش و این قید جلی ❖ مطلق دانی با صلها لا ینفک ❖ بیاء الثامه
 نادان حق حقیقت جالی را ❖ نادان حق تجد و منافی را ❖ دانی که حرام است بکشفیه
 و همی تحقیق شرمغالی را ❖ نادان تغیر و ثبوت شرمی ❖ هرگز داند
 تجد و امنالی وی ❖ دانی چو ظهورش خفاش تحقیق ❖ دانی ز وجود و قدس
 حق معنی را ❖ عالم محدث و کل محدث تغیر ❖ چو نیت به اثبات نمی یغیر
 بر نفس ظهور نیت است نی بخفاش ❖ هر آن حد و نی به ثبوتی تقدیر ❖ عیاه العاشره
 تحقیق حقیق حقیقی عالم ❖ حیران کند از فهم عقول عالم ❖ ذکات فضل الحدیث سران

یوتیه لمن بنا من نبی آدم قصیده متضمن القطعات فی تحقیق حقیقت وجود مطلق

بجانه وایضا فی تحقیق الوجود والموجودیه مراتب الکوئی القدیمی والامکانی

الحدوثی یعنی مرتبه عالمان و نفس عالمیان حقایق که انبهارت ایاضاً و تاسوئاً

خالق است رب العالمین و تعالی و خارج یعنی بیرون ای سوائی مراتب جوی است

ولی تحقیق حقیقت اطلاعات موجودیه و وجود خارجی که بمرتبه وجودی بحضرت خالق

عالم مطلق اند یعنی که او تعالی بیرون ای و را و الورا از انتاب جمیع حیثیات

عالم است بوریات و تنزه از مدرکات عشره تقدس نشانه **القطر الاول**

مراد ذوق عرفان زما در ربود است بهمان آید از ما که و بر نمود است شود

بود حیث تحقیق عالم که با خود بخود و بر خود از خود نشود است شود از کمالات است

صفاتی که آن کنج مخفی چنین بر نمود است بدرجات عشره بنسب اعتباری

نمود شد و دش بکبت کنو است ازین نکته دانی تحقیق عالم که موجود خارج است

الوجود است **قطعه الثانی** وجودی بود انشآن است مطلق که ذاتاً صفاتاً
 بمطلق وجود است و را، الورا از تعین مراتب که موجودش غیر نسبت می‌ود
 تقابل معده و م موجود باشد که جمله نسبت همچنان بر خلوص است چنان‌که
 به نسبت انراعی بر آت ذبنی عباری زو و است ازین نکته دانی بر تحقیق
 که موجود خارج و خارج وجود است **قطعه ثالث** کمالات خالق نسبت خلایق
 چو موجود اضافی بخارج وجود است که آن هر همه قابلیت زو است
 ظهورش همه بر صفاتش نمود است و الی نفس امری کمالات خالق بحیث الخفا
 اندامی وجود است ز جمله تحقق اضافت و خارج بحیث التحق معروض است
 ازین نکته دانی کمالات خالق که موجود اضافی و خارج وجود است **قطعه رابع**
 عبارت ز خارج تقابل مراتب تفاوت کند هر کجا و نمود است که خارج وجودی
 بمعنی شرعی بود کان خود مستقبل الوجود است بمعنی لغوی عبارت ز خارج

برونی مراتب تقابل نموده است. و راوا الورادان مرتب و حیودی. در جمله مراتب که

کونی الوجود است. همه ماسوا بهین بر تقابل. مقابل وجود از خفا و انمود است.

چهارم چه خارج جلایافت اسرار مخفی. بحق و دواش که حق الود است. یقین

که این جمله از نور علمش. ظهور نکات از حقایق نمود است. که او خود بخود و بهر خود از خود بخود

مرآتم بهر خود برز و دوت. همو و اندان بر اسرار خود را. کرین کشف غامض چه

خوش نمود است. سکوت افضل است که چه حیث المقرر. تکلم بود افضلش که بسود است

ولی از تجربه کمالات جنس. سکوة الزم چه عرفان فرو دوت. چنین عارفی انکلی اهل

بغیر از ضرورت زبان چون کسود است. پس انکوید ابن صنف ابن آدم. که حالا بهر

بصوت سجود است. همیشه بخود و اریم بر اجابت. بسرا ملاکین و داد و دوت

توکلنی بکلت و لیدی بنفسم. بحق آن ولید که اعظم و کدوت. توفا غفر بنفسم همه

که و بهر آن در خضوع و سجود است. بروهم باش صلوة و سلا. فزون مابد انسان که ابلغ

ای برادر اگر ما وجود این همه وضوح اوضح که در بیان حقیقت حقیر تشبیه بطور است
 نفس مراتب از بی حضرت علی الاطلاق زبان گفته شد و نیز ازین تحقیق عدم سلب صفات
 ذاتیه که آنرا تعینات میگویند و از مرتبه بحیثیت صرف اصراف که از آنکه ذات گویند
 می نمایند به بیان واقعی ظاهر نموده شد و بسبب تعینات صفاتی از مرتبه بحیثیت ثابت
 تمیز بالقوه اگر پیدا نبود و محدود و متمیز غیرتی و زیادتی که هم بالقوه واقع بود و تبیین ضمنی
 عبارة و اشاره از صدر رموده آمد و بهمین حیثیت که ذات گفته صفات ذاتیه یا معنی
 با هیئت نفسی نفس امری و ذات و صفا مطلق و اجبی حضرت اقدس تعالی را که حقیقت ذاتیه
 صرف بحیثیت مسمی باشد است و من حیث تقاضا نفسی صفات ذاتیه ذات بحیثیت نفس امری
 خود بظهور صفاتی ذاتی مطلق مسمی باشد حقیر است بحیثیت صرف و اقدسیت اصراف و بی حقیر
 بیان ثبوتی کرده شد که به عاز این فخر حقیقت حقیر مفهوم بعضی نکرد و از بس علوشان
 این حقایق عالیه دانند و بسیار بتعل و تامل و تپیه بتفکر تشویش نمیشد که این اسرار

خارج از لغفم مضومات مجتبه ارباب طوا براند **س** زمرات خشن تو صف چشم
 خروگفتا که جائی و مزون نیست **ب** بلکه اگر محبت تحصیل این تحقیقات غالب آید از یارانی
 که توسط این فقر بعلوم ایشان و جنانی بپست فاده علم له فی صلی بفضل عینی لاری تمام حسنه
 تحقیق این حقیقت اند و مجازند استفسار باید نمود و امیدوار باید بود که شاید بر مرتبه ^{کبر} خدای
 متبشر بهم نور فضل لاری بی انکشافی واقع شود و بمنه و کرمه تعالی شأنه هم حسنه و انکه بالا ^{کشف}
 که مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله تعالی سره از تجرد و امثال و مصنفات خود تفریح
 با ثبات ننماید بهتر آن بود که جنبه از لواج که تصنیف ایشان است نقل نمود و آیه و آن است
 لایحی شیخ رضی الله تعالی عنه در فرض شعبی میفرماید که عالم عبارت است از اعراض ^{عینی} متجمعه درین
 واحد که حقیقه مبتنی است و آن بتدل و متحد و میکرو و مع الالافس و الالات و در هرانی ^{عالم}
 بعدم میرو و مثل آن بوجو می آید و اکثر اهل عالم ازین معنی غافل اند لکن اقال الله سبحانه
بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقِ حَبْدِيدٍ و از ارباب نظر کسی بد این معنی مطلع ^{نست} است

کمر اشاعره در بعضی اجزاء عالم که اعراض است حیث قالوا الاعراض لایستی زمانین
و مکرر بنامیه که معروفند بسو فطانیه و در همه اجزاء عالم چه جواهر و چه اعراض و هر یک
فوقین من و حی خطا کرده اند اما اشاعره بسبب آنکه اثبات جواهر متعدده کرده اند
و راه حقیقه وجود و اعراض متبدله و متحد و را با آنها قایم داشته اند و نه داشته اند که
عالم بجمع اجزایه نیست مگر اعراض متحد و و متبدله مع الالف پس و الانات که در عین
واحد جمع شده اند و در هر آنی ازین عین زایل میشوند و امثال آنها بوی متبیس میگردند
بنی ناظر بواسطه تعاقب امثال در غلطی افتد و می پذیرد که آن امر است واحد ممتد
تقولوا الاشاعره فی تعاقب الامثال علی محل العرض من غیر خلوان من شخص من العرض
ما مثل للشخص الاول فظن الناظر انها امر واحد ممتد **رابعیه** بحسبیت نه کاهنده نه افزاینده
امواج برورونده و آینه **۴** عالم جو عبارت از بین امواج است **۵** بنود و زمان
پاینده **۶** عالم بودار نه ز غیرت خالی **۷** نهری جاری بطور دائمی طاری **۸** و اندر زمانه

نهری جاری **سرسیت** حقیقه الحقایق ساری **و اما** خطائی سونطانیه نسبت که مع
 قوام بالبتدل فی العلم العالم باسره متنبه نشود اند با نکر بکت حقیقه است که متبلش
 بصور و اعراض عالم و موجودات متیعنه متعدد و مینماید و طور مشیت او را در آ
 کونیه جز باین صور و اعراض چنانکه وجود نیست اینهارا در خارج بدون او **و**
 سوفطائی که از خود بی خبر است **کو** ید عالم خیالی اندر که نسبت **ار** بی عالم همه خیال
 ولی **پوسته** در و حقیقی جلوه کرت **و اما** ارباب کشف و شهود می پند که حضرت
 حق سبحانه و تعالی در هر نفسی متجلی است **تجلی** دیگر در تجلی او اصلاً تکرار نیست یعنی
 در و آن بیک یقین و یکشان متجلی نمیکرد و بیکت در هر نفسی بتعینی دیگر ظاهر میشود
 و در هر آنی بنیادی دیگر تجلی دیگر ظاهر میکند **و** **هستی** که عیان نیست و آن در **پیشانی**
 در شان و کر جلوه کند هر **یک** نکته بجز کل بوم فی شان **کر** بایست از کلام حق
 و سرورین نسبت که حضرت حق را سبحانه اسماء متقابله اند بعضی قهریه و همه دایماً در کلند

و تعطیل بر هیچ کس لازم جایز نیست پس چون حقیقی از حقایق امکانیه بواسطه حصول
 و ارتقاع موانع پستند و جو کرد و رحمته رحمانیه او را دریابد و بروی افاضه وجود
 کند و ظاهر وجود بواسطه تلبس با تار و احکام آن حقیقه متعین کرد و بتعینی خاص و متجلی شود
 بحسب آن تعین بعد از آن و بسبب قهر احدیه حقیق که مقتضای اضغلال تعینات انار کثره
 صوری است از آن یقین منسلک گردد و در همان ان اسلاح بر مقتضای رحمته رحمانیه متعین
 دیگر خاص که مانع یقین سابق باشد متعین گردد و در آن ثانی بقهر احدیت منضم گردد
 و یقین دیگر بر رحمته رحمانیه حاصل آید و بکذا الی ما شاء الله پس در هیچ دو آن یقین
 تجلی واقع نشود و در هر آئی عالمی عدم می رود و دیگر آن بوجود می آید اما محجوب
 تعاقب و منال و تناسب احوال می نپارد که وجود عالم بر یک حال است و دراز
 منه متوالیه بر یک منوال **رباعیه** سبحان الله زهی خداوند و دود مستجمع کرم
 و رحمته وجود در هر آئی برو جهانی بعدم آرد و کربی جوان همانم بوجود انواع عطا کرده

هر اسم عطیه جدا می بخشد و در هر آنی حقیقت عالم را **یکت** اسم فایکی بقای می خشد
 و لیل بر آنکه عالم مجموع اسراض مجتمعه است در عین واحد که حقیقه وجود است که هر چند
 حقایق موجودات را تجدید میکنند در حد و دایشان غیر از اسراض خبری ظاهر میشود مثلاً
 وقتی که گویند انسان حیوان ناطق است و حیوان جسمی است نامی حساس متحرک بالاراده
 و جسم جوهر است قابل مرابعا و ثلثه را و جوهر موجود است لانی الموضوع و موجود ذاتی
 که مر او را تحقیق و حصول باشد درین حدود هر چه مذکور میشود و بهمه از قبل اسراض است
 ذات مبهم که درین مفهومات ماسخوط است زیرا که معنی ناطق ذات من له النطق است
 و معنی مانفی ذات من له النعمو و کذا فی البواق و این ذات مبهم عین وجود حق و حقیقه
 حقیقت است که قائم است بذات خود و مقوم است بر این اسراض را و آنکه ارباب نظر میکنند
 که امثال این مفهومات فضول نیستند بلکه از لوازم فضول اند که بآن از فضول تعبیر میکنند بواسطه
 عدم قدرت تعبیر از حقایق فضول بر وجهی که متماز شوند از ماعدائی خود بغیر این لوازم یا لوازمی

سکه ازینها اخفی باشد مقدمه است ممنوع و کلا میست نامموع در تقدیر تسلیم هر چه نظر ۱۲

با جوهر ذاتی باشد قیاس بان عین واحد عرضی خواهد بود زیرا که اگر چه داخل است

در حقیقه جوهر خارج است از آن عین واحد و قایم است با و و دعوی آنکه اینجا امری است

جوهری و رأی عین واحد در غایت سقوط است بتخصیص قی که کشف ارباب است که بعضی است

از مشکوٰۃ بنوۃ بخلاف آن کواهی دهد و مخالف عاجز باشد از اقامت دلیل و الله تعالی

و هو یدعی بسبیل **قطع** تحقیق معانی از عبارات مجوی **لی** رفع و **تجو** اعتبارات مجوی

خواهی یا بی ز علت جمل شفا **قانون** نجات از انبساطات مجوی **کشتی** بوقوف بر موق

قانع **شد** مقصد مقاصد **مقصود** مانع هرگز نشود تا نمک کشف حجب **انوار** حقیقت

از مطالع طالع **در** رفع حجب کوشش نه در جمع کتب **کمز** جمع کتب نمیشود و رفع حجب

در طی کتب کجا بودند **حجب** **طی** کن همه را و عدالی الله کتب **ای** برادر آنچه از انبساط

این تحقیق مذکوره که مولانا می عبد الرحمن جامی علیه الرحمة در نسخه لولایج از بزرگان

بنقل صحیحه سند کرده است قدس الله تعالی سر بنم بعضی محذورات مریمه چنانچه جزای فعل
 بر نفس ماعل و غیر آن پیدا میشوند جواب آن محذورات من حیث تحقیق تحقیقی پیش از مذکور
 این نقل در صدر مرقوم مخصصاً هم شده است چنانچه اجمالاً در آن تحقیق این رباع را بالا نوشته
رابع ترتیب غذایی و ثوابی بجهان **مُسْکَل** بگویم از مثال گذران **مُسْکَل** چه بود و جو
 نخری ابدیت **که** چه بطور شد باید ی گذران **پس** این تحقیق تفصیلی حقیر را چنانچه
 قبل ازین مسطور گشت باید دانست که آن مقتبس از نور مشکوٰۃ کمالات مرتبه خاص الخواص
 ولایه مطلق است زیرا که این بیان نفس موجود و اشیا بتجد و امثالی بود به تغیر مطلق است
 بعد م مقید نه بعد م مطلق بجمع مراتب ظاهری و باطنی صفاتی و ذاتی عالم زیر که تمامی ممکنات
 باین جنبه تجدد و امثالی تغیر مطلق بتجد و امثالیه نفس بعد م میرود و به درین وقت قیصر ^{طویل}
 بعد م رفیق از موجودیت تا معدوم شدن هر چه بر سر عالمیان عالم بگذرد و غرض از ^{توضیح}
 چه از احوال افعال اضطراری که مستوجب جزا و تنبیه است بود و چه از احوال و افعال ^{سایر}

که مقتضی جزاء اختیار یی بود و سر این آیه کریمه را پار و اینجا باید دریافت قال بکثر

و قال **يُحْيِي الْمَيِّتَ وَهُوَ رَحِيمٌ** **وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَئِنْ سَأَلْتَهُ عَنِ شَيْءٍ لَّيُعْلَمَنَّ إِلَهُكَ**

أَوَّلُ حَقَائِقِهَا **يَعْلَمُ** اختصار الکلام بکلمه تاکت ببلوغ المعنوی فاعلم بعض الکامل من

اهل علم الجنان تکات المعانی فی تحقیق احوال العالم من بقایه و فانیه عن ثبوت و تغیر

لما ذکرنا فی الصدر پس باید دریافت که چه تفاوت و ازان تحقی که مقتضی از انوار

مسکونه کمالات مرتبه خاصه و لایه مطلق باشد که ان بیان حقیقت موجودیه ممکنست

بجند و امثال بوجه عدم مطلق است که محد و عقلی نقلی در آن تحقیق باقی میماند بکثر جنبه

اهل صحو کا بل غور ر بسی نماید آن محد و رات مقوی تر نمایند مکر از نظر اهل فکر مغلوب

انحالت یا از غیران با غماض عین از حقیقت سخن آن محد و رات شمر غیر حقیقیه ماده حقیقه

مستمر مانند از پنج است که میگویند که عالمیان بانفسها انما فائذ بوجود و عدم نبندت ^{القبالیه}

بجند و امثال محض نمود و بهی نی بود و نفس نفس ذات و صفات شری موجود و معدوم مسکونه

و قیام این نمودنی بود و نفس موجود عین واحد اقدس مینماید چنانچه هر همه اهل علم آن
 حالت وجدانی که از اهل کمالات مرتبه خاصه و لایه مطلق باشند برین اندیش^{حشیت} بدین
 نفس مرفاع^{حظن} مجزئی نمیشود و در حال وجد در استقبال و این بعید عقل و نقل است اما حسن
 تقاضا آن میکند که شاید از بررکان متقدمین اگر غریزی بحد و امنال در حقیقت عالمیان
 سخنی گفته شده عایش چنان چنانکه بالا در تحقیق این معنی مبر از محذورات نقلی و عقلی
 کلمه چند مسطور گشته اند یا بهتر از آن باشند و الله تعالی اعلم بحق الحق اگر گفته شود که این
 تقریر بدان تقریر اشاعره میماند که از قول مولانا می عبد الرحمن جامی علیه الرحمة روا^ن
 واقع شده گویم بچنانست زیرا که اشاعره و اعراض را انا فانا موجود و معدوم^{مستبذ}
 و چند جواهر با تغییر قیوم آن اعراض میدانند و این فقیر چه عرض و چه جوهر همه را موجود^{بیت}
 متغیره میدانند انا فانا بقاء نفسی هر موجودی از موجودات را چه موجود و عارضی و چه
 جوهری و این بقاء بقاء آنی باشند خواه بقاء زمانی خواه بقای غیر معلوم عدسیت ابدی^{باشد} باشد

و آنکه این فقیر با وجود این تغییر سریه صفاتی ذاتی نفوس عالمیان قابل اثبات است
 تمامی نفوس عالمیانست حقیقتش آنکه هر ظاهر هر آناتی را از منظر استظهار مدركات
 نمی میدانم هر چند شیت اقل قلیل بود یعنی هر چند بطور اقل قلیل باشد چه موجود است
 یک آن بلکه موجود است اقل قلیل باشد بخلاف تجزیه غیر مدركات آنی بود و این هر
 یعنی این هر طور خواه از مراتب امثال عروض مختلفه خواه از مراتب امثال جواهر متنوعه
 فیه شود و باید دانست که هر ظاهر بطور تعذیرات تعذیری است که بنفیه باعتبار یک
 منظر است و باعتبار دیگر منظر چنانچه بالا در مقامات تحقیق آن با اشارات دقیقه و
 نمود شده است و روزی که این فقیر را بعد از مدت بمعه سال این چنین تحقیق
 متعالی از حقایق اشیا اول مرتبه نموده اند و این وقت محرو بود امام صریح حلی ^{موجودند}
 الیوم اکملت لکم دینکم و بعد از نماز اشراق بحسب انعام بعضی کمالات کامله امام ^{خبر کردند}
 و آنست که **نعمتی** و بوقت چاشت بهائوز بحسب بعضی کمالات دیگر کلمه

الهام اخفی کردند **وَكَيْتَ الْاِلَهَ** دنیا بس برضا تیرا الوالا بصار مخفی نماند که تویی

عالم یعنی هر چه موجودات امکانی است بخلاف وجود و جوئی همه بطور کمالات و جوئی

مخفی عنه صفات ذات قدس مراتب عرفانی بطور پنهانی هر یک بدیگر است چه و بهم وجه

و چه غیر آن چنانچه بالا برای طلاب صادق منصف الفطانه اهل فطرت سلیمه عرض نموده

مصرع پس گفتم خود زیر کانرا این بس است **وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَمِنْهُ الرِّشَادُ عَلَى**

صَلَاةِ التَّوَكُّلِ حَبِيبِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ الْكُلُّهَا وَالسَّلَامَاتُ اثْمًا فَصَلِّ حَبِيبُ

در بیان کلمات طهارت از طهارت محض **ابن فقیه** که جامع بمعانی کثیره هستند و در بیان بعضی حقایق از

اسرار کلمه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ** و در بیان بعضی آیات و

واقوال کریمه بوضوح حقائق اذقه و این فصل هم بر دو نوع است نوع اول در بعضی کلمات

مایه توفیق و قلوبی و روحی و پیری اما اول کلمه چند و روزی بر طلاب حق اهل خلوص

طوینت منصف الفطانه عرض نمایم شاید باعث آگاهی و موجب استبانت از کمال تیر شود **حقه پیدا**

آنچه که از حقایق کمالات قطبیت و غوثیت و غیر ما در فضل اول این رساله و جایی
 و یکم رقوم گشته است غرض ازین تسوید نیست که چون از حقایق همچنان کمالات
 مراتب عالیہ برین فقیر احقر کمشوف نمودند و بعلوم بعضی حضایض آن مراتب ملهم فرمودند
 بفضل لاری پی خداوند سبحانہ اتم حساسہ بھی تافت کہ سرہمت فرود نیاید و بیج خبر مکرر
 و دایما بعلم باللہ کہ کما حقہ باشد بحدت نظر یقینی بایمان اطلاق اقدس حضرت اقدس
 رب العالمین بآکسار نفسی بافتقار ذاتی بقدر علم خود سعی در تخلص ستری بوصف
 جہی قلبی منتظر میماند و وقوع این ہمت از ان بود کہ در ہر حالتی علم ایمانی بوزار علم
 وجدانی آنجالت نصیب این احقر العباد مبکروالکناہ تحقیق ستری بخلو متخیلہ از در با
 مواجہ و معارف ظلالی بنصب این بندہ بنظر آرد **و** غلام ہمت آن بندہ ام
 کہ غیر از شاہ زجہ صورت و معنی بکلی آزاد است **ب** پس علم اصلی از حقیقت اسماء و صفات
 واجبی حضرت اقدس مطلق جل و اعلی و از حقیقت شیا چنانچہ در فضل ثانی و ثالث

این نسخه بوجه غریبه غیر مکرر و مرقوم گشته است بکثرت نموده و عنایت فرمودند
و بیان الحاق اصلی چنانچه بالا در فصل دوم تحریر یافته است و چون حدیث ^{مقصود}
آنت ^{تَعْلَمُوا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّ لَكُمْ فِي نَفْسِكُمْ وَلِأَنفُسِكُمْ} درین کافیه پیدا کردن
و قلم تراشیدن بتکلیف حسن ظاهری و باطنی باختیار تقدیر مکرر بانی محبت
شفیعهم علیه و علی آله الصلوات و السلام و الا جابت من الذبحانه بمنه و فضله عم
غفرانه
بس طالب حق را باید که سلامتی باطن را از تقسم طبیعی نصبت هوا بهت صادره خواند
و ساعی باشد و مجادله و مبارزه و بسج نوعی از انواع نفسانی نیرو و از پس نفس
و دشمن پنداشته دایما سرکشی او را کلد کونی طعن و تشنیع یگانه و بیگانه دانسته اند
باطنی در پیش و از پس از بهج فردی که مندی یعنی آرزو و باطن نشود و تا که بر هر بنده
خداوند قادر مطلق غفار و قهار و رحمن و رحیم برحق محل احتمال گمان نیکاید به بدی
و بدشنوی و بددانی و بدگوئی بر ایشان نشود که ایشان را سبب آخر بشمارند

و هیچ بنده خدا را بجای نه بار کتاب رخص و مباحات و فضول بدان تا حد ۱۸۹

مباحه اصلاً و قطعاً بنظر ظاهر و باطن تجرّ ننگر و مجل نیکت نیکت محمول دارد و در

و بزرگی او نقصان نه پندارد زیرا که بر نفس خود بسیار تجربه کرده ام که اگر کای بی

احدی چنان نظر ظاهری یا باطنی کرده شد بعد از آن تبجیل یا تاخیر وقت خود را

بظاهر یا باطن قصد یا باطنی قصد کم و بیش مرکب بدان یا قسم و از عمل غنیمت یاب

افتاده دیدم اما الحمد لله که آن ارتکاب را بشامت آن نظر خود در یافته ناظم و مستغفر

و تائب شدم سزاین آیه باره از بجا هم توان دریافت **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**

اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَئِ

يْتُمْ مِمَّا كَانَتْ أَنفُسُهُمْ سَاحِقَةً إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ يَفْعَلُونَ ذَلِكَ

و لی الاجابت بجهان و قوله عليه الصلوة و السلام بیس العبد عیاً انما یصله و قوله علیه

علی آله الصلوة و السلام اعلی للذینا بقدر مقامت فیما و اعلی لآخره بقدر مقامت

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

فینما و اعمل للمولی بقدر حاجتک الیه و قال جبریل خطایاکم علیها الصلوٰۃ والسلام

اَعْمَلْ لِلدِّیْنِ بِقَدْرِ قَاٰیَمِهِ وَ اَعْمَلْ لِلْاٰخِرَةِ بِقَدْرِ مَقْوَلِ قَلْبِهِ

قال امیر المؤمنین امام حسن رضی الله تعالی عنہ **حفظ الله امره و الله**

بس باید که مصدق عی آن باشد که در هر آینی حوز را مرده از مردگان بنده است بهر آینه

صراط مستقیم بذكر الله تعالی بوجه حسن حقیقی باشد مقرر اولیاست رضی الله تعالی

عنهم اجمعین حوز را نه پیش فرست نه پس و نه تقد را پیش پس قوله علیه الصلوٰۃ والسلام

قُلْ اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ فَاَسْتَقِیْمُ چنانچه در جواب سائلی امر شده بود چون

در خوست کرد و مرا نصیحتی کن که محقر و کامل باشد بنصب عین فی جمیع الحالات معمول

دارد و این صفت و این عمل در هیچ بنده غیاز نظر متابعت قولی و فعلی او

عالم اعلم عالمیان شیخ المذهبین وسیله التقرین میسر نکرد و نیست راجح

بغیر از تبع آن مادی بحق بیجگان از تابانش پستند شد متفق و اگر چه جمول این

المولی بقدر حاجتک الیه و قال جبریل
خطایاکم علیها الصلوٰۃ والسلام
فینما و اعمل للمولی بقدر حاجتک الیه و قال جبریل

متابعت بس عالی مرتبه است که کمال حدت بصرت و همت صادق منوط است
 لیکن هر قدر که بتواند تقصیر نکند **لَا تُكَلِّمُ النَّفْسَ إِلَّا رُسُفًا** و این فقیر
 را چون موهبت و فضل لاری پی و پشیمبر بودا اگر چه ناخوانده بیقوت میکند اتمی
 نمودن بودم اما در هر باب که مشکلی پیش آید از ارتفاع جمل بعلم و نظر متابعت
 آن اوضاع کریمه مصطفوی با الهام مالتفی و قلبی کشف قلبی و روحی تهافتی کشف
 افسار در آن اوضاع قولی و فعلی محبتی با بقا ستری می شنود و آخر چون ترا
 تحقیق زیر آینه کشفی و الهامی یا غیر متصوفان هر چند که کنی محفوظ صحیح باشد
 همیشه ظنی است بر اهل علم ظاهری رجوع میکردم همچنین از کتاب میگذشت پس کار
 بجائی رسید که بعضی کلمات واجب العقیده که تقریر سلف بود به اجالیه در کتب قوم
 تبفصل حقایق بر آن کلمات بعلم جنانی تحقیقی که علماء بسند است اگر چه انرا از باب ^{این} خطا هر چه
 هرگز نشنیده باشند مشرف ساختند بطغیل متابعت شریعت و طریقت بتوسط حلی ^{خفی}

جِبْتِہُ الْکَرِیْمِ لَیْتَ فَضْلُہُ لَیْسَ یُتَمَنَّى مِنْ شَیْءٍ مِثْلَہُ وَفَضْلُہُ وَاللّٰہُ وَ

ہمچو من ناقابل را در پذیرد آن کریم ز و نسا ز و ازین طور تمام باشد از کریم
 چه معذرت کرمت از من خجل غاصی مگر همان کریم تام غدر خواہ بود بچلمائی
 چنین حال خود چه عرض کنم مگر شرم کریم خود غفوکنا بود چه سپاس مہریت
 ز من خراب کس مگر این ادائی عالم بپاس پذیرد چه بعد لطف آید زول فہان
 ناقص مگر این نقوص نفسم تو بعد بر کنیری اہل مولی ہر کہ او شد نوروز
 بندہ خالص خاص باشد در حضور کسیت نور النور کو خاص الخواص عالم حق الیقین بر
 براختصاص اہل عقبی کو بر آتاکہ شد اہل دنیا کو زہ کراہند کیست آگہ ہر کہ او
 عاقل بود کیست کمرہ ہر کہ او غافل بود کیست غافل ہر کہ ہو و لعب سرت ہو
 اور است کو اہل ہوش و آن ہو اکرا دکن ناسی است کسیت انعام کہ او ہبان بود
 کسیت انسان کان ہری رحمان بود مترط ہر در کہ کو بر حق حب حق در تابع محبوب حق

۱۹۸ علیه و علی آله و صحبه و تسبیح الصلوة و التسلیحات و التهیات و البرکات و اهل اکابر
 باید که هر چه در کتاب خلاصه المعارف مخالف مذاق در مد عاجه در باب ملوک
 طریقت و چه در باب کثوفی حقیقت این رساله که مسمی بنجات الاسرار است معلوم نمایند
 این را معتبر بردارند که نسبت بدان تهقیقات تحقیقات این رساله صافی تراند و همه
 و برادران معنوی را باید که در عبادات و عادات عمل بغیر متابعت طریقت
 مصطفوی تکمیل فقر ظاهر و باطن و به ترک هوا و ترک لذات و استراحات جسمانی
 و روحانی و به ترک حیله‌های نفسانی بمیلان طبعی و با خفا ^{ملوک} طریقت و با خفا ^{معارف} مواجبه و
 خود بیشتر بشیر میکوشید و باشند و بمتابعت مشایخ و عزایم دانند و در رخصت چنانچه
 مقرر اولیاست علیهم الرحمة مکرانکسی از شیخ کامل مکمل بر خضعتی مامور صریح گرفته و از
 مرسومات ارباب فطوا هر محرر باشند و بلباس اهل طریقت در مجلس ارباب ظاهر ^{خصوص}
 در مجالس اغنیاء کمتر روند و از مجلس اغنیاء متنبه و محرز باشند هر چند که از اغنیاء ^{کسان}

۲ اصلاح اثار نمایند و از مناجات اکثر اوقات محبت باشند مگر بفروری صحیحه تا^{مستلا}
 به بدعت و حرمت نشوند و محبت صادق مستدعی بخلوص و صدق باطن تخلص نهری^{باشند}
 خصوصاً آن برادران را اغیار مشرب بیشتر لازم است که با بدون همی و یا بدیکر ضرورت
 حقیقی یا بملکات صحیحه صریحه مکرره بلباس اهل طواهر یا بصحبت اهل طواهر گرفتار باشند
 باید و نیست بطور فقر بر چهار مرتبه است ظاهری و صوری و معنوی و حقیقی اما ظاهری و صوری
 در مومن و غیر مومن مشترک انظورت علی وجه النقص و الکمال و بالتعطیل و التبجیل لیکن^{انفرد}
 تفاوت است که صوری در مومن غالب انظورت من کرم است ظاهری در غیر مومن که غالب
 انظورت من حیث است باده و مرتبه معنوی در مومن و غیر مومن مشترک الوعدت علی وجه
 کمال المطلق بالتعطیل قط و تحقیق خاصه مومنین است اما من حیث ظورات درجته متفاوت
 انظورت علی درجته هم بدانند از باب دنیا و اصحاب اغیار را لباس غنا من حیث^{فقت} حلال و
 و اهل ارشاد و راجه ارشاد و علم جنایی و چه ارشاد و علم لسانی لباس مشیت بجد اعتدال^{فنبش}

و اهل فقر را لباس فقری شنائی و کافائی و وفایت و آنکه روستا صحیح است نهی سوال الله

صلی الله علیه و سلم عن لباس الشترین یعنی لباس علی و مختصر از حیث شان خود و لباس

بس اندنی و مختصر از حیث حال خود یعنی ارباب دنیا و اصحاب اغنیاء را لباس اهل فقر

پوشیدن و اصحاب فقر و ارباب فقری را لباس اهل غنا پوشیدن منع است و اگر

بما سوی ابن طریق سدید که بحسب حال هر یکی در بیان آمد خواش تحمل نمایند غلبه الوقوع

است که بحسب تحمل مراد یعنی رعونت باشد پس بخوف هوا و خط افراط و تفريط ضرور

بود و الله و لی التوفیق لنا و لکم و منه الرشاد و علی صراط

السبیل نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سیئات أعمالنا و استغفر ^{توب}

إلیه و نؤمن بر و نتوکل علیه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا أو

أخطانا و اغفر لنا من کُل ذنب اذنبته عمداً أو خطاً ^{علانیة} سراً

و ثبت علینا انک انت التواب الرحیم سبحان الله و الحمد لله

وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .
 أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ . الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ . إِيَّاكَ نَعْبُدُ
 وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ . اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ . صِرَاطَ الَّذِينَ
 أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ . آمِينَ آمِينَ
 بِمَنْزِلِهِ وَقَضِيَّتْ حُجْرَتُ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَتَبِعِهِ أَجْمَعِينَ
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ . اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ
 وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ وَسَلِّمْ بِمَا لِحُبَّتْ وَأَصَابَتْ بَعْدَ كُلِّ مَعْلُومٍ
 لَكَ وَارْحَمْ وَبَارِكْ كَذَلِكَ مَوْصَلُهُ بِمَا لِنِعْمَتِكَ وَإِحْسَانَاتِكَ وَفَضْلِكَ
 وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَعِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ
 عَلَى ذَلِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا أَرْحَمَ الْأَكْرَمِينَ أَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ

نوع الاُولیٰ فی کلمات المِلَہاتِ اَوَّلَ اِنْ مَصْرَعُ الْکَامِثِ بردی برده ۱۷۰
 ظهور آمد و همدراوقت ظهور آسمه ورشد و حضرت علی کرم الله تعالی و
 این مصراع مذکوره را از طرف این فقیر بخدمت آنحضرة علیه و علی له الصلوٰة و السلام
 که را بنده قبول نمودند و این مصراع ثانی همدرا آن حالت بین النوم و اليقظة تلقی شد
 که بافاقت آیدیم مصراع از پس نزدیکی و و آمد و باز تجلی برقی و بجزیر کردند درازان
 متغایره و ملهم خفی مطلق میفرمودند که میکشیم لا اله الا الله پس ترقی بخشیدند که در کرد
 چنین نامانیدیم باز و تجلی صوری یکزمان بتواتر بروی بعلت فرصت وقت بصورت
 امیرالمومنین امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما و ملهم خفی مطلق فرمودند که میکشیم
 لا اله الا الله پس ترقی بخشیدند که در کرد آن نامانیدیم باز وقتی امام تأثیر کردند
 که به بین رب خود را و تجلی بصورت این فقیر اما بسیار حی پس نامولی ریش نمودند
 و از خودی خود بمقتوی آن مارا از مای ربودند و همدرا آن بفضل لاری میلم شدیم که میکشیم

لا اله الا الله پس از کروآن رهایی بخشیدند و دیگر تجلیات و ملامت متنوعه بسیار که

تا کجا شماریم باز بعد از مدت مدید از آن بعد از طی درجات کمالات غطیه از مرتبه خاصه و مرتبه

اخص از ولایت مطلق در عین حین درآمد مسجد بنماز عصر الهام الهی کردند بهین رب خود را

و وصول حقیقت ایمان و یقین بحضور حضرت اقدس تقایی هکلی سترگی بی دریافت هیچ کم

و کیفی نصیب کردند الهام قلبی **هـ** در بحر محیط غوطه خوردم جز باد و کبر در نکردم

باز الهام قلبی **هـ** الم پوشیده گرفت همیشه حیرت جو کج کج بعفت نشست جبرائیل

ایضا ملامت قلبی و روحی و پیری کلمه الله **ایضا** سبحان الله من او جدا لا شیاء

و هو لا عینها ای سبحان من ظهور شیوات صفاته بطور الشیاء العفانی و هو لا عینها

ایضا اوست اوست همه از و است **ایضا** همه ظهور اوست سبحانه چه غیب و چه شهادت

هر چه بر هر کسی مشهود است همه شهادت است از غیب بنفس غیب حتی که علم بحسب مطلق هم آری

هر شهادتی و هر چه بر ظاهر شود و هر همه شهودی است از غیب آری بعلم نسبت غیب شهادت را

بنیاب شود و ی است از غیب من حیث حقیقی که نفی غیب بدان سبب با جمیع کمالات
 ۱۷۷ غیب نفی غیب که آنرا این فقیر غیب الغیب گفته است در حدیث قدسی منطلق کلمه غیب
 یعنی که حقیقت خفائی نسبت مراتب مخفی که غیب و مراتب غیب الغیب اند بنفس مرتبه غیب
 مطلق متقابل بطور شود و ی است که مقتضای الطور بتخلف خلق است که عبارت از پیدایش
 و انکه بر مراتب بعضی از پیدایش آن نسبت بغیب ظهور کرد و این طور بهم شهادت است
 اما چون مفهوم مراتب غیب الغیب که لزومات قابلیت عینه اند بتقیید نفس
 غیب با طلاق بر مراتب مایان مشهور میگردد و پس از اطلاق غیب اطلاق غیر
 بر نسبت خلق بخالق بهم من حیث حقیقه هم صحیح باشد چنانچه آن ارباب تحقیق که نامور
 اهل مرتبه خاصه از ولایت مطلق رسیده اند اخصار نسبت غیرت اهل ظاهر شرعیست
 بدان نسبت متعالیه پس این تحقیق از اهل ظاهر شرعیست شرعیست بآنکه بعلم اهل کمالات
 مرتبه خاصه الخواص از ولایت مطلق تعلق دارد و حریفی پس است ای برادر این آن

بانی است که خارج محبت است زیرا که حقیقه شریعت است **إِنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ كُلِّ شَيْءٍ**

عِنْدَ اللَّهِ فَمَا لَهَا الْغَوْمُ لَا يَكْدُونَ يَنْفَقُونَ حَتَّىٰ وَفَا أَصَابَكَ

خَيْرٌ قَمِينًا اللَّهُ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَيْرٍ قَمِينًا و توفیق و رین که مانع شود

در خلاصه المعارف مرقوم شد است بنظر تحقیق حقیقت کلمه عند جند چنانچه در آیه اول

تعلیما بعلم و حکمت تحقیق حقیقه واقعی واقع است **إِيضًا** بنماز محمد نظر کن و ازین باب

کشف الہام سری نمود و تحقیق حقایق و اکتشاف دند ہم با ولایت وقت نماز و ہم بقر

وقت برای مشغله امور دیگر سوائی نماز مثلا نماز ظهر و قسمت اول و یک قسمت آخر و این

این اولویت و وقت مثلا در عادات پیش از ادائیگی ظهر اندک تر بکار دیگر مشغله باید

نسبت بعد نماز علی بن ابی طالب در اوقات صبح و وقت نماز نظر باطن بحدت بصیرت

الوہیت و رخصت و اوامر و نواهی و کرامت و اوقات من حیث نظر بنماز محمد باید

داشت و در ادای قیام و قعود و رکوع و سجود با حسن و ادا است و با ماندن حسن

عبدیت و عبادت بدان نظر غور پس کرده از متابعت انعام عالمیان باید آموخت
 چنانچه پاره در خلاصه المعارف هم مفصلاً مذکور شده است علیه و علی آله و صحبه
 و تبعه الصلوٰۃ والسلام **یَعْلَمُ** اللہ فی بعلم اللہ فی **ایضاً** خارق العادات
 بخارق العادات **ایضاً** ہر کہ تکلف کند برای خلق مردم اورا بتلقین بشنود
 ہر کہ بی تکلف باشد برائی خلق خالق اورا در صدق افزایند **ایضاً** مشہودیت ^{حقیقت}
 بنظر صورتہ است بحسب تقاضائی نفسی خود و موجودیت ہر صورت بشہود حقیقت خود است
 بتقاضاء این شہود این حقیقہ **ایضاً** بطور نفس صفت با وجود و وقوع نفس و صفت مربوط
 و وجود نفس و صفت با بطور نفس صفت منوط **ایضاً** العلم علمان علم اللسان علم
 الجنان لاخر الحدیث و سر کمالات آنها **ایضاً** یا ایہا المرسل **قُمِ الدَّلِيلُ** اَلِی قَوْلِهِ تَعَالٰی
 و سر کمالات آن آیات من حیث علم الطریق **قُلْ اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ** و
 و اسرار آن **ایضاً** اسرار حدیث الاعمال بالنیات الی اخر الحدیث و سر انکہ با وجود این ^{شرط}

صحیح علی العموم محیط جمیع الاعمال است و بعضی امور نفس عمل نمبر نفس نیست هم و آن
 لیکن فیضان نوری که موجودیت موجود شود موقوف بر ظهور وجودیت است چنانچه
 باره آن تحقیق تمثیل باکی ملائکه در خلاصه المعارف مرقوم گشته است **ایضا** کشف علم
 لدنی اصلی است و ظلی **ایضا** کشف هر حقیقه اصلی است و ظلی چه از حقایق مبرا و چه
 عینی چنانچه اسماء صفات واجبی و لوازم آن بغیب الغیب و چه از حقایق امکانی
 چنانچه حقایق اشیا حقیقه وقوع موجودیه سنودی اشیا بخلا و ملا نشاء و امکانی
 از کونیت غیب لغیبی چون عارف بعرفان نفس خود بکماهی حقیقت انسانی عالم شود
 بعلم لدنی توسط اصل ممکنات که نور محمد است بسیط او است بحسب این لطیفه سر
 که این لطیفه جامع به جمیع لطایف انسانی اند باجمی الوجود و الوجود و آن نور بسیط است
 بحضور تفسیر عالم باشد این عالم انعارفت که از ابل صحو کامل خواهد بود و این علم منو
 بوصول کمالات مرتبه خاص الخواص که از ولایه مطلق بولایه انبیا علیهم الصلوات و السلا

مسمی است والا بحسب ظهور آن توسط اولی بوسیله مراتب نور مرتب خود که ^{خبر} و غیره

و قلی و غیر آن بوده است بر مراتب در که خود بوجه ظلال می باید هر عارفی که باشد

هر علمی و معرفتی را در حقیقت هر مرتبه که بوده باشد و آن کمی و نقص در وقوع ^{نقص} ظهور

علم لدنی و کشف هر حقیقت از تحت لف و نقص اینمطهر می آید زیرا که نفس ^{نفس} اینمطهر

یعنی هر یکی از این مظاهیر مراتب است را به منظره محلی مخصوصه در ^{نقص} عارف و اقیس

این هر همه مراتب ای هر همه مراتب است از مقتضیات بیجان انوار غرضی خواه ناخواه

قله او کثره منبسط می شود بخلاف نفس حقیقه انسانی که بوصف کلیت اصل جمیع مراتب

انسانیت بطور شدیدی در مرتبه اول فی حیث الحلاست و اصل وصف کلیت جمیع

حیوانیت بطور شدیدی در مرتبه ثانی و ثالث و غیر آن فی حیث الکمال است و بدان ^{عبار} ا

الانسان ستری و بدین اعتبار الانسان حیوان ناطق واقع است که چه مراتب ^{تدریج} هر

و بدین همه موجود و بدینستند پس قوت نور آن حقیقت جامع که آن نفس حقیقت انسانی

گفته شد بر قوه انوار این جمیع مراتب غالب باشد زیرا که بعد از خلقت اول که اول

و اصل جمیع ممکنات حقیقت انسانی لطف و انوار و بهر مرتب و در مرتب و فوق و تر و اقتر

تر است فی الحقیقه نسبت به جمیع مراتب در کات غنیه یعنی در مرتب شود و خلاصه مراتب شود

درجات علایق و در جمیع مخلوق علم نفس غیب و اقصیه نیست الا بطور عرفانی که غیر از ظهور

شهادی موجود نیست چه از صفات خالق تعالی که نفس غیب است و چه از ملزومات

صفات خالق بجهان که نفس غیب است و بهر مرتب است و بهر مرتب است و بهر مرتب است

کنت کثر انخفیا فأجبت أن أعرف خلقی ^{و انما ان بصر انسانی}

یعنی حقیقت انسانی اکثر اوقات در اکثر افراد مظاهر خویش در ظهور خود مغایر است و

مینماید و وقوع این بوصف من حیث ظهور آن مراتب اعلی و لیسه و بی است بطور ضمیر

اولی و انخفیه و بی جهانی مقتضیات عرفیات بوصف عرف معروف بشریتی که انسانی

و آن انبساط که بلطائف است هم گفته شد یعنی ظهور نور نفس خصوصیت آن بهر مرتب است

۱۷۴

کثره بسبب آن چنان رو پوش می نمایند پس بدین حثیت هر طور ی که با جمالت
 مخصوص بتقاضا مراتب آن خصوصیت یعنی آن نور ذاتی آن هر یکی مستقی نظر
 می نمایند پس گما هو بطور نمیکند پس ازین باب در مکتوباتی که عبارت نور هر مرتبه
 از لطایف است چه خفی و چه اخفی ظاهر باشند غلطی واقع میگرد و والا آن لطایف
 با نفسها انچنان چسبند که در نشان از آنها وارد است و فی اخفی آن باز باید دریا
 شخص نفس خود را بنور و وجود اصل خود که اصل جمیع عالم است موجود و ظاهر یا بد
 نور اصل خود خود را و اصل خود و انا بود یعنی و انانی و ی بدین حثیت ظاهر شود
 کس نور اول خود را بمنزله صفا و نور نفس خود را که حقیقت انسانیت بمنزله ضیا
 و نور آن اصل اول را نفس نور انا می داند که بطور اول شما وی همان نور
 قدسیت تعالی شانه خواهد داشت بدانش خاص عرفانی پس اینچنین کس از افراد
 هر چه از رب العالمین باید دریافت و ی پیوسایط دیگر توسط آن اصل اول

باشد فلاجرم یافت این سخن لطیف و معجز بود زیرا که اصلی است و شخصی نفس خود را
 موجود و ظاهر بیواسطه طور انوار مراتب خود نتواند و یافت پس اینچنین کسی چه
 از رب العالمین توسط اصل نفس خود می باید چه از دانش مراتب قدسی و
 و چه از دانش مراتب کونی امکانی توسط مراتب انوار مراتب خود می باید و بنابر این
 نفس خود همه مراتب نفس خود که اصل عالمی است و رب العالمین او دیگر هر چه از رب
 باید نیابد نشاء پس یافت این شخص مبرا از کسفت و ستم نباشد زیرا که ضلی است بهر
 بود و اگر گفته شود که اگر بقدرت الله سبحانه مبرا باشد چه مانع گویم که اگر چه چنین حثیت
 امکانی واقع است لیکن احتمال وقوعی واقع نیست زیرا که سنت واجب قدسی از لای
 آمده است و آن **وَ كُنْ تَحِيَّةً لِّسَنَةِ اللَّهِ تَحِيَّةً** نص قاطع است ای برادر
 بیان کیفیت اطلاق اصلی و ضلی که در تفاوت مراتب بطور علم لدنی و حقایق دیگر در صدر
 است **اَيْضًا** و حد لا شریک له **اَيْضًا** هو الواحد با عدد یعنی که واحد مطلق

بنفسه مطلق است و واحد مقید بنفسه پس هر چه که واحد مقید است بلا حد و نباشد و واحد

مطلق از تعدد مبرا باشد و واحد مطلق بهر چیزی که مقید و مینماید این طور است

بقیدی آن واحد مطلق است و مراتب افهام تا مراتب تمامی محسوسات و از مراتب

حسسه وجه از مراتب عشره که بی تقابل تعدد و بی فهم پذیری در ماهیت واحد متعین میاید

یعنی که در مرتبه شش و ظلالی خود و بطور واحد بتعین ثنائی و ثالثی غیر ذلک نمی ظاهر

منصومه واقع نیست و این طور تمکینی است پس تعدد در مظاهر واحد آمده در نفس واحد

و این طور عتباری واحد است که بر نفس واحد و بر مراتب منه مجذبات نفسی است

تعدد واقع مینماید و الا فی الحقیقت واقع نیست زیرا که بظهور مراتب نفسی مطلق

که بدان مظاهر واقع بانند آن مظاهر متعدد و میگردند و مراتب مطلق بهم بانفسها همچنان

مطلق اند بحدی که از اطلاق نام مرتب نیز مطلق و جری اطلاق نباشند که کمالات

حقیقت
ای قیاسات ذاتی نفسی مطلق اند سبحان الله سبحان الواحد الا حد نفس واحد چه که بدین

مرتبه مراتب واحد نیز مبر از تعدا و اندک ظهور غایت باری تعدو در مظاهر خود مینمایند

و خود همچنان با نفسها بر اطلاق احرف آمده یعنی که غیب الغیب مثل انفس واحد غیب است

و مراتب اندماجیه ای قابلیت نفسی ذات واحد غیب الغیب اند یعنی که لی نظر مظاهر

بمعنی از تعینات نفس واحد مطلق چه تعینات دیگر که با سامی ثانی و ثالث الی غیر ^{یک}

ظاهرند و چه نفس تعین اول که با سیم واحد نظیرت معلوم و معروف نسبت به ^{نفس}

نشیات و چونکه واحد مطلق را بر مظهری از مظاهر هم اولاً بطور تعین اولینه خود که یکی

و یکسانی محض است از مرتبه واحدیت یعنی از مرتبه یکانگی صرف مندرجه ذات خویش ^{بطور}

واقعی فی الواقع واقع باشند نفس شرکت او معدوم و محل شرکت بر او سر علم ^{مفقود}

بود ای برادر بهین حقیقت تمام دی طوورات شهادی است از نفس مراتب غیب ^{و غیب}

از چندین مدت نظر کمال خود و نظر کمال بعض مردم حیران بودم که مبادا بوجبی ازین ^{فقره}

کسی آزرده خاطر گردد و خواهان بجزت بودم و بر انفس خود حیران و پرتین ^{شمار} و به

هم بودم که ملتم شدم **بجز از حمد و ثناء** و ملتم شدم بغزلت جمیل و

الکون در غزم شرف طواف حرین شریفین سرعت کردم و را بپشتیم که ملتم شدم

بمعنی این آیه کریمه نسبت بخود و بحسب حال خود **قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمَ الْخَلْقُ**
بِأَنَّمْ فَمِنْ أَقْتَدِي فَإِنَّمَا أَهْتَدِي لِنَفْسِي وَمَنْ يُضِلْ فَإِنَّمَا

عَلِمْتُ وَمَا أَنَا عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ وَاتَّبِعْ مَا دُعِيَ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ ناظران این

رساله نکات الاسرار و واقفان نکات اسرار عالی مقدار مخفی نمائند که در این ایام

که بصحبت بهجت آسائی خادمان این قطب الربانی و غوث الصمدانی صاحب لایزالیه

المقتبس من متکات انوار النبوة مصدر علوم الغریبه و معارف العجبه و اسرار اللطیفه

امام الدوران و خلیفه الزمان حضرت ایشان علیه التجبه و العزوان رسیدم و استماع

حقایق و معارف و مکتوف و ملهمات ایشان نموده بشرف زیارت حرین محرمین **فندم**

بشکر این نعمت عظمی بعضی از مکتوفات جدیده و ملهمات عدیده که انما غنائی فیض بود

برای دوستان بعید مسوود نمود و بحضور موفور السراخضرت ضحائی
 صحبت میدادم روزی فرمودند اگر این مسووات کلمات ملهات را جمع نموده
 داخل فصل ملهات نکات الاسرار بسازی مناسب است بعد از انجام ایام حیات
 ایشان که میرخ تاریخ سال کمال وصالشان از مطلع کلمه **قطب دوران** است
 و نیز از کلمه **شیخ مکمل بود** طلوع مینماید حسب الامر انحضرت لالی کلمات
 ملهات را از صدایف تسویدات در سلک تحریر آورده بدو روز فرایند ملهات
 رساله شریفه تبویق الله سبحانه منظم ساختم والله الموفق والمیعن باید دانست
 که شرح بعضی کلمات ملهات و محل وقوع آنها در رساله جدیده مسمر بنتائج این
 واضح شده است و اکثری بواسطه وقت غموض معانی در بیان نیامده این
 ملهات بر چهار نوع اند نوع اول بعضی از ملهات وطنی و بری که بدستخط
 شریف انحضرت تسوید یافته بود بعینه نقل برداشتم که حرره قدس سره علم

أَنَّ بَعْضَ هَذِهِ الْمَلَكَاتِ لَهُمْ بِالْفِعْلِ وَالْمَعْنَى بَعْضُهَا لَهُمْ بِالْمَعْنَى فَقَطْ - ٥٧

ذَوِي الْإِنْسَانِ سَرَى **أَيْضًا** الْإِنْسَانُ سَرَى وَإِنَّا سَرُوا **أَيْضًا** إِذَا
 تَمَّ الْفَقْرُ هُوَ اللَّهُ **أَيْضًا** إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا لِإِبْصَرِهِ
 ذَنْبٍ **أَيْضًا** مَنْ عَرَفَ رَبَّهُ لَا يُضْزِئُ **أَيْضًا** إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ
 آدَمَ عَلَى صُورَةٍ **أَيْضًا** سَمِعْنِي آيَةً كَرِيمَةً هُوَ بِالْأَفْوَحِ الْأَعْلَى
 فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى **أَيْضًا** أَلَمْ حَمْنٌ عَلَى الْعَرْشِ
 إِسْتَوَى **أَيْضًا** يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ **أَيْضًا** أَذِ الْجُمُعَةِ بَابُ
 مَنْ وَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ **أَيْضًا** الشَّبْثَةُ فِي وَجُوبِ الْجُمُعَةِ فِي هَذِهِ الْأَنْحَاءِ
 مِنْ وَسْوَسةِ الشَّيْطَانِ لِإِنَّهُ يُكْفِي لَوْجُوبِهَا هَذِهِ الشَّرَاطُ
 مَوْجُودَةٌ وَلَوْ أَنَّهَا بَعْضُ شَرَايِطِ الْمُسْتَجَبَةِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا تَرَوْنَ
 ظَاهِرُهُمْ أَخْرَارَ كُتُبِ فَتْحِ بَحْرَيْنِ بِأَيْفَةٍ شَدِيدَةٍ كَمَا نَذَرْنَا لَهُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

یقیمون التطوع بالجماعه و یترون الجماعه فی الفرض فمذه فاسد و انه من حیث
 الشیطان لا فساد علم الاسلام و هی الجمعه و هذا مذہب الاعتزال فعلى الشیطان ^{بعض}
 عنه و قد جاء الآثار فی هذا ان صلوٰۃ الجمعه فرض قائم الی یوم الیوم ^{السلطان} یقیمه سوا یمکان
 حادلا و جابرا و اهل علم از مضمرات و آثار تاریخی و مضاب و غیر آن این مقدمه
 مشر و حائل مینند **ایضا** ^{مبعوثه} الذین یأمنون ما فیها الا ذکر الله تعالی **ایضا** انور
 عالم عالمیان در شان اهل این معانی و معارف مسطور که خاصه اهل کمالات مرتبه
 خاص الخواص از ولایه مطلق اند که این مرتبه معروف بولایه انبیاست فرموده
 صلی الله تعالی علیه و آله وسلم که هر که از خلق ازین علم مطلع شود معنی اشارت ^{انبیا} کمال
 بنی اسرائیل بدان علیه و آله و صحبه و تبعه الصلوٰۃ المنما و التسلیمات ایمنها بعد
 له سبحانه موصوفه کمال حسانه و فضله و علی جمیع الانبیاء و الملائکه کذاک است و این
 ملهات و مثل این ملهات دیگر را پاره شری که با بقا سری معلوم نموده اند و کتاب

خلاصه المعارف مرقوم گشته است و سواره آن اگر باز ما مورد می نویسم والا
اگر کسی از فرزندان و برادران که ازین فقر بصحت تقریر یافته باشند بنویسند که
رضت است اشهی تحریر الشریف قدس سره الغریز بعضی از ملهمات طریق که در حین
تحریر آن حضرت علیه المحبة و المغفرة نیاید و است است که بجهت تنیه خطره متوسلین^{لیده}
طالب وجه و سماع بعد از نماز تهجد الهام واقع شد بعضی از یاران متوسلان توازن
قبل اند که اگر خواهد قطب الدین حشمتی و شیخ نظام الدین دهلوی درین زمان بود
صحبت ترا که است پیش ایشان رفیق یعنی نمیدانند که در صحبت ترا که درین زمانه معلوم^{لدنه}
اصلیه و حقایق معارف جدیده شرعیه یکمانه عصری و با فاضله برکات و انعامات
و تربیت اولیه طلب کمالات ناوارده هر سوره خورشیده نه مجرم اگر کسی بنا^{بنیت}
نویسم م بعضی از ملهمات بحری اگر بعضی ملهمات این نوع را آن حضرت علیه المحبة
و المغفرة بتحقیقات خود تحقیقات اذنه تحریر نموده و را اول فصل ثالث این رساله

و اعل ساخته اند لیکن بکلمه چند ورین ذیل نیز اشارت مینماید چنانچه بزرگداشتند

ایضا اَلْهَمْنِي رَبِّيَ تَمَّ اِحْسَانُهُ وَ اَنْكَشَفَنِي بِهَذِهِ الْحَقِيقَةِ اَي مَنِ بَعَثَ

بَانَ الْعَالَمُ مَوْهُنُوهُمْ فَقَدْ عَرَفَانَهُ وَ عَمِيَانَهُ اِلَى اَخْرِ **ایضا** قَدْ اَلْهَمْنِي رَبِّي

بَلَّا تَرْجُوْنِ وَ اَنْكَشَفَنِي بِوُضُوْحِ الْاَوْضَحِ فِي حَقِيقَةِ الْخَلْقِ اِنَّ فِي

هَذَا الْوُقُوعِ وَ قَعَ ظُهُورِ السَّمَادِي بَقَايَا تِ الْمَحْفِيَةِ الْمُتَضَيِّ ^{وَهُوَ الظُّهُورُ}

الْكُوْنِ الْاُمَكِّي بِشُهُودِ الْمَصْدَرِيَّةِ الْاِعْتِبَارِيَّةِ الْعُرْفَانِي اِلَى اَخْرِ

اَلْهَمْنِي رَبِّي كَذَلِكَ مِنْ قَالٍ مَا هَبَّتِ الْاَشْيَا غَيْرَ مَجْعُوْلَةٍ فَهِيَ ^{سَوْطِ} يَطْطَعُ فِي

الْكَشْفِ وَالْقِيَاسِ اِلَى اَخْرِ اَنْتَهِي تَحْرِيره قدس سره **ایضا** قیل از تسکین جهاز

بجبهه اطمینان و امان بعد از ظهور سپر و عالمیان صلی الله علیه و سلم القانی صرح و اف

لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ يَا وَلَدِي هَذَا مِنْ وَاَرْدَاتِ الْمَشَايِخِ **ایضا** در حلیه

بعد از تعجب حضرت ایشان علیه الخیرة و الغفران خلاصی مرومانرا از ان مهملکه و مهملکه و

برنجات ايمان نيم شب الهام واقع شد كيف يفلكون وانت فهم واقعا

بخري باره در جلد ثاني رساله نتائج الحرمين تفضل مذكور شده است نوع

ملهمات كمى اكثر من به تخطئه رفي مسود و يافته بود منها بسم الله الرحمن الرحيم

لِلْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَا لَبَّ يَوْمَ الدِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْم. ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هَدَى الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ

وراثات حقه ابن ملهات كلم الله منها في التوحيد والعت و مدخل

الكمال حمد و صلوة لا قامت اميني كمبتدعاه صلوة بهم سه ركعت صلوة است

الاسان و رقت النبي صلى الله عليه وسلم ظاهر الكمال ابن الجلال حقه الحال

افصح البيان بلع الرحمن في الملهات يَا رَبِّ الْوَلِيدَ وَلِيدَ فِي كُلِّ حَالٍ

وَالرَّحْمَنُ مِنْ أَبْوَابٍ فِي تَرْبَتٍ عَلَى كُلِّ حَالٍ اللَّهُمَّ الصَّيِّ

صَبِيٍّ وَإِنْ تَعْطَى لَمْ عِلْمٍ فَلَيْسَ فِيهِ هِمَّتُ أَنْ يَعْلَمَ بِهِ حَتَّى تَرْزُقَهُ التَّوْفِيقَ

الْكَامِلَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ

الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ إِلَى سَبِيلِ الْعَذَابِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

وَحَقُّ الطَّاعَةِ عِبَادَتُ الْمِطْعِ مِنْهَا تَعْلَمُوا مَا شِئْتُمْ فَلَنْ تُوَجَّزُوا حَتَّى

تَعْلَمُوا أَجْرَ جَزِيلًا وَتَجَارَةً لَنْ تَنْوِرَ عَلَى حَسَبِ نِيَّتِهِ مِنْهَا

كَمَا فِي قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ مِنْهَا حَقِيقَةُ

الْخَلْقِ عِنْدَ حَقِيقَةِ الْخَالِقِ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْهَا يَحْقِيقُ الْخَالِقَ شَيْءٌ

لَا كُنْ مِنْهَا حَقِيقَةُ الْخَلْقِ عِنْدَ حَقِيقَةِ الْخَالِقِ شَيْءٌ لَيْسَ شَيْءٌ

مِنْهَا كَفِ الْفَرْعِ عِنْدَ فَصْلِ الشَّعْرِ مِنَ الْغَرَامِ الْأَنْثَةِ أَطْهَارًا مَجْتَهِدِي كَانَتْ

مَحْضُوتَةً بِبَعْضِ الْخَوَاصِّ مِنْهَا ذَكَرَ الْغَيْبَةَ غَيْبَةً الْأَبْنَةِ الصَّحَّةَ بَوَاجِبِ الْأَسَنِ

مَنْ لَوْ قَفْنَا وَهِيَ مَحْضُوتَةٌ بِبَعْضِ الْخَوَاصِّ مِنْهَا وَرَحَالَتْ أَنْكَسَارُ نَفْسِهَا بِهَا

بدرمان کمال الادب کما بودی مُتک وادیه واجب علی کلّ مؤمن **منها**
 قول ابی بکر کما قال یا یسین لک **منها**

منها در فرق میان ادب و حیاطه شند الادب امر فعلی و الحیا
 امر حالی **منها** در نماز مبتدی را رکوع نافع است و متوسط را قیام
 لایق و منتهی را سجود و سحر و ارست **منها** چون بین قدر علم پیدا کرد
 که مومن باید بود و ذکر عدم علم حجت نمیشود **منها** و نیاز حجت آنچه از خدا
 باز دارد باز دارند باز دارند و است از سلامتی ایمان **منها** علی نور
 حیل فی تعریف اهل الکمال و ناما ترین مردمان کسب آنکه معیشت او با خلق
 برائی خدا باشد بعلم بابتد با خلق من الله هو اعل الناس و افضل **منها**
 علی بن ابی الجبل در قبولیت و عا در حق مخلصان اجبت لمخلصک الصادقین
منها در قبولیت و عا در غار جبل ثور و ملتزم مکرم حبیب با جابب الواسعه

مسألة ماء الزمزم شفاء الصادقين **مسألة** العتاف في الحرمات كما الشيخ

في المسكرات **مسألة** بر ناداني ورنادانان که بعد از چهل و پنجای یکی از

فرائض بغضائل بر وارد **مسألة** لا یستقضی من بعد **مسألة** در معنی خالصاً

مخلصاً فی قول النبی صلی الله علیه و سلم من قال لا اله الا الله خالصاً مخلصاً آ
بلا شرت و کفر دخل الجنة **مسألة** فی جبل مولد امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه

قطع از مصافحه بوقطع از مصافحه مثبت **مسألة** فی التذیب اهل ذل الامام

من الله تعالی ام من قبل رسوله صلی الله علیه و سلم بقطع از مصافحه بوقطع

از مصافحه رسول منت **مسألة** بعد از طواف وداع در حین تثبیت بهائتم

مکرم عقرب کت ما تقدم من ذنبک و ما تاخر **فوج چهارم** ملحات مذنی و

بربتن از ذوالخليفة بسوی سجد قبا بذاطوا نکت لدارنا **مسألة** در مسجد نبی

بعد از یکسره تحریمه قل انا اول المؤمنين **مسألة** بعد از فراغ نماز انت اول

المؤمنين **ف** در مسجد قبا هذا طوافك من بيتي قدس تعالي **ف**

وهمين مسجد هذا طوافك لبيتي عز وجل **ف** در مواجهه روضه سرو عالم

علي الله عليه وسلم بنده ملائكه بمجنين بر كزید كان كم ائده اند **ف**

در مسجد كا بنوي عليه و علي آله الصلوة والسلام يا ولدي انت جوارنا

ف في هذه المسجد المتجدد در ركعت ثاني طيبك الله لك من المعاصي

در اثناء نماز در محراب مخصوص امامت سرور كائنات عليه و علي آله الصلوة

والتسليمات و قريب ستون حراس امير المؤمنين علي كرم الله تعالي وجهه واقفه

انتم في جوارنا جليتما كنتم **ف** و همين جا در مرتبه علو شان حضرت

سفره عليه و علي آله الصلوة و السلام بعد از جند روز از حضرت حق جل و علا واقفه

يعرف شي قدره الا انما **ف** و نیز جانب رس نرفيق قريب استون

رس و در جواب التماس استفسار حق بعضی عرفاء اهل توحيد وحدت وجودي معلوم

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صاحب الحال مغفور و مقلد معذور و غیر مجرم

مع البر الاتفاق اللہ بعد العصر واقعه شد گوی کامل کمال که بر خود یقین نهاده
کمالات او لیاوشته باشد تا بوجود صوری خویش به دین طبع برسد
یقین اوطن است و پذیر است محض و راعکاف رمضان واقعه شد هر که

امروز از تن ذات و نیوی کوتاه دست کند به نجات اخروی باماست
و رحق میمنصور هو من ابل الساعات در محراب مسجد قبلتین این قطعه
زمین را تا نیریت هر که در اینجا نماز کند از برکات قبلتین بهره مند گردد
و مسجد روضه الجنه بدین مضمون الہام شد هر که توسل گیرد بتو یا تغیب
بر توسل تو از امر زندگان است یا اورا بیا مرزم باید داشت که بغیر ملهات
در زیارت مرارات و سایر اوقات واقعه میشوند بحجبه موانع فی الحال
نمیشد لاجرم کلمه مله بحضور صافرا موش میکشت چون عبارت مله بعد

مخوف بود و بنا بر آن از آنها مسطور گشت و بنام ائمه السلفه نام و الحکم کننا
بک علی کمالی و درین کتاب فی الدنیا جستجو و تحقیق لایحه حبیب

اللهم صل وسلم وبارك على سيدنا وشفيعنا محمد بقدر معاوناك وبعدد
 كل ذرة في الف مرة على آله وصحبه وصل وسلم وبارك كذا كانت وصل
 جميع الانبياء والمرسلين وملائكة المقربين وعباد الله الصالحين في كل
 آن وفي كل حين الى ابد الابدين امين يا رب العالمين تمت بعونه
 وحسن توفيقه . تمت تمام شد كتاب نكات تصيف حضرت پیر دیکم
 تاج المنيخ والا وليا محمد وم الاتقي شيخ آدم قدس الله سره الغرير
 بحسب الغموده اقبال وسعادت پیوند بخت بلند مقبول الله بر کزیده
 محمد رسول الله ملک محمد خان تحریر یافت کاتبه احقر النکسید الدار

در این علم عموم محققان و مدرسان
 و علمای طب و حکم مفسران و مفسران
 —————

ترکب کند و اگر تا دو ماه بخورد مرضی
سطر و قوطه اگر سه ماه بخورد مرضی بقایه باشد و نه کوفه
و اگر شش ماه بخورد مرضی بقایه باشد و اگر یک سال
بخورد یا از این نزدیکتر باشد و اگر تا دو ماه بخورد
ضعف مرضی بویوس نکند و اگر سه ماه بخورد مرضی
ماکول و شش ماه بخورد مرضی نکند و اگر یک سال بخورد

این چفته . در نکات و آنه
 یغیر بکلیه کلمه است بهیچ
 آماک نام آماک آماک آماک
 موته رکنه نا که کسیر زنجیر سورج پیلان
 آماک آماک آماک آماک
 پیلان مول بنی لوجع سراسر التکرار سیاب
 آماک آماک آماک آماک

Handwritten Persian text in Nasta'liq script, likely from a manuscript or letter. The text is dense and covers most of the page.

کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

Hand

۳۶۳

۱۶۱۱۱۱۱۱
بیتانہ پتورجی